

ماجرای اسنپ‌بک چه توقعی از کنش آتی علی لاریجانی ایجاد می‌کند؟
آیا «غروب هسته‌ای، طلوع نفتی» راه نجات ایران است؟
سخنرانی جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، در کنفرانس پویایی آمریکا
پیم‌یک‌تنه مفهوم امنیت در منطقه را بازتعریف می‌کند
آیا سیستم پرداخت چین جایگزین سوئیفت خواهد شد؟
سدسازی اتیوپی و خطر امنیت آبی برای سودان و مصر
سند: پیام جان اف. کندی به کنگره در باب ضرورت بسیج ملی برای پیشتازی در عصر فضا



شلیک به قلب سیاست خلیجی



خبر ۴
گزارش مالی ایران و جهان ۶

سرمقاله ۱۰
رصد اندیشکده ای ۱۳

خشونت باوقار ۱۰

پرونده هسته‌ای و ماجرای اسنپ‌بک، چه توقعی از کنش آتی علی لاریجانی ایجاد می‌کند؟

در جست‌وجوی رقص اغواگر ۱۱

آیا «غروب هسته‌ای، طلوع نفتی» راه نجات ایران است؟

شلیک به قلب سیاست خلیجی ۱۲

توهم تعامل در سایه شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای

مقاومت

رقص عربی با رعشه بمب‌های اسرائیلی ۱۸

حمله به دوحه از سیاست‌های جدید آمریکا در منطقه خبر می‌دهد

عظمت را به اسرائیل بازگردانیم ۲۰

برای ترامپ بازی در طرح اسرائیل اغواکننده است

پیرو هوس اسرائیلی ۲۲

هزینه‌های فتح نبرد برای اسرائیل می‌تواند امکان پیروزی را سلب کند

دست بلند صنعا ۲۴

یمن یک‌تنه امنیت و جغرافیای غرب آسیا را بازتعریف می‌کند

زنگ خطر برای پایین دست نیل ۲۶

سدسازی اتیوپی و خطر امنیت آبی برای سودان و مصر

عاشقانه‌های جدید جنوب آسیا ۲۷

هم‌گرایی پاکستان و آمریکا می‌تواند بازی پرسود ترامپ باشد

آمریکا

از دفاع تا جنگ ۳۲

زبان نظم جهانی در حال تغییر است

آینده معاون اول ۳۴

جایگاه جی‌دی ونس و احتمال کاندیداتوری او در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۸

بازگشت صنعتی آمریکا ۳۶

سخنرانی جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، در کنفرانس پویایی آمریکا (مارس ۲۰۲۵)

چین

آزادراه مالی یوآن ۴۰

آیا CIPS جایگزین سیستم‌های پرداخت جهانی CHIPS و SWIFT خواهد شد؟

بدترین سال دلار در نیم قرن اخیر ۴۲

آیا پرداخت بین‌المللی به نقطه عطف خود نزدیک می‌شود؟

پیروزی بدون نبرد ۴۴

حکمت چینی نهفته در رژه روز پیروزی چه بود؟

فناوری

پیروزی بدون نبرد ۴۷

حکمت چینی نهفته در رژه روز پیروزی چه بود؟

امپراطور بلامنازع ۴۸

چین چگونه توانست بر بازار جهانی خودروهای برقی سلطه پیدا کند؟

راستی آزمایی وعده پوتین ۵۱

جایگزینی اعضا واقع‌بینانه‌ترین ایده برای رسیدن به طول عمر بیشتر است

جسارت طرح یک وعده ناممکن ۵۲

پیام ویژه جان اف. کندی، رئیس‌جمهور آمریکا به کنگره

در باب ضرورت بسیج ملی برای پیشتازی در عصر فضا ۲۵ مه ۱۹۶۱

ضمیمه سند

روایت یک تصمیم تاریخی

فصل ۱۵ کتاب «آسمان‌ها و زمین: تاریخ سیاسی عصر فضا»



خانه اندیشه و روزگار

هفته نامه خبری تحلیلی/ کرانه

سال اول / شماره هفتم / ۲۵ شهریور ۱۴۰۴ / شماره مسلسل ۱۵

صاحب امتیاز: موسسه علم و سیاست اشراق

scienceandpolitics.net

مدیر مسئول: علیرضا شفا

مشاوران علمی: ابوالصالح تقی‌زاده طبری، سیدعلی کشفی

سردبیر: محمدرضا هدایتی

جانشین سردبیر: مبین لطفی‌زاده

شورای سردبیری: محمدرضا هدایتی، علی ارجمند، مبین لطفی‌زاده، امیرمهدی عبدی

تحریریه فناوری: معصومه ندیری، محمدحسین تسخیری

مدیر هنری و صفحه‌آرا: سروش راستگو

مدیر رسانه: پارسا فتحی

با همکاری خانه اندیشه و روزان علوم انسانی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، بوستان شهید نیاکی، فرهنگسرای اندیشه



شهریور) حملات هوایی گسترده‌ای را علیه اهدافی در یمن انجام داد که به گفته منابع یمنی، ده‌ها شهید و زخمی برجای گذاشت.

• در روز دوشنبه ۸ سپتامبر (۱۸ شهریور)، شهر قدس شاهد یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های استشهادی سال‌های اخیر بود. در این عملیات که در چهارراه "راموت" در شمال قدس رخ داد، دو مبارز فلسطینی به سمت یک اتوبوس حامل شهرک‌نشینان اسرائیلی آتش گشودند که منجر به کشته شدن دست‌کم ۷ تن و زخمی شدن بیش از ۱۵ نفر دیگر شد.

• اوج نقطه تنش‌های این هفته، حمله مستقیم و غافلگیرکننده اسرائیل به قصد ترور رهبران ارشد حماس در دوحه، پایتخت قطر بود. این حمله منجر به شهادت چند نفر از اعضای حماس از جمله فرزند خلیل الحیه شد و قطر را وادار کرد تا نقش میانجی‌گر خود بین رژیم صهیونیستی و مقاومت فلسطین را به حالت تعلیق درآورد. با این حال، حماس با صدور بیانیه‌ای ضمن تأیید حمله، اعلام کرد که عملیات ترور خلیل الحیه، از اعضای ارشد دفتر سیاسی و نفر دوم این گروه در غزه، شکست خورده و او زنده است.

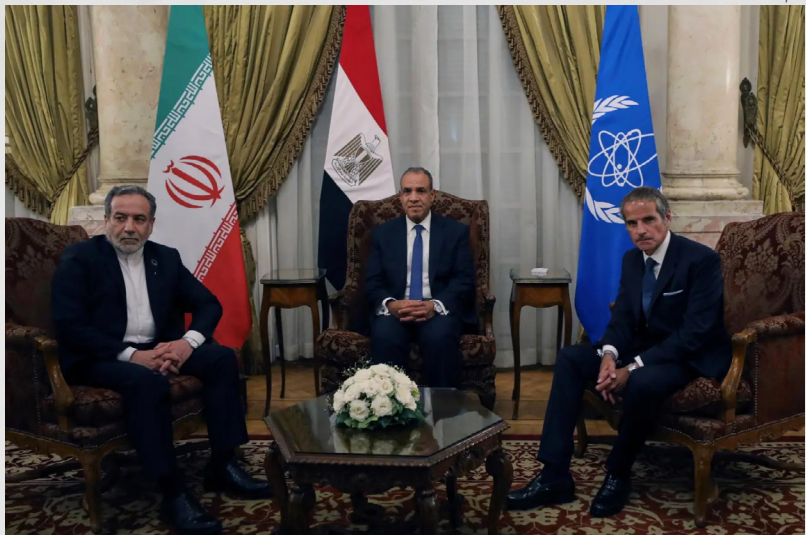
• در سوریه، ابومحمد الجولانی، رهبر هیئت تحریر الشام، در اظهاراتی که بازتاب گسترده‌ای داشت، از یک معامله پشت پرده با روس‌ها پرده برداشت. او مدعی شد که این توافق محرمانه، زمینه را برای سقوط حکومت بشار اسد فراهم کرده و مسیر تحولات آینده سوریه را تغییر داده است.

• در عراق، تحولی غیرمنتظره رخ داد. "الیزابت تسورکوف"، جاسوس اسرائیلی-روسی که از مارس ۲۰۲۳ در بغداد بازداشت شده بود، توسط گروه مقاومت کتائب حزب‌الله عراق آزاد شد. این اقدام پس از ماه‌ها مذاکرات پیچیده صورت گرفت.

• "کاروان آزادی صمود" که با هدف شکستن محاصره دریایی غزه و رساندن کمک‌های بشردوستانه به راه افتاده بود، در دریای مدیترانه هدف حملات پهپادی قرار گرفت. این کاروان که متشکل از فعالان بین‌المللی حامی فلسطین است، در ادامه تلاش‌های ناوگان‌های آزادی پیشین، حرکت خود را از بنادر اروپایی آغاز کرده بود.

چین

• بانک‌های مرکزی چین و اندونزی روز پنجشنبه چارچوب جدیدی را برای تسویه مبادلات دوجانبه با استفاده از ارزهای ملی خود (یوان و روبیه) رسماً راه‌اندازی کردند. این توافق که نسخه ارتقا یافته تفاهم‌نامه قبلی است، دامنه تسویه با ارزهای محلی را به تمامی موارد تراز پرداخت‌ها گسترش



ایران

اقتصادی منجر شود. انجمن ضمن اعلام آمادگی برای همکاری، خواستار حذف لوازم خانگی از فهرست واردات و حمایت دولت از تولید داخلی به منظور تأمین نیاز بازار و پایداری اشتغال شد.

• واردات ۷۹۱ واگن مترو از چین دوباره به ریل افتاد. پیش‌پرداخت خرید واگن‌های مترو از چین با دستور رئیس‌جمهور پرداخت شد. هرمزی، معاون شهردار تهران می‌گوید که اولین رام قطار متروی چینی تا بهمن وارد تهران می‌شود. ۲ سال پیش‌قرارداد خرید ۷۹۱ واگن مترو با چین بسته شد اما موانعی بر سر راه خرید این واگن‌ها ایجاد شد. امروز خبر رسید مشکلات به اتمام رسیده و رام اول قطار مترو از سالن رنگ خارج و در مرحله نصب تجهیزات است و رام دوم قطار مترو نیز در آستانه ورود به سالن رنگ است.

مقاومت

• در روز یکشنبه ۷ سپتامبر (۱۷ شهریور)، انصارالله حمله‌ای با شش پهپاد را از یمن به سمت جنوب اراضی اشغالی ترتیب داد. به گفته مقامات اسرائیلی، یکی از این پهپادها بدون اینکه توسط سامانه‌های پدافندی شناسایی شود یا آذیر خطری به صدا درآورد، از سد دفاعی عبور کرد و مستقیماً به ترمینال مسافربری فرودگاه رامون در نزدیکی ایلات اصابت کرد. این حمله که منجر به زخمی شدن چند نفر و توقف موقت پروازها شد، نگرانی‌های جدی درباره آسیب‌پذیری زیرساخت‌های استراتژیک اسرائیل ایجاد کرد. در پاسخ، ارتش رژیم صهیونیستی در ۱۰ سپتامبر (۲۰

• ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۹ سپتامبر (۱۸ شهریور) در قاهره به یک تفاهم کلیدی برای تعریف "شیوه‌نامه جدید همکاری" دست یافتند. این توافق که با میانجیگری مصر حاصل شد، بازرسی‌های آژانس را به صورت مشروط و مورد به مورد از سر می‌گیرد. او همچنین با لحنی تند به سه کشور اروپایی هشدار داد که "هیچ حق قانونی، سیاسی یا اخلاقی" برای فعال کردن اسنپ‌بک ندارند و این اقدام را یک "اشتباه بزرگ" خواند که به حذف آنها از روند مذاکرات منجر خواهد شد. این توافق نگرانی‌هایی را در مجلس ایران بابت انطباق با قوانین داخلی برانگیخته است. دبیرخانه شعام نیز اعلام کرد که این توافق منطبق با مصوبات داخلی است و هرگونه بازرسی منوط به تأیید این شورا خواهد بود. مهم‌ترین شرط این تفاهم، توقف اجرای آن در صورت فعال‌سازی مکانیسم اسنپ‌بک (بازگشت تحریم‌های شورای امنیت) است.

• رهبر انقلاب بر معیشت مردم و انضباط بازار و قیمت‌ها تأکید کردند. ایشان در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت گفتند: «مسئله معیشت مردم یکی از مهم‌ترین مسائل کشور است. باید ترتیبی داد، حدود ده کالا از کالاهای اساسی را مردم بتوانند بدون دغدغه‌ی افزایش قیمت تهیه کنند. در مورد دیگر کالاها هم بایستی انضباط بازار را حفظ کرد؛ حالت رهاشدگی بازار به روحیه مردم صدمه می‌زند.»

• وزارت صمت با عرضه خودرو در بورس کالا مخالف است. محمدصادق مفتاح، قائم مقام وزیر صمت گفت: «وزارتخانه با عرضه خودرو در بورس کالا مخالف است؛ تا به حال در کدام نقطه دنیا عرضه خودرو در بورس کالا داشتیم که بگوییم از تجربه موفق‌شان استفاده می‌کنیم؟ به دلایل مختلف موافق عرضه خودرو در بورس کالا نیستیم. باید یک نمونه پیدا کنیم که خودرو در بورس کالا عرضه شده و نتیجه خوب داشته است. باید وزارت صمت تأیید عرضه خودرو در بورس کالا را بدهد که ما مخالف این موضوع هستیم و تأیید نمی‌کنیم.»

• تولیدکنندگان لوازم خانگی به واردات اعتراض کردند. انجمن تولیدکنندگان لوازم خانگی ایران در نامه‌ای به معاون اول رئیس‌جمهور، نسبت به قرار گرفتن لوازم خانگی در فهرست کالاهای مشمول واردات و پیامدهای آن هشدار داد. در این نامه تأکید شده که چنین تصمیمی می‌تواند به تعطیلی واحدهای تولیدی، بیکاری گسترده، آسیب به صنعت ملی و از دست رفتن سرمایه‌های



انتشار آلودگی های خود به دولت فدرال می کند، پایان دهد. برنامه گزارش دهی گازهای گلخانه ای از سال ۲۰۱۰ فعال است و بیش از ۸۰۰۰ تأسیسات و تأمین کننده در ایالات متحده را هر سال ملزم می کند تا میزان آلودگی های اقلیمی خود را گزارش دهند. داده های این برنامه برای تدوین مقررات کاهش میزان آلاینده ها در هوا استفاده می شود. اقدام روز جمعه فراتر از دستوراتی است که پیش تر به برخی نهادهای نظارتی برای کاهش اجرای قوانین نظارت بر صنعت نفت و گاز داده شده بود. این یکی از تازه ترین و شاید بی سابقه ترین اقدامات ترامپ برای از میان بردن زمینه مبارزه با تغییرات اقلیمی و مهار تأثیرات مخرب فعالیت شرکت های نفتی است.

• دونالد ترامپ در بیانیه ای خطاب به ناتو، آمادگی خود را برای اعمال تحریم های سنگین علیه روسیه اعلام کرد، اما آن را به دو شرط نشدنی گره زد: اجماع تمام اعضای ناتو و توقف کامل خرید نفت از روسیه توسط آنها. او همچنین پیشنهاد اعمال تعرفه ۵۰ تا ۱۰۰ درصدی توسط ناتو بر کالاهای چینی را مطرح کرد تا پکن را برای اعمال نفوذ بر مسکو جهت پایان دادن به جنگ اوکراین تحت فشار قرار دهد. ترامپ با بیان اینکه جنگ اوکراین جنگ او نیست، مسئولیت آن را متوجه بایدن و زلنسکی دانست و خود را تنها علاقه مند به پایان دادن به آن معرفی کرد. این بیانیه که با توجه به موضع مجارستان و روابط نفتی آمریکا و روسیه، بیشتر یک مانور سیاسی به نظر می رسد، از سوی اروپاییان توهین آمیز تلقی شده است.



• چارلی کرک، فعال محافظه کار ۳۱ ساله و بنیانگذار سازمان Turning Point USA، روز ۱۰ سپتامبر در حین سخنرانی در دانشگاه "یوتا ولی" با شلیک گلوله از راه دور به گردنش کشته شد. این ترور سیاسی، موجی از شوک و محکومیت را در آمریکا برانگیخت. دونالد ترامپ ضمن اعلام خبر مرگ کرک، او را یک وطن پرست بزرگ خواند. مظنون این حمله، تایلر رابینسون ۲۲ ساله، یک روز بعد بازداشت شد. این حادثه که در بحبوحه فضای سیاسی پرتنش آمریکا رخ داد، نگرانی ها درباره افزایش خشونت سیاسی را تشدید کرده است. همسر کرک او را "شهید" نامید و متعهد به ادامه راه او شد.

• نشانه های فشار بر اقتصاد آمریکا نمایان شده است. صندوق بین المللی پول (IMF) هشدار داد که، اقتصاد آمریکا بعد از گزارش ناامیدکننده

سطح پس از تحولات اخیر سوریه است، با هدف ترسیم چارچوب روابط دو کشور در فصل جدید صورت گرفت. هیئت روسی در بدو ورود با جولانی دیدار کرد. محور اصلی گفتگوها، تقویت روابط استراتژیک، گسترش همکاری های اقتصادی و انرژی، بازسازی زیرساخت ها و مسائل امنیتی بود. نواک بر لزوم پایبندی به حاکمیت و تمامیت ارضی سوریه تأکید کرد و از الشرع برای شرکت در اجلاس سران روسیه و کشورهای عربی در ماه اکتبر در مسکو، رسماً دعوت به عمل آورد. این سفر نشان دهنده تلاش مسکو برای تثبیت نفوذ خود به عنوان شریک اصلی سوریه در دوران پساجنگ و بهره برداری از فرصت های اقتصادی و سیاسی این کشور است.

• کنگره آمریکا قصد دارد روسیه را "دولت حامی تروریسم" معرفی کند. رسانه های آمریکایی از طرح لایحه ای ۲ حزبی در مجلس سنا این کشور از سوی ۲ سناتور جمهوریخواه و ۲ سناتور دموکرات با موضوع زدن برچسب "دولت حامی تروریسم" به روسیه و وضع تحریم های جدید به این بهانه علیه مسکو خبر دادند.

• دیمیتری پسکوف، سخنگوی کرملین، اعلام کرد که مذاکرات صلح میان روسیه و اوکراین در حال حاضر متوقف شده است، هرچند کانال های ارتباطی میان دو طرف همچنان برقرار است. پسکوف دلیل این توقف را اظهارات ولادیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین و افزایش حضور نظامی ناتو در جبهه شرقی اعلام کرد. او گفت که مسکو آماده حل مناقشه از راه های مسالمت آمیز است، اما مواضع دو طرف به شدت از هم دور مانده است. این اعلام در حالی صورت می گیرد که دونالد ترامپ از احتمال اعمال تحریم های جدید علیه روسیه خبر داده و همزمان رزمایش بزرگ "زپاد-۲۰۲۵" میان روسیه و بلاروس آغاز شده است.

• کاظم جلالی، سفیر ایران در مسکو، شایعات مربوط به درخواست خرید سامانه پدافندی S-۴۰۰ از روسیه را تکذیب کرد. او با به چالش کشیدن منتقدان گفت: «یک نفر سند بیاورد که ایران از روسیه درخواست S-۴۰۰ کرده باشد». جلالی تأکید کرد که این ادعاها بی اساس بوده و مقامات روسی نیز تأیید کرده اند که هیچگاه چنین تقاضایی از سوی ایران مطرح نشده است. او همچنین ادعای تماس تلفنی نتانیاهو با پوتین پیش از حمله به ایران را کاملاً کذب خواند و گفت وزارت خارجه روسیه در این باره به ایران یادداشت اعتراضی داده است. سفیر ایران افزود که روسیه از ابتدا با فعال سازی مکانیسم ماشه مخالف بوده و آن را از نظر حقوقی فاقد وجاهت می داند.

• در هفته گذشته، جنگ پهنای میان روسیه و اوکراین با حملات متقابل به زیرساخت های دو کشور تشدید شد. وزارت دفاع روسیه اعلام کرد که دو مرکز فرماندهی و کنترل پهپادی ارتش اوکراین در منطقه کراماتورسک-دروژکوفسکی منهدم کرده است. این حمله در راستای هدف قرار دادن مراکز پرتاب و انبارهای پهپادهای دوربرد اوکراین صورت گرفت. در مقابل، اوکراین نیز به حملات خود به عمق خاک روسیه ادامه داد. در یک حمله پهپادی به منطقه باشقیرستان، پالایشگاه نفت شرکت "باش نفت" در شهر اوفدا دچار آتش سوزی شد. این اقدام بخشی از استراتژی کی یف برای ضربه زدن به زیرساخت های انرژی و کاهش درآمدهای نفتی مسکو است.

می دهد. همزمان، فاز آزمایشی پروژه اتصال کدهای QR دو کشور برای پرداخت های فرامرزی آغاز شد که انتظار می رود تا سال ۲۰۲۵ به طور کامل عملیاتی شود. هدف این همکاری، تسهیل تجارت و سرمایه گذاری دوجانبه و کاهش وابستگی به ارزهای واسط است.

• "سو فی" (Su Fei)، مهندس کهنه کار و معمار ارشد تراشه های شرکت اینتل، پس از دو دهه فعالیت در ایالات متحده به چین بازگشت. او که از متخصصان برجسته در زمینه تست و قابلیت اطمینان نیمه های ها است، کرسی استادی معتبری را در دانشکده مدارهای مجتمع دانشگاه "شینگهوا" پذیرفته است. بازگشت او به عنوان بخشی از تلاش های چین برای پر کردن شکاف میان صنعت و دانشگاه و تقویت صنعت نیمه های این کشور در بحبوحه جنگ فناوری تلقی می شود.

• چین و ایالات متحده تعلیق متقابل تعرفه های ۲۴ درصدی را برای یک دوره ۹۰ روزه دیگر تمدید کردند. این تصمیم در آستانه سفر هیئت بلندپایه ای از چین به رهبری یکی از معاونین نخست وزیر به اسپانیا (از ۱۴ تا ۱۷ سپتامبر) اعلام شد. وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، ضمن اعلام این خبر تأکید کرد که دو کشور باید اختلافات خود را به درستی مدیریت کرده و زمینه را برای توسعه باثبات روابط فراهم کنند.

• شرکت هواپیماسازی ایرباس اعلام کرد که با هدف تعمیق همکاری با زنجیره تأمین چین، قصد دارد تولید خانواده هواپیماهای A۳۲۰ خود را در این کشور دو برابر کند. در همین راستا، این شرکت کار مونتاژ بدنه هواپیماهای A۳۲۱ را با همکاری شرکت بین المللی هواپیمایی شیان (AVIC XAT) در چین آغاز کرده است. این اقدام نشان دهنده اعتماد ایرباس به بازار چین و تلاش برای بهره مندی از مزایای زنجیره تأمین محلی است.

• وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، سفر دوره ای خود به سه کشور اروپایی را آغاز کرد. او در اولین مقصد، ریاست مشترک هفتمین دور گفتگوی استراتژیک دیپلماسی و امنیت چین و آلمان را بر عهده گرفت. این سفر در حالی انجام می شود که تنش ها میان چین و اتحادیه اروپا بر سر مسائلی مانند محدودیت های صادرات نیمه های ها از سوی هلند، افزایش یافته است.

روسیه

• در سفری مهم و از پیش اعلام نشده، یک هیئت بلندپایه روسی به ریاست "الکساندر نواک"، معاون نخست وزیر، روز دوشنبه ۸ سپتامبر وارد دمشق شد تا با مقامات دولت جدید سوریه دیدار و گفتگو کند. این سفر که اولین تماس در این



آمریکا

• دولت ترامپ روز جمعه پیشنهادی ارائه کرد تا برنامه ای را که نیروگاه های زغال سنگی، کارخانه های صنعتی و پالایشگاه های نفت را موظف به گزارش

افزایش یافت. این رویداد که در جریان حملات گسترده روسیه به اوکراین رخ داد، اولین اقدام دفاعی مستقیم یک عضو ناتو علیه تجهیزات نظامی روسیه محسوب می شود. نیروهای لهستانی با همکاری جنگنده های ناتو از جمله F-۳۵ های هلندی، تعدادی از این پهپادها را که برخی از نوع "ژبرا" بودند، سرنگون کردند. ورشو این اقدام را عملی خصمانه خواند و با فعال سازی ماده ۴ پیمان ناتو، خواستار مشورت فوری با متحدان خود شد. این ماده به اعضا اجازه می دهد در صورت تهدید تمامیت ارضی، درخواست نشست اضطراری کنند. این نهمین بار در تاریخ ناتو بود که ماده ۴ فعال می شد. نخست وزیر لهستان، دونالد توسک، این وضعیت را بسیار جدی توصیف کرد و بر آمادگی کشورش برای دفاع تأکید نمود. متحدان ناتو با استقرار سامانه های پاتریوت و هواپیمای نظارتی به این تهدید پاسخ دادند. در مقابل، روسیه هرگونه ارتباط با این پهپادها را رد و ادعاهای لهستان را بی اساس خواند. با این حال، رهبران اروپایی این اقدام را عمدی و نشانه ای از تشدید تنش از سوی مسکو دانستند و حمایت قاطع خود را از لهستان اعلام کردند.

- لرد پیتر مندلسن، سفیر بریتانیا در آمریکا، به دلیل افشای عمق روابطش با جفری اپستین، مجرم جنسی، برکنار شد. این تصمیم پس از انتشار اسنادی اتخاذ شد که نشان می داد مندلسن حتی پس از محکومیت اپستین در سال ۲۰۰۸، به حمایت از او ادامه داده است. در ایمیل های افشا شده، مندلسن اپستین را فوق العاده خوانده و او را تشویق کرده بود تا برای آزادی زودهنگام بجنگد. او پیش تر نیز در یادداشتی اپستین را بهترین رفیق خود نامیده بود. این افشاگری ها دولت بریتانیا را با یک بحران سیاسی مواجه کرد و نخست وزیر را وادار به برکناری فوری سفیر خود نمود.

سیاسی موجود، تقاضای رای اعتماد دوباره کرد و پیشاپیش از شرایط نابسامان خود و دولتش آگاه بود. مذاکرات بایرو و شخص ماکرون با رهبران چپ و راست افراطی به شکست انجامید و همه منتظر دیدن سقوط کابینه بودند که روز دوشنبه هفته گذشته رخ داد. طرح و برنامه بایرو برای مقابله با بدهی دولت و معضل بودجه که تا لغو دو روز تعطیل رسمی تقویم برای افزایش کار و تولید نیز گسترده شد، هیچ استقبالی را در پی نداشت و بهانه مناسبی برای راست و چپ افراطی شد. رئیس جمهور فرانسه پس از سقوط دولت بایرو، وزیر دفاع پیشین که چهره مورد اعتمادش است را برای نخست وزیری در نظر گرفته است. سباستین لوکرونو که ۳۹ سال دارد، از سال ۲۰۱۷ به طور جدی در سیاست فرانسوی همراه ماکرون بوده است.

- رئیس سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، پس از بحران متعاقب ورود پهپادهای روسی به عمق حریم هوایی لهستان در این هفته، اعلام کرد که این سازمان عملیات جدیدی را برای تقویت دفاع در جناح شرقی خود با روسیه آغاز کرده است. مارک روت، دبیرکل ناتو، گفت که این عملیات جدید با نام "Eastern Sentry" "نگهبان شرقی"، با هدف ایجاد انعطاف پذیری بیشتر و پر کردن شکافها در دفاع شرقی این سازمان انجام خواهد شد. این عملیات شامل تمرکز بر چگونگی دفاع از کشورهای این پیمان در برابر حملات پهپادی خواهد بود. روت، گفت که از نیروها و منابع ارائه شده توسط فرانسه، آلمان، دانمارک، بریتانیا و دیگران در روزهای اخیر، از جمله جت های رافال فرانسوی، اف-۱۶ های دانمارکی، یک ناوچه ضد هوایی و یوروفایترهای آلمانی، استفاده خواهد کرد. ترامپ و وزارت دفاع او هیچ نقشی در این برنامه ندارند.
- در پی ورود دست کم ۱۹ پهپاد روسی به حریم هوایی لهستان، تنش ها در شرق اروپا به شدت

درباره اشتغال و نیز تردیدها درباره درآمدهای تعرفه ای، تحت فشار قرار گرفته است. تارنمای آمریکایی هیل به نقل از جولی کوزاک، سخنگوی صندوق بین المللی پول اظهار داشت، اقتصاد آمریکا در چند سال گذشته قوی بوده اما آنچه که اکنون مشاهده می کنیم نشانه هایی از فشار بر آن است. خبرگزاری رویترز نیز به نقل از این مقام صندوق بین المللی پول نوشت، تقاضای داخلی در آمریکا و آمار مشاغل رو به کاهش است.

- دونالد ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا ضیافت شامی در استقبال از نخست وزیر قطر برگزار کرد. ترامپ بر شراکت و حمایت از قطر تأکید کرد و از حمله اسرائیل انتقاد کرد. ترامپ، نخست وزیر قطر و ویتکوف در مورد گام های آینده آتش بس در غزه گفتگو کردند و به نتایج مثبتی رسیدند.
- رئیس جمهور سابق برزیل، محکوم شد. بولزونارو، رئیس جمهور سابق برزیل که پس از کودتای انتخاباتی نافرجامش، مدت ها در تکاپو برای رهایی از عواقب آن بود و فرزندش برای جلب حمایت هر چه بیشتر پدرش که از متحدان ترامپ است و حمایت اوانجلیست های آمریکا نیز برخوردار است، پول فراوانی را میان طیف خاص محافظه کار آمریکایی تقسیم کرده بود، سرانجام با رای دادگاه عالی کشورش، محکوم شد. ترامپ برای کمک به بولزونارو و ضربه زدن به روند دادرسی، هم تعرفه بر برزیل تحمیل کرده بود و هم سیستم قضایی برزیل را با تحریم ها هدف گرفته بود.

اروپا

- با شکاف و بی ثباتی ناشی از در تنگنا قرار گرفتن دولت فرانسوا بایرو در فرانسه و مشکلات عظیم بودجه ای، شرایط ادامه کار برای او به سختی فراهم بود و برای شفاف شدن تعاملات



۱۹۹۶ سپتامبر کنفرانس سالانه آلومینیوم در بارسلونا برگزار می‌شود که نکات مهمی را در خصوص زنجیره تأمین آلومینیوم در جهان به گفت و گو خواهد گذاشت. ازجمله؛ مازاد تولید بحرانی فولاد در جنوب شرق آسیا، آغاز برنامه (CBAM) «تنظیم کربن اروپا» از اول ژانویه ۲۰۲۶، طرح معاملاتی انتشار گازهای گلخانه‌ای اتحادیه اروپا (ETS) که قیمت گواهی‌های فروش به آن وابسته خواهد بود، افزایش هزینه‌های انبارداری، عرضه و تعرفه‌های کانادا و موزامبیک و افزایش حق بیمه‌ها.

قطعات آن و داروهای ژنریک باید اعمال شود. گفتنی است تعرفه های ترامپ و اتحادیه اروپا در دور قبلی ریاست جمهوری او، ژاپن را از تبدیل شدن به بزرگترین تولیدکننده و تأمین کننده زنجیره دارویی جهان بازداشت. عوارض قبلی تنها حدود ۱۵ درصد بودند که تحت فرمان اجرایی ۱۴۲۵۷ اعمال می شدند. اکنون که این رقم ۱۵ درصد شده است، ژاپن باید منتظر عواقب خطرناکی برای صادرات و صنایع خود باشد.

در روز ۹ سپتامبر جلسه دادگاه تجدیدنظر حوزه فدرال، حکم روز ۲۹ آگوست دادگاه تجارت بین الملل CIT در مورد تعرفه ماده «فتانیل» را مردود شمرده و لغو کرد. سی آی تی پیشتر حکم داده بود که این ماده می تواند مورد اختیارات اقتصادی رییس جمهور در شرایط بحرانی واقع شود اما دادگاه تجدیدنظر به سبب اثرات مخرب تعرفه های متقابل فتانیل آن را به ضرر اقتصاد و صنایع داروسازی و بیمارستانی آمریکا دانسته و مردود شمرده و برای بررسی بیشتر و تخصصی تر اعلام کرد حکم دادگاه پیشین فعلاً به تعلیق در می آید تا بتوان نظر دقیق تری را ارجاز کرد. فتانیل یک ماده اولیه دارویی در مسکن ها و هوشبری است که امروزه گستره دارویی خیلی بیشتری یافته است و حتی در درمان بیماران سرطانی نیز استفاده می شود. دارویی بسیار گران که گاه به عنوان مخدر نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

۳- سایر اخبار اقتصادی، سیاست های پولی و تأمین مالی جهانی

جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا

قطر در ۱۰ سپتامبر قراردادهای وادی البنات را برگزار کرد.
عربستان سعودی دو منقاصه در پروژه های آب رسانی را اعلام عمومی کرد.
شرکت نفت واحه لیبی اعلام کرد که تولید نفت خام خود را به بالاترین حد چند سال اخیر، یعنی ۳۶۵۰۰۰ بشکه در روز، رسانده است.
مُدن ابوظبی، مناقصات شهر جدید در سواحل مصری مدیترانه را برگزار کرد. این شرکت ۴۵ میلیارد پوند مصری در زیرساخت های رأس الحکمه سرمایه گذاری کرده است و قرار است ساخت ۲۰۰ هکتار زمین را به پیمانکاران مصری واگذار کند.

شرق آسیا و اقیانوسیه

در بازار سهام آسیا، چینی ها با توسل به سهام هوش مصنوعی، پیشتاز افزایش های خوشبینانه بودند و ژاپن علی رغم چند هفته خوب، وارد رکود شد.

قاره آمریکا

۴- سپتامبر وبسایت تحلیل اقتصادی رسمی دولت ایالات متحده آمریکا (BEA) طی گزارش مفصلی، تراز تجاری آمریکا تا پایان ماه ژوئیه را منتشر کرد. طبق این گزارش، کسری کالا و خدمات در ماه جولای ۷۸٫۳ میلیارد دلار بوده است که نسبت به ۵۹٫۱ میلیارد دلار در ماه ژوئن، ۱۹٫۲ میلیارد دلار افزایش یافته است. برخی محصولات مرتبط با تعرفه ها مانند نیمه هادی ها ۸٫۸ میلیارد دلار، خودروهای سواری و قطعات، ماشین آلات مختلف با قطعات یدکی و نیز وسایل حمل و نقل سنگین در مجموع ۳٫۲ میلیارد دلار کاهش واردات داشتند و فلز طلا ۱۰ میلیارد دلار افزایش واردات به آمریکا داشته است. همچنین طبق اطلاعات نمودار ۲۰ این گزارش (تراز تجاری بر اساس کشورها و مناطق منتخب)؛ مازاد تجاری و کسری تجاری آمریکا با شرکایش اعلام شد که مهم ترین مناطق و کشورها به طور خلاصه چنین هستند:

الف) ارقام سه ماهه دوم، مازاد تجاری (بر حسب میلیارد دلار) را در کشورهای هنگ کنگ (۱۲٫۹)، بریتانیا (۱۱٫۵)، برزیل (۹٫۰)، سنگاپور (۸٫۶)، استرالیا (۸٫۱)، عربستان سعودی (۴٫۴)، و کانادا (۰٫۹) نشان می دهد.

ب) کسری تجاری (بر حسب میلیارد دلار) در همین دوره؛ در کشورهای مکزیک (۴۶٫۵)، ویتنام (۴۵٫۹)، چین (۳۴٫۵)، تایوان (۳۳٫۷)، اتحادیه اروپا (۲۴٫۹)، آلمان (۱۷٫۶)، ژاپن (۱۷٫۰)، هند (۱۶٫۸)، کره جنوبی (۱۱٫۵)، ایرلند (۹٫۱)، ایتالیا (۸٫۵)، مالزی (۷٫۴)، فرانسه (۴٫۹) و رژیم اشغالگر فلسطین (۰٫۸ دلار) ثبت شده است.^۱

1. <https://www.bea.gov/data/intl-trade-investment/international-trade-goods-and-services>

جداول کامل و گزارش نهایی تراز تجاری آمریکا را می توانید در نشانی بالا ببینید.

بنابر اظهار نظر کارشناسان حوزه فلزات، برای فولاد و فروآلیاژهای سبز تا پایان سال ۲۰۲۵، انتظار می رود رشد قیمتی اتفاق بیافتد. این رشد تا حد زیادی ناشی از مقررات سختگیرانه تر زیست محیطی، افزایش فشار از سوی مصرف کنندگان و سرمایه گذاران برای محصولات پایدار و تعهد منطقه برای دستیابی به بی طرفی کربن می باشد. حق بیمه سبز، رشد زنجیره تأمین فولاد فرومکنز آسیا، تلاش هند برای ایجاد تفاوت قیمت برای فولاد با سطوح مختلف کربن، تعرفه ها و برنامه های کربن زدایی از اروپا (CBAM) از علل افزایش قیمت ها خواهد بود.

با کاهش تنش های تجاری و تعرفه ای، قیمت مس (۹۹۷۸ دلار در هر تن) در نزدیکی بالاترین سطح سه ماهه اخیر خود در نوسان است. قیمت مس اکنون در طول ۱۲ ماه گذشته ۱۰ درصد افزایش یافته و در بالاترین سطح خود در سال جاری قرار دارد. این در حالی است که همچنان شاهد کاهش موقعیت های صعودی از سوی سفته بازانی هستیم که با پیش بینی تعرفه های ترامپ بر واردات، موقعیت های بزرگی ایجاد می کنند.

در حوزه کشاورزی، قیمت گندم حوزه دریای سیاه باز هم به سبب ادامه جنگ اوکراین و روسیه افزایش یافت.

۱۱- سپتامبر ۲۰۲۵، قیمت نفت خام در معاملات آسیایی ثابت ماند و پس از افزایش شدید در اوایل هفته که ناشی از تشدید تنش های ژئوپلیتیکی در روسیه و خاورمیانه بود، متوقف شد. این تحولات نگرانی ها در مورد اختلالات احتمالی در عرضه جهانی را افزایش داده است. با این حال، ترس فزاینده از بازار اشباع شده، معامله گران را محتاط نگه داشت. داده های جدید موجودی نفت ایالات متحده، افزایش غیرمنتظره و قابل توجهی در ذخایر نفت خام را نشان داد و احساسات صعودی را تضعیف کرد. دلار آمریکا که به دلیل داده های تورمی ضعیف تر از حد انتظار شاخص قیمت تولیدکننده (PPI) تقویت شده بود، تا حدودی از قیمت نفت خام حمایت کرد. سرمایه گذاران اکنون منتظر انتشار ارقام کلیدی شاخص قیمت مصرف کننده (CPI) ایالات متحده در اواخر روز پنجشنبه هستند که می تواند بر جهت بازار تأثیر بیشتری بگذارد.

طبق آمار منتشر شده و گزارش گروه کالاهای بانک جهانی، شاخص قیمت انرژی ماه اوت که در ۴ سپتامبر منتشر شد، نشان از ۳٫۹٪ کاهش قیمت انرژی دارد که ۸٫۸٪ قیمت گاز طبیعی ایالات متحده آمریکا و کاهش ۳٫۶٪ قیمت نفت خام بوده است.

در مجموع برای یک جمع بندی از وضعیت بازارهای کالایی تاکنون از آغاز سال میلادی و چشم انداز آینده آن می توان گفت یک رشد اقتصادی متزلزل با عرضه فراوان نفت در جهان حاکم شده است. به نظر می رسد این امر بر کاهش قیمت ها اثر بگذارد و خود کاهش قیمت، تا حدودی خطرات تورمی کوتاه مدت ناشی از افزایش موانع تجاری یعنی تعرفه ها و جنگ های منطقه ای را کاهش دهد که به شدت به نفع آمریکا است. اما در طولانی مدت می تواند پیشرفت اقتصادی کشورهای در حال توسعه را که در افزایش تولید نفت با آمریکا همکاری کرده اند، به خطر بیندازد.

۲- اخبار تعرفه ها و تحریم ها

طبق گزارش روزنامه فایننشال تایمز در روز ۱۰ سپتامبر، دونالد ترامپ از اتحادیه اروپا خواسته است تعرفه های ۱۰۰ درصدی بر کالاهای چین و هند اعمال کنند تا آن ها روسیه را به خاطر جنگ اوکراین تحت فشار قرار دهند. پیش تر ترامپ با تهدید و وضع تعرفه های سنگین بر هند خواستار توقف خرید نفت روسیه توسط هند شده بود. بنابر گزارش یاهو فاینانس، نازندرا مودی نخست وزیر هند در اظهار نظر جدیدی گفته است مذاکرات هند و آمریکا می تواند پتانسیل های بی حد و حصر این رابطه را آزاد کند. این اقدام تعرفه ای ترامپ در واقع نوعی اثرگذاری بر روابط پهنه های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهان با هم است تا به نفع قدرت آمریکا تغییر یابند. البته دیوان عالی آمریکا در روز سه شنبه ۹ سپتامبر اعلام کرده بود که به خاطر اثرات سنگین و مخرب حقوقی و اقتصادی تعرفه بندی ترامپ در جهان، که بر بازار آمریکا اثر سوء دارد، به زودی اقدام حقوقی مهمی را انجام داده و تا اوایل پاییز قطعنامه ای را تنظیم خواهد کرد.

در روز ۵ سپتامبر طبق گزارش ردسگر شاپیرو (Shapiro) در حوزه تعرفه های ترامپ، فرمان اجرایی جدیدی علیه ژاپن وضع شده است که طی آن تعرفه پایه ۱۵ درصد بر تمام واردات ژاپن به آمریکا به خصوص کالاهای هوافضا، خودرو و



بازار املاک مسکونی و تجاری که یکی از مهم ترین بازارهای اثرگذار بر صنعت فولاد و سیمان است، در ایالات مختلف کاهش یا افزایش متفاوتی را نشان داده اند. به نظر می رسد واکنش بازارهای آمریکا به تعرفه ها متفاوت است و هنوز نمی توان اظهار نظر قطعی داشت.

بانک مرکزی اتحادیه اروپا: در ۵ سپتامبر پیر سیپلونه در بانک مرکزی اتحادیه اروپا طی یک موضع گیری در سخنرانی خود اعلام کرد که اتحادیه در پی توسعه پرداخت با یورو دیجیتال است. خصوصا برای تضمین های مهم در شرایط اضطراری. پیش از این نیز این بانک سیاست های توسعه استفاده از پول نقد در شرایط اضطراری را به شکل های مختلفی بیان کرده بود. همچنین این بانک، خبر از بازبینی برخی مقررات پارلمان اروپا در حوزه پرداخت های مالی و املاک تجاری داد.

بانک مرکزی جمهوری خلق چین: در ۸ سپتامبر در امتداد ترویج مبادلات ارزی بدون دلار، توافق نامه های سوآپ ارزی با بانک های مرکزی اتحادیه اروپا، سوئیس، بانک مرکزی آفریقا و پاکستان را برای یک دوره یکساله دیگر تمدید کرد. همچنین برنامه ملی چین زیبا، با حضور رییس بانک مرکزی چین، وزیر انرژی و آب، شورای ملی تنظیم مقررات و ارتباطات و کمیسیون تنظیم مقررات، نظرات خود را در مورد فاینانس سبز پروژه ها اعلام کردند. فاینانس سبز در حوزه صنایع و انرژی به میزان زیادی به برنامه کربن کپچر بین المللی مرتبط است. چین با چنین تعهدی ممکن است در صنایع وابسته به سوخت فسیلی، دچار تغییراتی شود. تغییرات در صنایع چین، می تواند بازارهای محلی و بین المللی را در طولانی مدت متأثر سازد و نقش کشورها را در جغرافیای انرژی با تغییراتی روبه رو سازد.

نکته جالب توجه این است که کسری تجاری با اروپا به نسبت به دوره قبل ۵۱٫۷ میلیارد دلار کاهش یافته است و با تایوان ۸٫۳ میلیارد دلار افزایش داشته است که حاکی از این مسئله است که آمریکا کالای کمتری به نسبت قبل از اروپا وارد کرده است ولی از تایوان کالای بیشتری به نسبت صادراتش وارد کرده است.

- ترامپ بعد از وضع تعرفه بر مواد اولیه تولیدات در جهان، به سراغ تخریب صنایع دیگر کشورها رفته است و برای نخستین گام یک حمله کوتاه و موقت به کارگران و شرکت هیوندای کره جنوبی انجام داد.

۴- برگزیده اخبار بانک های مرکزی

فدرال رزرو: در روز ۹ سپتامبر طی یک اعلامیه عمومی، ۲۱ اکتبر را روز کنفرانس بررسی «نوآوری در پرداخت» اعلام کرد. نکته حائز اهمیت، حرکت آمریکا برای حمایت از رمزارزها در این کنفرانس است. کریستوفر جی. والر گفت: «نوآوری برای برآوردن نیازهای متغیر مصرف کنندگان و کسب و کارها، همواره در پرداخت ها وجود داشته است. من مشتاقانه منتظر بررسی فرصت ها و چالش های فناوری های جدید، گردآوری ایده هایی در مورد چگونگی بهبود ایمنی و کارایی پرداخت ها و شنیدن نظرات کسانی هستم که به شکل دهی آینده پرداخت ها کمک می کنند». این کنفرانس شامل میزگردهایی در مورد جنبه های مختلف نوآوری در پرداخت ها، از جمله همگرایی امور مالی سنتی و غیرمتمرکز؛ موارد استفاده و مدل های کسب و کار نوظهور استیل کوین؛ تلاقی هوش مصنوعی و پرداخت ها؛ و تکنیزه کردن محصولات و خدمات مالی خواهد بود.

همچنین این بانک یا موسسات همکار، آمار و اطلاعات مهمی را در این هفته منتشر کردند که از جمله آن ها درآمد آمریکا از تعرفه ها و جداول تراز تجاری ایالات متحده آمریکا بود.

فدرال رزروهای ایالتی نیز گزارش هایی از پیامدهای اجرای تعرفه ها منتشر کردند که طبق آن ها مشکلات ایالت ها از جمله افزایش انتظارات تورمی، بیکاری، افزایش دستمزدها و عدم ثبات قیمتی در حال افزایش است. در برخی ایالت ها طبق این اخبار، تورم در خرده فروشی ها گاهی تا ۱۵ درصد (بوستون) نیز افزایش داشته است. و برخی از ایالات شکایت هایی از بابت تغییر برنامه های دریافت مواد اولیه در تولیدی ها را گزارش کرده بودند.

سرمقاله

خشونت باوقار

پرونده هسته‌ای و ماجرای اسنپ‌بک، چه توقعی از کنش آتی علی لاریجانی ایجاد می‌کند؟

محمد حسین تسخیری

توافق با آژانس انرژی اتمی، احتمالاً آخرین تلاش برای بهره‌مندی از توافق برجام خواهد بود. منقضی شدن قطعنامه ۲۲۳۱، شاید تنها امتیاز عینی‌ای باشد که از برجام - دست‌کم روی کاغذ - می‌تواند نصیب جمهوری اسلامی ایران شود. آنچه در این توافق دنبال می‌شود، اتخاذ حداکثر همکاری با ارگانی بدنام و خیانت‌کار، برای ازدست‌ندادن فرصت اکتساب این امتیاز است. با این حال، هیچ سیاستمدار و هیچ تحلیلگر سیاسی‌ای نمی‌تواند آنچنان خوش‌بین باشد که باور کند اروپاییان دست روی دست بگذارند و اجازه دهند زمان باقی‌مانده تا انقضای قطعنامه، بدون هیچ اقدام عملی علیه ایران، سپری شود. این یعنی ایران توپ را در زمینی قرار داده است که بعید است حریف در آن پا به توپ شود و در نتیجه امتناع حریف از بازی کردن در این بازی، می‌تواند جناح غرب‌گرا در ایران را با غروب آخرین امیدهایش به توافق برجام و به طور کلی گفتار عادی سازی روابط مواجه کند.

با این حال، این یک بازی پرهزینه است. ایران ذیل این توافق، پذیرفته است تا به آژانس اجازه دسترسی به تاسیسات آسیب‌دیده و همچنین اورانیوم ۶۰ درصد را بدهد و این توافق اگر بخواهد واقعا حداکثرسازی نیروی دیپلماسی به شمار رود و اتمام حجتی برای غرب‌گرایان باشد، عملاً تشریفات اجرایی جدید برای بازدیدهای آژانس را نیز پشت سر خواهد گذاشت. بنابراین ایران نظیر تجربه‌های پیشین استقبال از دیپلماسی، لاجرم هزینه این استقبال را نیز می‌پردازد و همان‌طور که منتقدان توافق اظهار می‌کنند، این هزینه، مشخصاً تشجیع اسرائیل برای حمله مجدد به ایران خواهد بود. پس باید مشخص باشد که چرا ایران حاضر است برای دیپلماسی این چنین خود را به خطر بیندازد.

جمهوری اسلامی ایران در طول تاریخ مناقشات سیاسی و امنیتی خود با جهان غرب، تلاش داشته تا تصمیمات و رفتارهایش قابل توضیح و در نتیجه قابل پذیرش باشد. این خصلت، اگرچه در نظر بعضی تحلیل‌گران سیاسی، منجر به ازدست رفتن برخی ابتکار عمل‌ها در مقاطع تاریخی شده باشد اما به نحو اصولی و بلندمدت، از ایران چهره‌ای منحصربه‌فرد نسبت به باقی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای ساخته است. همین چهره منحصربه‌فرد است که می‌تواند یک محبوبیت نامشروط را برای ایران به ارمغان بیاورد. به گونه‌ای که برخلاف عموم گرایشات منفعت‌گرایانه به سمت تمجید از قدرت‌های جهانی، محبوبیت ایران نزد ملتش و نزد آذهان جهانی، عموماً صرف‌نظر از اینکه چقدر در تأمین منافع آن‌ها توانا است، رخ داده است. ایران برای آن‌ها، یگانه بازیگر منطقی و موجه دنیای سیاست است که نمی‌توان اقداماتش را ذیل جاه‌طلبی‌های استعماری یا نژادپرستانه دسته‌بندی کرد بلکه می‌توان هر کنشی را، کنش ناگزیر آن در قبال دشمنانش تلقی نمود.

این یک راهبرد دو مرحله‌ای برای جمهوری اسلامی است. کشوری که می‌خواهد جهت‌گیری انقلابی خود را در مبارزه با استکبار جهانی دنبال کند،

نیازمند ظرافتی در به کارگیری نیروها و مهره‌های سیاسی خود است؛ به گونه‌ای که همواره در قبال هر کنش خشونت‌بار و قاطع در دنیای سیاست، پیشتر ردپایی از نرمش، دیپلماسی و در نتیجه اتمام حجت، به جا گذاشته باشد. ردپایی که هزینه‌های گزافش، خود گواه صدق جمهوری اسلامی در این راهبرد است.

علی لاریجانی در طول عمر سیاسی خود، همواره آن عنصری بوده که وقار و منطقی‌بودنش، مصروف گام ابتدایی این راهبرد دومرحله‌ای شده است. همراهی حداکثری با جریان مذاکرات برجام، نمونه کنش سیاسی وی در چنین چارچوبی است. با این حال، امروز، پرچم نرمش و دیپلماسی، در دستان گروهی است که تمایز سیاسی واضحی با لاریجانی دارند و در نتیجه به نظر نمی‌رسد بازیگری او در گام ابتدایی راهبرد دومرحله‌ای، بتواند ارزش‌افزوده‌ای به بازی بازیگرانی نظیر عباس عراقچی اضافه کند. بنابراین این پرسش در نظر ناظران سیاسی مطرح است که در شرایطی که نرمش حداکثری دستگاه دیپلماسی تا سرحد توافق با سازمان انرژی اتمی - به عنوان جاده صاف‌کن جنایت‌های آمریکا و اسرائیل در جنگ ۱۲ روزه - اعمال شده است، نقش متمایز لاریجانی چگونه باید بروز کند؟

برای درک این نقش احتمالی، باید توجه داشت که جمهوری اسلامی هیچ‌گاه اجازه نداده است که عرصه این راهبرد، در دوگانه بازیگران خودباخته و بازیگران هیجان‌زده، دچار اختلال شود. بلکه مراقبت شخص آیت‌الله خامنه‌ای بر این بوده است تا هر دو کنش (نرمش و قاطعیت) بتوانند تعبیر منطقی خود را بیابند. در نتیجه دسته‌بندی متعارف محافظه‌کاران/ تندروها در تحلیل این راهبرد، راهگشا نیست. زیرا در چنین دسته‌بندی‌ای، پیشاپیش مشخص است که کنش آتی علی لاریجانی - به عنوان کسی که در این دسته‌بندی‌ها، محافظه‌کار شناخته می‌شود - چه خواهد بود.

در مقابل دسته‌بندی مذکور، این الزام که هر کنشی، باید قابل توضیح و قابل دفاع باشد، منجر به ایجاد یک نرم رفتاری برای مسئولان عالی کشور می‌شود. این نرم، از مسئولان کشور انتظار دارد تا درک درستی از زمان‌بندی کنش‌ها داشته باشند تا در زمان مناسب، در نهایت نرمش و در زمان مناسب، در نهایت قاطعیت برای اعمال خشونت علیه دشمن، حاضر شوند. این انتظار، البته عموماً درباره همه بازیگران محقق نمی‌شود. چراکه عوامل متعددی - از جمله پذیرش دسته‌بندی‌های ضلبي نظیر همان دوگانه محافظه‌کار/ تندرو، و همچنین گرفتار شدن در چنبره منافع گروهی ناچیز کوتاه‌مدت - اجازه نمی‌دهد هر بازیگری، تا این حد ملتزم به منطق این راهبرد باشد و بتواند در طیف گسترده‌ای که این راهبرد طرح کرده است، منعطف عمل کند.

در چنین جغرافیایی از فقدان مردان منطقی و باوقار سیاست، علی لاریجانی می‌تواند نقطه امید جمهوری اسلامی برای درک زمان‌بندی‌ها باشد. لاریجانی حتماً بهتر از بسیاری از بازیگران حاضر در میز تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی، واجد درکی علمی از نرمش و خشونت است. بنابراین انتظار می‌رود در لحظه‌ای که اتمام حجت به نقطه اوج خود رسید، برخلاف بسیاری از مسئولان سیاسی و حتی نظامی، نه تنها تمیزی برای اتخاذ تصمیمات خشونت‌بار علیه دشمن نباشد بلکه پای خود را بر روی پدال گاز آتشدان فشارد تا مطمئن شود خیالات خام دشمن، تا آینده‌ای بسیار دور، تبدیل به اقدام دوباره علیه امنیت ملی ایران نخواهد شد. پایان زود هنگام جنگ قبلی میان اسرائیل و ایران، درس عبرتی برای بازیگران باسوادی نظیر لاریجانی است تا درک کنند جنگ بعدی، جنگی نیست که در خلاش، نخواستار صلح طلبانه امکان حضور در میز تصمیم‌گیری را پدید آید.

در جست و جوی رقص اغواگر

آیا «غروب هسته ای، طلوع نفتی» راه نجات ایران است؟

علی بزرگمهر

۱- هفته گذشته مجید شاکری، تحلیلگر مسائل اقتصادی در گفت و گو با علی واعظ از بسته جذاب ۳۶ میلیارد دلاری ایران برای توافقی با آمریکا موسوم به «غروب هسته ای و طلوع نفتی» پرده برداشت. استدلال او برای توجیه این طرح احتیاج ترامپ به موافقت جنبش MAGA در آمریکا و ارضای خواست ترامپ برای نمایش دستاورد بود. به نظر شاکری ترامپ به دلیل نیاز فوری به کاهش نرخ بهره بانکی و همزمان کنترل تورم، خواستار کاهش ده دلاری قیمت نفت در بازارهای جهانی است و یک پیشنهاد میلیارد دلاری می تواند او را متقاعد کند تا اسرائیل را کنترل، و مسیر توافق با ایران را هموار کند. او در طول صحبت های خود به این نکته مهم اشاره کرد که آمریکا تاکنون به مهار ایران از طریق فشار عمل کرده است، درحالی که می تواند به مهار از طریق توسعه فکر کند.

علاوه بر طرح جناب شاکری اظهارنظرهای مختلفی در طول هفته گذشته از سوی دیپلمات های سابق و نخبگان دانشگاهی در فضای مجازی منتشر شد که نسبت به کندی مسیر مذاکره مجدد با آژانس ابراز نگرانی کرده و نسبت به از دست دادن فرصت بازسازی برجام و جلوگیری از فعال شدن مکانیسم ماشه هشدار دادند. این گروه با محتمل دانستن شروع مجدد حملات ویرانگرتر اسرائیل به کشور، تسریع در روند مذاکرات را راهکار نرم جلوگیری از جنگ و عبور کشور از این روزهای سخت دانستند. طبق مجموع گفته های این طیف از صاحب نظران ایران باید از پافشاری بر اصول سابق که منجر به شکست توافقی های قبلی بوده دست برداشته و با مذاکراتی مستقیم با آمریکا و امتیازدهی های متقاعد کننده، طرف مقابل را نسبت به بهبود وضعیت ترغیب کند. گفتگوها باید کارساز باشد و به نتایج عملی برسد؛ و اگر نه، وضعیت کنونی و ترکیب بحران های موجود یا در کمین نشسته، به هیچ وجه قابل تحمل و تداوم نیست و خطرات جبران ناپذیری را در پی دارد.

۲- اگر بخوایم برای تمام این طرح های ارائه شده تفسیری خوش بینانه داشته باشیم، همه آنها را یادآور یک افسانه ایرانی می دانم و تمایل دارم آن را سیاست هزار و یک شبی بنامم. هزار و یک شب داستان شهریار، پادشاهی است که پس از خیانت همسرش، به شدت آزاده می شود و به تمام زنان بدبین می گردد. او هر شب دختری را به عقد خود درمی آورد و بامدادان فرمان قتلش را صادر می کند تا هرگز خیانت را تجربه نکند.

این روند تا آنجا ادامه می یابد که نوبت به شهرزاد، دختر وزیر می رسد. شهرزاد، دختری دانا و خردمند است که با نقشه های جسورانه وارد قصر می شود. در شب اول، او برای شاه قصه های جذاب و ناتمام تعریف می کند و در اوج هیجان، داستان را نیمه کاره می کند. کنجکاوی شاه برای شنیدن پایان ماجرا باعث می شود او کشتن شهرزاد را به تعویق بیندازد. شهرزاد هر شب این کار را تکرار می کند؛ داستانی جدید و شگفت انگیز را آغاز می کند و در نقطه ای حساس، روایت را برای شب بعد می گذارد. این قصه گویی های پی در پی، که پر از ماجراهای عاشقانه، پهلوانی و افسانه هاست، نه تنها جان شهرزاد را نجات می دهد، بلکه به تدریج قلب شاه را نرم کرده و اعتماد و ایمان او را به زنان و زندگی دوباره بازمی گرداند.

پیروان این سیاست راهکار برون رفت یا دوری از بحران آفرینی های شهریاران حال حاضر جهان را در مذاکراتی جستجو می کنند که مانند قصه های شهرزاد عمل کند. توافقی ها حکم قصه هایی را پیدا می کنند که خطر را به تعویق می اندازند؛ به امید روزی که دشمنی ها تبدیل به اعتماد و یا شاید دوستی های پایدار شود. این شیوه همانی است که آن را برای مخاطب داخلی خرید زمان ایران از دشمن می نامند یا در تعبیری سنتی تر سیاست حيله در برابر سیاست زور. همانطور که در حکایت نامه های ایرانی حيله سلاح ضعیفان است. در محاسبات ایران عده شهرزاد (ایران) تاب بحران ها و توان دفع آنها را ندارد و باید با شهریاران مدارا کند و با خوش رقصی دل آنها را به دست آورد تا بقایی در این میان به دست آورد و شاید حتی کمالی.

۳- اما در تفسیر بدبینانه علاقه دارم بگویم تخیل سیاسی مردان دیپلماسی و معماران راه حل های خروج از بحران در یک انسداد به سر می برد و از همین جهت تمام طراحی های آنها تبدیل به جستجوی یک قصه خواب آور برای شهریار هزار و یک شب است. تکرار و چسبیدن به یک شیوه شکست خورده دلیلی بر عجز در تفکر انتقادی یا خلاقانه است. در برابر تفسیر خوش بینانه دوست دارم این وضعیت را مغز در خمره بنامم. وضعیت دستگاه محاسباتی بعضی از سیاستمداران کشور مانند مغز در خمره پاتنام است. خمره غربی- اروپایی چنان مغز ایرانی را در برگرفته که به هیچ مسیر جایگزینی فکر نمی کند و تمام راه کارهای خود را در جهان خمره غربی جستجو می کند. به قول ولتر تاریخ هرگز خود به خود تکرار نمی شود این انسان است که آن را تکرار می کند. تکرار مسیر مذاکره و

فقدان تلاش برای تغییر این مسیر کار تاریخ نیست. کار سیاستمدارانی است که مغزهایشان در خمره غوطه ور است.

یکی از غروب هسته ای و طراحی بسته های اغواگر برای ترغیب ارباب سخن می گوید و دیگری از کمبود وقت برای جبران مافات و جلوگیری از غروب برجام. تمامی راه کارهای این گروه در یک چیز خلاصه می شود؛ جستجوی رقصی دلپسند یا خلق داستان و قصه ای که بتواند ما را از بلعیده شدن نجات دهد. با این روش متفکران ما تبدیل به متفکران او می شوند. به او پیشنهاد می دهند به جای مهار ما از طریق فشار ما را از طریق توسعه مهار کن. ما حقوق اساسی مان را با تو مبادله می کنیم و پیشکش های نفتی به درگاه در معرض خطر تقدیم می کنیم تا بتوانی تورم داخلی ات را با کاهش قیمت انرژی کنترل کنی و توان پایین کشیدن نرخ بهره را را پیدا کنی. شما هم چند صباحی سایه جنگت را از روی سر ما بردار. ما برایت خوش می رقصیم تو هم به ما توسعه ببخش. هیچ کس نمی پرسد این چه توسعه ای است که قرار است موافق طرح مهار باشد؟!

مغز در خمره توانایی کسب تجربه از شکست های سابق را ندارد و توجهی هم به امکانات دست نخورده یا تغییر شرایط جهانی نمی کند. همچنان خودش را در معرض خطر شهریار سابق می بیند و راه نجاتش را در جلب توجه و رضایت آن. امید به توافق های سستی دارد که با هر بار شکستن خود را ملامت می کند و به دنبال شکستی بهتر می گردد. هرگز نمی خواهد قبول کند به جای رام شهریار شدن مسیرهای جایگزینی برای مهار شهریار وجود دارند.

۴- حرف آخرم در مورد بحران است که اساس توجیه سیاست های امروز است. کشورها در طول تاریخ خود با چه بحران هایی رو به رو می شوند؟ پادشاهان خون خوار، جنگ های ویرانگر داخلی و خارجی، بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و قحطی، رکودها و سقوطهای اقتصادی زیان بار، بیماری های فراگیر و همه گیری های کشنده مانند طاعون و کرونا. در برابر این بحران ها چه واکنشی از خود نشان می دهند؟ بعضی مغلوب آنها می شوند و تقدیرشان را به دست آنچه پیش می آید می سپارند و با افسون و واقع گرایی خود را تسکین می دهند و کم کم از صفحه روزگار محو می شوند. اما بعضی دیگر با شکست بحران هایشان پیش می روند و در این مسیر تجربه های بی سابقه کسب می کنند و تاریخ انسان را با توانایی های جدید شگفت زده می کنند. این موهبت و افتخار نه با سازگار شدن و تن دادن به وضعیتی که بحران پیش می آورد بلکه با جستجوی مسیرهای جایگزین به آن ها ارزانی می شود. همان طور که در تمام پیرنگ های داستانی قهرمان با عبور از مرز محدودیت هایش تبدیل به قهرمان می شود نه پذیرش محدودیت. ملت های قهرمان هم این چنین اند. به اندازه گلی می که دارند یا دیگران برایشان بافته اند بسنده نمی کنند و پا را از آن درازتر می کنند. اگر قرار بود بشر به محدوده هایش اکتفا کند امروز هرگز پرواز نمی کرد.

شلیک به قلب سیاست خلیجی توهم تعامل در سایه شکل گیری نظم نوین منطقه ای

امیرمهدی عبدی

عصری که در آن زندگی می کنیم، دوره پایان واقعیت های عظیمی است که سال ها به زندگی ما در منطقه و جهان شکل داده بودند. زمان ما، زمانه درهم شکستن قواعد پیشین و تولد واقعیت هایی جدید است و بازیگران صحنه جز با استقبال از این تغییرات شگرف، جایگاهی در آینده نامتعیین آن نخواهند داشت. چرا که عبور از نظم پیشین جز با خطر کردن ممکن نیست و امکان خطر کردن جز با استقبال از آن مهیا نخواهد شد. در این بین بازیگران محتوم بازی سرنوشت تنها کسانی خواهند بود که ملتسمانه به نظم در حال مرگ دست می یازند و حیات خود را از آن مسیر پی جویی می کنند. راه حل های کهنه اکنون از هر زمان دیگری غیر قابل دسترس تر هستند؛ هر طرحی از استقلال که امکان ادغام با قدرت هژمونیک اسرائیل در منطقه را نداشته باشد، از سوی آمریکا مسدود تلقی می شود و توهماتی هم چون ایجاد اختلاف بین واشنگتن و تل آویو یا حل سوء تفاهات با ایالات متحده برای دسترسی به یک توافق، حتی در حد ایجاد تنفس و خرید زمان غیر ممکن به نظر می رسد.

قطر به مدت چند دهه یک بازی به ظاهر بی طرفانه و بسیار سودآور را به مهارت هر چه بیشتر پیش برد؛ از یک سو با طرح چهره های اسلام گرایانه و با حمایت از گروه های جهادی هم چون النصره یا جریان های سیاسی هم چون اخوان المسلمین، اعتبار عمومی خود در جهان اسلام را به نقطه قابل توجهی رساند. البته استفاده دوحه از این کارت بسیار مهم تنها در دیپلماسی عمومی یا نفوذ سیاسی خلاصه نشد بلکه در ائتلاف با ترکیه توانست از این مهم به عنوان یک اهرم فشار اثرگذار علیه ایران استفاده کند که در نهایت اثر خود را در پرونده سوریه نشان داد. از سوی دیگر قطر با میزبانی از پایگاه های نظامی آمریکا، خود را به عنوان تنها شریک راهبردی غیرناتوی آمریکا مطرح کرد. این بازی دوگانه امکان ویژه ای به دوحه بخشید که جایگاه آن را به عنوان میانجی بی چون و چرا و معتمد منطقه تثبیت کرد. قطر از یک سو ارتباط وسیعی با گروه های مسلح جهادی داشت و از سوی دیگر کانال های ارتباطی قدرتمندی با موساد شکل داده بود. همین رویکرد نرم و دیپلماسی محور تصویری از قطر ساخت که گویی همواره می تواند با صرف کمترین هزینه ها بیشترین عایدی را به دست آورد و با هنرمندی از دل هر حادثه ای دور بماند. حتی زمانی که اسرائیل، ایران، عربستان سعودی یا امارات هر کدام در دوره ای درگیر جنگ مستقیم و زیر آتش بودند، دوحه در یک حاشیه امن به عنوان یک برنده شناخته می شد. قطری ها با فراغت و بدون ترس سود هنگفت گازی خود را محاسبه می کردند و از نقش بی بدیل خود به عنوان یک میانجی غیر قابل جایگزین نهایت استفاده را می بردند. اکنون آن زندگی رویایی و دل انگیز با هجوم یک واقعیت غیر قابل صرف نظر به پایان رسیده است.

دیگر هیچ منطقه بی طرف یا حاشیه امنی در کار نخواهد بود. البته که این الگو باید پیش بینی می شد. زیرا اسرائیل پیشاپیش نشان داده بود که نه تنها برای درهم شکستن مقاومت بالفعل بلکه برای نابودی هرگونه استعداد مقاومت نیز تمام هزینه ها را به جان می خورد. برای تل آویو مهم نیست که شما با واشنگتن رابطه راهبردی دارید، پایگاه های آن را در خود جای داده اید یا اینکه گازتان چقدر برای اقتصاد جهانی مهم است؛ اولویت با اسرائیل و امنیت اسرائیل است پس اگر تهدیدی صادر می شود، پیش تر تصمیم عملیاتی کردن آن گرفته شده است. این موضع به خوبی روشن می سازد که حتی با موقعیت ویژه و منحصر به فرد قطر، جایی برای ایستادن در نقطه میانه بازی ندارید. یا تماما با ما هستید یا ما علیه شما خواهیم بود. نه قلمرو ممنوعه ای وجود دارد و نه هیچ قانون و حقوق و کنوانسیون مانع مان خواهد شد.

اما قسمت مهم تر ماجرا که چرخش عربیان سیاست های آمریکا در منطقه را به ما گوشزد می کند، تصمیم و موضع ایالات متحده در نسبت با این حمله است. زمانی که می گوئیم قطر به عنوان یک میانجی سود خوبی از بازی سیاسی خود می برد، باید متوجه این نکته باشیم که آمریکا نیز به کمال هرچه تمام، از دوحه به عنوان یک مهره بسیار ارزشمند در طرح خود استفاده می کرد. در واقع حضور حماس در پایتخت قطر یک ایده پیشنهادی از سوی واشنگتن بود که بدین ترتیب با حفظ یک کانال ارتباطی و پشتیبانی قدرتمند، مقاومت فلسطین عنصری در دسترس باقی بماند که بتوان در زمان مقتضی از نفوذ سیاسی و مالی بر آن بهره برد. پس همراهی آمریکا با ترور رهبران حماس در قطر در واقع نمایان کننده عدول از راهبردی بود که دهه ها ضمن تأمین منافع آمریکا، موازنه میان قدرت های رقیب در غرب آسیا را برقرار می ساخت. ایالات متحده با اتخاذ این سیاست اسرائیل محور بخش قابل توجهی از مشروعیت، قدرت نرم جهانی و اعتماد دیپلماتیک به خود را دچار خدشه کرده است. اما سوال اصلی این است که واشنگتن با قمار بر سر بخش مهمی از دارایی های نظم ساز خود چه چیزی به دست می آورد؟ و اگر از راهبردی پیشین خود دست کشیده - چرا که ابزارهای آن را رها کرده - پس چه استراتژی تازه ای در منطقه به پیش خواهد رفت؟

به نظر می رسد نگاه دولت دوم ترامپ در مواجهه با رقیبان و با حتی متحدانی که داعیه حفظ حدودی از استقلال را دارند، مبتنی بر حفظ برتری مطلق و مستمر است. بدین ترتیب که اعمال سلطه و برتری بر طرف مقابل از طریق ابزارهای حقوقی و قانونی مشروع رخ نمی دهد و چنین روشی با ترکیب با ابزارهای دیگر ظهور می کند یا شکل و قالب تهدیدگونه تازه ای می یابد. مهم ترین روشی که می تواند برتری مطلق آمریکا را استمرار

بخشد آن است که فاصله بسیار کمی با فعلیت یافتن تهدید داشته باشد. تهدید به جنگ، اعمال تعرفه ها یا حمله نظامی، که پراستفاده ترین ابزارهای ترامپ پس از رسیدن به قدرت هستند، همگی یک خاصیت مشترک دارند؛ فاصله آن ها تا انجامشان بسیار کم است و ترامپ نیز نشان داده که از به کارگیری شان ابایی ندارد. پس تهدید کاملاً معتبر است و از همین طریق تداوم سلطه حفظ خواهد شد.

پیش نویس سند تازه دفاع ملی ایالات متحده نیز نشان می دهد آمریکا به سوی تأمین امنیت سرزمین خود و نیم کره غربی متمرکز شده است و علی رغم درگیری جدی سیاسی و اقتصادی با چین، نقطه اولویت خود را در جغرافیای دیگری تعریف کرده است. یکی از دلایل مهم این نگرش می تواند دشوارتر شدن مهار چین در غرب اقیانوس آرام باشد. مواجهه با سد بزرگی به نام روسیه نیز امکان گسترش پیمان آتلانتیک شمالی را تقریباً ناممکن ساخته است. پس شاید کم چالش ترین محدوده جغرافیایی که آمریکا هنوز امکان سلطه کامل بر آنجا را حفظ کرده است، جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا باشد. یکی از گزینه های استراتژیک معنادار که همزمان می تواند پکن و مسکو را نیز تضعیف کند، از بین بردن قدرت ایران در منطقه خواهد بود. از آنجایی که تاکتیک های جنگی اسرائیل اثرگذاری خود را پیش تر ثابت کرده است، ایالات متحده می تواند با حمایت از قدرت نیابتی خود شکل تازه ای به نظم پیشین داده و با تثبیت هژمونیک رژیم صهیونیستی، سلطه مطلق خود را استمرار ببخشد. در این نقطه احتمالاً دولت های عربی و ترکیه با هراس از واکنش غرب یا هدف قرار گرفتن هرگونه مقاومتی مغرور نظم تازه خواهند شد و اسرائیل "کار کثیف غرب" را در منطقه به سرانجام می رساند. تنها مانع واقعی تحقق این طرح، جمهوری اسلامی ایران و مقاومتی است که با پشتیبانی آن علیه رژیم صهیونیستی و ایالات متحده آمریکا شکل گرفته است.

می توان گفت که پس از جنگ ۱۲ روزه و اقدام به فعال سازی مکانیزم ماشه از سوی تروئیکای اروپایی، هدف قرار گرفتن دوحه سومین ضربه بزرگ به گفتار و جریانی سیاسی در ایران بود که پیوسته به دنبال هضم کشورمان در نظم غربی بودند. قطر به علت حفظ روابط گرم با ایالات متحده، هم گرامی توامان با جریان های اسلامی و پیگیری ظواهر فرهنگی بومی همواره به عنوان یک نسخه طراز و مطلوب، پیش روی جمهوری اسلامی ایران نهاده می شد. نسخه ای که به علت ایفای نقش هنرمندانه دوحه فریبنده نیز به نظر می رسید. شاید عجیب باشد که حتی پس از تجاوز اسرائیل به خاک این کشور، باز هم چنین جریانی قدرت دیپلماتیک قطر را به رخ ایران می کشد و نشست اضطراری سران کشورهای عربی و اسلامی که در نهایت بدون خروجی قابل توجهی به پایان رسید را طرحی واقعی جلوه می دهد. در صورتی که مقاومت ملی جانانه کشورمان در برابر هجوم اسرائیل و ایالات متحده به حرم کشورمان و هدف قرار دادن عمق خاک فلسطین اشغالی تنها شیوه ای است که امکان خنثی سازی طرح دشمن در منطقه را ناکام می سازد. توسل به هر یک از ائتلافات حقوقی یا هنجاری برای مهار نقشه های که زیربنای آن عبور از همین مناسبات و قواعد است، نتیجه ای جز خودکشی نخواهد داشت. تنها یکی از موشک های ما به عنوان مظهر قدرت درونزا و استقلال ملی ایران از هر بیانی پوچ و نمایشی دیگری اثرگذارتر است.

فعال، پایه‌های لازم برای جهش در این فناوری را داراست. همچنین فرصت‌های ناشی از ائتلاف‌های بین‌المللی مانند «بریکس» و ظرفیت سرمایه‌گذاری صنایع پیشرفته داخلی، امکان غلبه بر چالش‌های زیرساختی، به‌ویژه در حوزه سخت‌افزارهای تحریم‌شده را فراهم می‌آورد.

با این حال، فعال‌سازی این ظرفیت‌ها نیازمند گذار از اقدامات پراکنده و موازی‌کاری‌های نهادی به یک مأموریت ملی منسجم است. راهبرد پیشنهادی باید بر چند محور کلیدی استوار باشد: نخست، تمرکز راهبردی بر یک یا دو حوزه خاص (مانند سلامت یا انرژی) برای دستیابی به مرجعیت علمی و کاربردی، به‌جای تلاش‌های متفرق. دوم، هم‌افزایی نهادی برای ایجاد هماهنگی کامل میان نهادهای حاکمیتی، بخش خصوصی و مراکز علمی. سوم، سرمایه‌گذاری بر لایه‌های بنیادین از طریق ایجاد آزمایشگاه‌های ملی برای دستیابی به استقلال فناورانه، و نه فقط اکتفا به لایه کاربری.

در نهایت، موفقیت در این عرصه تحول‌آفرین، مستلزم هم‌افزایی تمامی این ظرفیت‌ها ذیل یک نقشه راه دقیق است تا از ائتلاف منابع جلوگیری شده و توسعه این فناوری پیشران، به شکلی پایدار و هم‌راستا با منافع ملی تضمین گردد.

الزامات و راهکارهای نوسازی واحدهای تولیدی

حسین رجب‌پور، فرزانه صمدیان

فرسودگی فناوری و ماشین‌آلات، به یک بحران ساختاری در بخش صنعت کشور تبدیل شده است؛ به‌نحوی که ۳۲ درصد از واحدهای صنعتی کوچک با ظرفیتی کمتر از ۵۰ درصد فعالیت می‌کنند و ۵۶ درصد از کل واحدهای غیرفعال موجود، از سال ۱۳۹۶ به این‌سو از چرخه تولید خارج شده‌اند. شکست طرح‌های پیشین، مانند طرح نوسازی در برنامه ششم توسعه، ناشی از فقدان یک راهبرد ملی منسجم و عدم پیش‌بینی منابع مالی پایدار بوده است. برای خروج از این وضعیت، تدوین یک «استراتژی توسعه صنعتی» به‌منظور شناسایی و اولویت‌بندی «صنایع پیشران» یک ضرورت فوری است.

متعاقباً، باید «لایحه حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع پیشران» با الزام اجرایی بالا تدوین شود. این قانون باید ضمن تعریف فرایندی شفاف، به تعارض وظایف میان نهادهایی مانند سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران (ایدرو) و سازمان صنایع کوچک پایان داده و یک متولی واحد برای امر نوسازی تعیین کند. تأمین مالی، به‌عنوان چالش اصلی، نیازمند سازوکارهای مشخصی است. این سازوکارها باید شامل اصلاح مأموریت صندوق‌های حمایتی، تبدیل منابع بودجه‌ای موقت به یک حکم میان‌مدت برای اعطای تسهیلات ترجیحی، تخصیص سهم مشخصی از منابع ارزی صندوق توسعه ملی برای واردات ماشین‌آلات و ارائه مشوق‌های قدرتمند مالیاتی و گمرکی باشد.

بدون تدوین یک راهبرد ملی، تصویب قوانین الزام‌آور و ایجاد سازوکارهای مالی پایدار، روند روبه‌رشد غیرفعال شدن واحدهای تولیدی ادامه یافته و رقابت‌پذیری صنعت کشور در معرض تهدیدی جدی قرار خواهد گرفت.

ابتکار ایران

جنوب شرق آسیا در مسیر انتخابی تازه

تحلیل اخیر نشریه «فارن افرز» تأیید می‌کند که موازنه قدرت در جنوب شرق آسیا، به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین عرصه‌های رقابت آمریکا و چین، به‌آرامی اما به‌شکلی پیوسته به سود پکن در حال تغییر است. این گزارش نشان می‌دهد که جاذبه اقتصادی چین به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری آسه‌آن، همراه با تردیدهای فزاینده نسبت به تعهدات امنیتی یک واشنگتن منزوی‌گرا، کشورهای منطقه را به سمت چین متمایل کرده است. با این حال، همان‌طور که در این تحلیل خارجی اشاره شده، دولت‌های منطقه همچنان از نفوذ سیاسی پکن بیم دارند و در جست‌وجوی شرکای جایگزین برای ایجاد توازن هستند.

این پویایی دوگانه، یعنی چرخش اقتصادی به سمت چین و بی‌اعتمادی سیاسی به آن، یک فرصت راهبردی مهم برای ایران ایجاد می‌کند. هم‌سویی فزاینده کشورهای کلیدی آسه‌آن مانند اندونزی، مالزی و سنگاپور با چین، احتمال همکاری آن‌ها با هرگونه طرح آمریکا برای اختلال در مسیرهای حیاتی انرژی ایران، به‌ویژه در تنگه مالاکا را کاهش می‌دهد و امنیت صادرات ایران و واردات چین را تقویت می‌کند.

از سوی دیگر، نگرانی منطقه از سلطه چین به تهران اجازه می‌دهد تا خود را نه به‌عنوان یک رقیب، بلکه به‌عنوان یک «شریک مکمل» معرفی کند. ایران می‌تواند با ارائه طرح‌های متنوع در حوزه‌های انرژی، کشتی‌رانی و فناوری، به این کشورها در تنوع‌بخشی به شرکای خود کمک کرده و هم‌زمان از وابستگی یک‌جانبه خود به پکن بکاهد. بنابراین، این تحول صرفاً یک تغییر در موازنه قدرت جهانی نیست، بلکه دریچه‌ای راهبردی برای ایران است تا با یک دیپلماسی فعال، نقش خود را در ژئوپلیتیک و اقتصاد آسیا بازتعریف کند.

کانال یک کلمه

خطلوله قدرت سیبری ۲، نقطه عطفی در شکل‌گیری نظم آینده

حبیب‌الله ظفریان

توافق اخیر مسکو و پکن بر سر احداث خطلوله «قدرت سیبری ۲»، نقطه اوج یک چرخش راهبردی و تاریخی در سیاست انرژی روسیه است؛ گذار از یک

رصد اندیشکده‌ای

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

بررسی سازوکار ماشه و تبعات اقتصادی قطعنامه‌های

شورای امنیت

علی‌رغم نگرانی‌های گسترده اقتصادی، فعال‌سازی «مکانیزم ماشه» و بازگشت ادعایی قطعنامه‌های شورای امنیت، یک تهدید اقتصادی مدیریت‌پذیر برای ایران است که آثار آن عمدتاً روانی خواهد بود و نه واقعی. دلیل اصلی این امر، تمایز بنیادین میان تحریم‌های سازمان ملل و تحریم‌های یک‌جانبه آمریکاست. قطعنامه‌های شورای امنیت «اشاعه‌محور» بوده و بر محدودسازی برنامه‌های هسته‌ای و موشکی از طریق کنترل فناوری‌های دوگانه و تحریم نهادهای مشخص متمرکز است. این در حالی است که اقتصاد ایران هم‌اکنون تحت فشار شدید تحریم‌های «اقتصادمحور» و بسیار فراگیرتر ثانویه آمریکا قرار دارد که بخش‌های کلیدی مانند نفت و بانکداری را هدف گرفته است. بنابراین، بازگشت قطعنامه‌ها، رژیم تحریمی جدید و شدیدی را ایجاد نمی‌کند.

سازوکارهای اجرایی این قطعنامه‌ها نیز با محدودیت‌های جدی مواجه است. بازرسی محموله‌ها در آب‌های آزاد نیازمند رضایت کشور صاحب پرچم کشتی است و مجوزی برای محاصره دریایی صادر نمی‌کند. همچنین، افزودن نام‌های جدید به فهرست تحریم‌ها یا تمدید فعالیت «پنل کارشناسان» نیازمند اجماع در شورای امنیت است که با توجه به حق وتوی چین و روسیه، عملاً دشوار خواهد بود. مهم‌تر آنکه، جهان چندقطبی ۲۰۲۵ با جهان ۲۰۱۰ تفاوت بنیادین دارد؛ بیانیه مشترک وزرای خارجه ایران، چین و روسیه مبنی بر بی‌اعتبار بودن اقدام اروپا، نشانگر عدم وجود اجماع جهانی و کاهش شدید کارایی این قطعنامه‌هاست.

در نتیجه، بازگشت این قطعنامه‌ها مشروعیت بیشتری به تحریم‌های آمریکا نمی‌بخشد و انتظار نمی‌رود تعاملات کلان تجاری ایران، از جمله صادرات نفت، با چالش جدی جدیدی مواجه شود. چالش اصلی، مدیریت تکانه‌های روانی کوتاه‌مدت در بازارهای داخلی است که با سیاست‌گذاری سنجیده اقتصادی و رسانه‌ای و تبیین دقیق ابعاد محدود این تحریم‌ها، قابل کنترل خواهد بود.

واکاوی مفهوم ناترازی برق در کشور

رضا شریفی، سیده مریم موسوی، سجاد افشار زرنندی

ناترازی برق در ایران از یک چالش محدود به ساعات اوج مصرف فراتر رفته و با سرایت به دوره «بار میانی» شبکه، به یک بحران ساختاری تبدیل شده است. تحلیل دقیق وضعیت نشان می‌دهد که تمرکز صرف بر شاخص لحظه‌ای «ناترازی توان» تصویری گمراه‌کننده ارائه می‌دهد؛ در حالی که معیار «ناترازی انرژی» به‌عنوان کسری جمعی برق، ابعاد واقعی بحران را آشکار می‌سازد. در سال ۱۴۰۳، شبکه برق کشور در مجموع برای ۱۰۸۶ ساعت با کمبود عرضه مواجه بود. رفع کامل این کمبود نیازمند احداث ۱۶,۸۸۸ مگاوات ظرفیت جدید نیروگاهی است که مستلزم سرمایه‌گذاری کلان برای تأمین تقاضایی است که تنها در بازه‌های زمانی بسیار کوتاهی رخ می‌دهد.

راهکار بهینه، ترکیبی هوشمند از توسعه ظرفیت و مدیریت مصرف است. با احداث ۹,۲۲۵ مگاوات ظرفیت جدید (معادل ۵۵ درصد از کل نیاز) می‌توان ۸۴ درصد از ساعات ناترازی (۹۱۱ ساعت) را که مربوط به بار میانی و اوج بار غیربحرانی است، به‌طور کامل پوشش داد. ۱۷۵ ساعت باقی‌مانده مربوط به «اوج بار بحرانی» است که تنها ۲ درصد از ساعات سال را تشکیل می‌دهد و باید از طریق ابزارهای مدیریت تقاضا کنترل شود. با توجه به اینکه هر یک درجه افزایش دما در تابستان حدود ۱,۵۵۰ مگاوات تقاضا را افزایش می‌دهد، تنها با مدیریت مصرف معادل کاهش اثر دو درجه دما، می‌توان ۱۵۰ ساعت از این بازه بحرانی را حذف کرد.

اولویت نخست، رفع ناترازی نگران‌کننده در بخش بار میانی است که نیازمند توسعه حدود ۱,۸۴۶ مگاوات ظرفیت نیروگاهی با قابلیت تولید در ساعات پایانی شب، مانند تبدیل نیروگاه‌های گازی به سیکل ترکیبی است. این رویکرد داده‌محور و تلفیقی، راهکاری پایدارتر و اقتصادی‌تر از اتکای صرف بر توسعه گسترده و ناکارآمد زیرساخت‌های تولید برای مقابله با بحران ناترازی برق است.

ظرفیت‌شناسی توسعه هوش مصنوعی در کشور و ارائه

توصیه‌هایی جهت هم‌افزایی ظرفیت‌ها

ایمان اکبری، علیرضا سلطانی، سجاد فلاح‌تاکار

توسعه هوش مصنوعی در ایران با وجود ظرفیت‌های قابل توجه در حوزه‌هایی چون نیروی انسانی متخصص، تولید علم و زیست‌بوم نوآوری، از فقدان یک راهبرد ملی یکپارچه و متمرکز رنج می‌برد. تحلیل ظرفیت‌های کشور نشان می‌دهد که ایران با رتبه پانزدهم جهانی در تولید مقالات علمی حوزه هوش مصنوعی، برخورداری از شبکه علمی گسترده و شرکت‌های دانش‌بنیان

این زمینه، پیامدهای غیرقابل جبرانی برای امنیت ملی خواهد داشت. از لابی‌گری تا میانجی‌گری: قطر در سایه نفوذ اسرائیل در واشنگتن، حمله اخیر اسرائیل به دوحه و واکنش محتاطانه واشنگتن، افسانه «لابی قدرتمند قطر» را به چالش کشید و نشان داد که با وجود شبکه نفوذ گسترده دوحه، قدرت آن در مقایسه با لابی اسرائیل ماهیتی متفاوت و محدودتر دارد. روایت یک لابی قطری مسلط، عمدتاً یک ابزار تبلیغاتی است که توسط محافل حامی اسرائیل برای انحراف افکار عمومی از سیاست‌های تل‌آویو و نسبت دادن انتقادات روزافزون به «دست‌های پنهان دوحه» ساخته شده است.

در واقع، کارویژه اصلی شبکه نفوذ قطر در واشنگتن، نه کسب حمایت نظامی، بلکه تثبیت جایگاه این کشور به عنوان یک «میانجی صلح» و پایتخت دیپلماسی جهانی است. این راهبرد قدرت نرم با تمرکز لابی اسرائیل بر تضمین تعهدات امنیتی و سیاسی آمریکا، تضادی بنیادین دارد. آزمون واقعی این دو لابی در بحران اخیر نمایان شد؛ جایی که نفوذ قطر نتوانست مانع از حمله اسرائیل به خاکش شود یا واشنگتن را به محکومیتی قاطع وادار کند. این رویکرد به وضوح نشان داد که در لحظات تعیین کننده، نفوذ اسرائیل همچنان دست بالا را در مراکز تصمیم‌گیری آمریکا دارد. در نهایت، اگرچه شبکه لابی‌گری قطر یک واقعیت پرهزینه و فعال است، اما قدرت مطلق آن یک افسانه سیاسی است.

حمله اسرائیل به قطر از منظر حقوق بین الملل

حمزه علی پور

حمله هوایی اسرائیل به دفتر سیاسی حماس در دوحه، نقض آشکار و غیرقابل دفاع اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، به‌ویژه ماده ۲ (۴) منشور ملل متحد است که استفاده از زور علیه حاکمیت و تمامیت ارضی یک کشور مستقل را صراحتاً منع می‌کند. این اقدام که اسرائیل صراحتاً مسئولیت آن را بر عهده گرفت، یک عمل متخلفانه بین‌المللی است که مسئولیت کامل حقوقی را متوجه این رژیم می‌سازد.

فرازات از نقض حاکمیت قطر، این حمله اصول اساسی حقوق بشردوستانه بین‌المللی را نیز زیر پا گذاشته است. هدف‌قراردادن یک منطقه مسکونی در پایتخت یک کشور ثالث و بی‌طرف، با اصل «تفکیک» میان اهداف نظامی و غیرنظامی مغایرت دارد. همچنین، استفاده از ۱۲ موشک در چنین محیطی، اصل «تناسب» در به‌کارگیری نیروی نظامی را به‌طور جدی به چالش می‌کشد. این حمله که با محکومیت گسترده جامعه جهانی، از جمله دبیرکل سازمان ملل مواجه شد، می‌تواند ذیل اصل «صلاحیت جهانی» به‌عنوان یک جنایت جنگی یا تروریسم، در هر کشوری قابل پیگرد قانونی باشد.

این اقدام یک جانبه، نه تنها ثبات منطقه‌ای را به‌طور جدی به خطر می‌اندازد، بلکه مسئولیت شورای امنیت را برای مقابله با نقض قوانین و جلوگیری از فرسایش نظم حقوقی جهانی برجسته می‌سازد. هرچند اقدام عملی این شورا به دلیل حق وتوی ایالات متحده با محدودیت مواجه است، اما بی‌عملی در برابر چنین تخلفاتی، خطر تکرار اقدامات مشابه و تضعیف حاکمیت قانون در روابط بین‌الملل را به همراه خواهد داشت.

اندیشکده تهران

حمله اسرائیل به قطر؛ مرحله‌ای جدید در نظم‌سازی منطقه‌ای

منطقه‌ای

مهدی آشنا

حمله اسرائیل به رهبران حماس در دوحه، نه یک عملیات ترور تاکتیکی، بلکه یک نقطه عطف راهبردی در نظم‌سازی منطقه‌ای اسرائیل در دوره پساطوفان‌الاقصی است. این اقدام پس از آن صورت می‌گیرد که اسرائیل در دو مرحله قبلی راهبرد خود (نخست، شکست نظامی حماس در غزه و دوم، تضعیف جبهه پشتیبان منطقه‌ای مقاومت) به اهداف خود نرسید. اکنون، در آستانه دومین سالگرد طوفان‌الاقصی، اسرائیل وارد فاز سوم یعنی حذف فیزیکی رهبران سیاسی مقاومت در خارج از فلسطین شده و برای اولین بار در تاریخ خود، جغرافیای جنگ را به یک کشور عربی حاشیه خلیج فارس گسترش داده است.

این حمله صرفاً علیه حماس نیست، بلکه تلاشی برای نمایش سيطرة در نظم چهارقطبی جدید غرب آسیا (محور مقاومت، محور اخوانی، اسرائیل و محور محافظه‌کار عربی) است. اسرائیل با این اقدام، پس از ضربه به محور مقاومت، اکنون محور اخوانی (ترکیه-قطر-سوریه جدید) را هدف گرفته تا برتری بی‌چون‌وچرای خود را تثبیت کند. این رفتار تهاجمی مبتنی بر یک درک جامعه‌شناختی است که جوامع عربی از مسائلی هویتی به سمت دغدغه‌های معیشتی و مصرف‌گرایی چرخیده‌اند و در برابر چنین اقداماتی واکنش جدی نشان نخواهند داد.

در نهایت، این حمله که بر پایه الگوی تکراری «ضربه روی میز مذاکره» صورت گرفته، نه تنها رویکرد مذاکراتی محور مقاومت را به چالش می‌کشد، بلکه این پرسش بنیادین را مطرح می‌کند که آیا گسترش مستقیم دامنه جنگ به

راهبرد اروپامحور به یک ضرورت کاملاً آسیامحور. این پروژه که سالانه ۵۰ میلیارد مترمکعب گاز به چین منتقل خواهد کرد، واکنشی مستقیم به تلاش اروپا برای به صفر رساندن واردات گاز از روسیه تا سال ۲۰۲۷ است. مسکو اکنون ناگزیر است برای حدود ۱۶۰ میلیارد مترمکعب گاز مازاد خود، بازارهای جدیدی بیابد و این تغییر، که پس از بحران کریمه در سال ۲۰۱۴ (قدرت سیربی ۱۱) آغاز شد، اکنون به یک سیاست قطعی و برگشت‌ناپذیر تبدیل شده است. این چرخش، صرفاً یک تغییر در مسیرهای تجاری نیست؛ بلکه یک بازآرایی بنیادین در شبکه انرژی جهانی است که پیامدهای ژئوپلیتیک عمیقی دارد. در حالی که تجارت گاز روسیه به‌طور فزاینده‌ای از غرب به شرق (به‌سوی چین، هند و دیگر بازارهای آسیایی) منتقل می‌شود، اروپا وابستگی خود را به گاز مایع (LNG) آمریکایی افزایش می‌دهد. این معادله جدید، خطوط قدرت در نظم بین‌المللی را بازتعریف می‌کند و وابستگی‌های اقتصادی و اتحادهای راهبردی جدیدی را شکل می‌دهد که در آن، انرژی ابزار اصلی اثرگذاری بر مناسبات قدرت است. این واگرایی عمیق میان روسیه و غرب، فرصتی استثنایی برای ایران فراهم می‌آورد. در نظم نوین جهانی که بر پایه این خطوط جدید انرژی در حال شکل‌گیری است، ایران می‌تواند با ایفای نقش محوری در کریدورهای ترانزیت گاز و حمل‌ونقل ریلی، موقعیت راهبردی خود را در منطقه تثبیت کرده و آن را به‌طور چشمگیری تقویت نماید.

مرکز تحلیل راهبردی و بین‌الملل

تمدید مکانیزم ماشه؛ زمینه‌سازی برای جنگ

سید حامد ترابی

هرگونه مذاکره از سوی ایران برای تمدید «مکانیزم ماشه» یک خطای راهبردی است که نه به ثبات اقتصادی می‌انجامد و نه از جنگ جلوگیری می‌کند، بلکه ابزارهای فشار غرب را تقویت کرده و زمینه را برای درگیری نظامی فراهم می‌سازد. از منظر اقتصادی، با توجه به حاکمیت تحریم‌های حداکثری و بسیار سنگین‌تر آمریکا، بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت هیچ فشار مادی جدیدی بر اقتصاد ایران تحمیل نمی‌کند. بنابراین، تنها کارکرد تهدید به «اسنپ‌بک»، ایجاد یک اثر روانی بر بازار است. تمدید شش‌ماهه این مکانیزم، صرفاً این ابزار جنگ روانی را برای مدت طولانی‌تری در اختیار غرب قرار می‌دهد تا با گره‌زدن مجدد اقتصاد به سیاست خارجی، از ایران امتیازگیری کند.

از منظر امنیتی، دادن امتیاز برای جلوگیری از جنگ نیز یک تصور نادرست است. امتیازات برجامی نه مانع بازگشت تحریم‌ها شد و نه از وقوع درگیری جلوگیری کرد. مهم‌تر آنکه، امتیاز اصلی مورد درخواست غرب، یعنی دسترسی بازسان آژانس، به معنای افشای اطلاعات راهبردی هسته‌ای ایران است. این اقدام، «اپهام» را که یکی از مؤلفه‌های بازدارندگی است از بین برده و با توجه به سابقه آژانس در ارائه بهانه برای فشار و حمله، عملاً دست ایران را در برابر دشمن خالی می‌کند و کشور را در موضع ضعف نظامی قرار می‌دهد.

در نهایت، ورود به این مذاکرات، ایران را در یک تله ازپیش‌طراحی‌شده گرفتار می‌کند. در حالی که پایان یافتن این مکانیزم، غرب را با یک بازیگر مهم روبه‌رو می‌کند که اعمال فشار بیشتر بر آن، پیامدهای غیرقابل‌پیش‌بینی برای خودشان به همراه خواهد داشت. بنابراین، تمدید این مهلت، نه به نفع ایران، بلکه کاملاً به سود غرب است.

اندیشکده روابط بین‌الملل

کریدور زنگرور؛ از تنگنای ژئوپلیتیک تا تهدید امنیتی

امیرحسین ابراهیمی

کریدور زنگرور صرفاً یک طرح ترانزیتی منطقه‌ای نیست، بلکه حلقه نهایی در معماری راهبردی اسرائیل برای تکمیل «محاصره استراتژیک» و تغییر بنیادین معادله امنیتی علیه ایران است. این پروژه که بر پایه اتحاد راهبردی تل‌آویو و باکو استوار است، با تبدیل آذربایجان به یک پایگاه پیشروی عملیاتی، فاصله اسرائیل تا اهداف حساس در ایران را از ۱۳۰۰ کیلومتر به کمتر از ۵۰۰ کیلومتر کاهش داده است. فعال‌سازی این کریدور با قطع مرز مشترک و حیاتی ایران و ارمنستان، برای نخستین بار پس از جنگ تحمیلی، امکان شکل‌گیری یک تهدید نظامی چندجبهه‌ای و هم‌زمان از شمال، غرب و جنوب را علیه ایران فراهم می‌آورد.

این تهدید با تضعیف موازنه‌های قدرت منطقه‌ای تشدید شده است. روسیه که به دلیل درگیری در اوکراین نفوذ خود را در قفقاز از دست داده، دیگر متحدی قابل اتکا برای ممانعت از این طرح نیست و ارمنستان به تنها مانع شکننده در برابر آن تبدیل شده است. فرازات از ابعاد امنیتی، این کریدور با ایجاد یک مسیر ترانزیتی سریع‌تر و فاقد تحریم، «کریدور شمال-جنوب» ایران را به حاشیه رانده و ضربه‌ای جدی به جایگاه ژئواکونومیک کشور وارد می‌کند. این وضعیت، یکی از جدی‌ترین تهدیدهای امنیت ملی ایران در چهار دهه اخیر است. مواجهه مؤثر با آن نیازمند یک راهبرد فوری سه‌محوره است: نخست، تقویت همه‌جانبه روابط امنیتی و اقتصادی با ارمنستان؛ دوم، تسریع در تکمیل کریدورهای ترانزیتی رقیب؛ و سوم، دیپلماسی فعال با روسیه و چین برای برجسته‌سازی تهدیدات این پروژه برای توازن قدرت در اوراسیا. تأخیر در

حاشیه خلیج فارس، می تواند معادلات و محاسبات جامعه عربی را تغییر دهد یا خیر.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

تأثیرات جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل بر نظم منطقه شامات

سعید پیرمحمدی

جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، نظم نوین و پرفشار را بر زیرسیستم شامات تحمیل کرده است که محور اصلی آن، تلاش هماهنگ آمریکا و اسرائیل برای خلع سلاح و انزوای سیاسی حزب الله لبنان است. این راهبرد چندوجهی شامل اعمال فشارهای شدید سیاسی و اقتصادی بر دولت لبنان برای اجرای قطعنامه ۱۷۰۱، ارائه بسته های تشویقی مانند «نقشه راه شش صفحه ای» آمریکا در ازای خلع سلاح داوطلبانه، و تضعیف پایگاه اجتماعی حزب الله از طریق فلج کردن نهادهای خدماتی و مالی آن، مانند مؤسسه قرض الحسنه، می شود.

این فشار خارجی با یک تغییر راهبردی در داخل منطقه هم زمان شده است. اتخاذ موضع «بی طرفی راهبردی» توسط سوریه و لبنان در طول جنگ (به ویژه عدم محکومیت حمله توسط سوریه و گشودن حریم هوایی اش) شکافی جدی در محور مقاومت ایجاد کرده است. آمریکا اکنون فعالانه در حال ترویج (الگوی سوریه جدید) برای لبنان و عراق است. این وضعیت با خطر دامن زدن به تنش های فرقه ای و مذهبی به منظور درگیرسازی حزب الله در پرونده های امنیتی داخلی و فعال سازی مجدد هسته های خفته داعش و النصره تشدید می شود.

در این چشم انداز نوین، سناریوی خلع سلاح حزب الله به گزینه ای محتمل تبدیل شده است. ایجاد شکاف میان اجزای محور مقاومت و تغییر گفتمان داخلی لبنان علیه سلاح حزب الله، سیگنال تضعیف متحدان ایران را به سایر بازیگران منطقه ای ارسال کرده و دینامیک های سیاسی و امنیتی منطقه را در آستانه یک دگرگونی عمیق قرار داده است.

اندیشکده راهبرد تحول خلاق

روایتی از شکست رژیم صهیونیستی در جنگ تحمیلی

علیه ایران

جنگ ۱۲ روزه، شکستی راهبردی و چندوجهی برای رژیم صهیونیستی بود که ابعاد آن از صحنه نبرد نظامی فراتر رفته و حوزه های اقتصادی، اجتماعی و دیپلماتیک را در بر گرفت. این درگیری، افسانه شکست ناپذیری پدافند هوایی چندلایه اسرائیل را در هم شکست؛ جایی که تاکتیک های نوین موشکی و پهپادی ایران با موفقیت سامانه هایی چون گنبد آهنین و پاتریوت را دور زد و به اهداف حساس در عمق خاک فلسطین اشغالی آسیب رساند. این شکست نظامی با فلج شدن شریان های اقتصادی رژیم همراه بود؛ حملات مکرر به زیرساخت های حیاتی مانند بنادر حیفا و اشدود، ضمن مختل کردن زنجیره تأمین، منجر به کاهش بیش از ۱۶ درصدی صادرات و تحمیل هزینه های مالی هنگفت شد.

این بحران، گسست های داخلی جامعه اسرائیل را عمیق تر کرد و با تضعیف امنیت روانی، به موجی از «مهاجرت معکوس» نخبگان و شهروندان ماهر دامن زد. در مقابل، این جنگ تحمیلی موجب تقویت چشمگیر همبستگی ملی در ایران شد. مهم تر از همه، اسرائیل در «جنگ روایت ها» متحمل یک اشتباه محاسباتی بزرگ شد. ایران و محور مقاومت با مدیریت هوشمندانه رسانه ای، روایت پیروزی را در افکار عمومی جهانی تثبیت کردند، در حالی که اقدامات تجاوزکارانه رژیم با محکومیت گسترده بین المللی مواجه شد. در نهایت، اجبار به عقب نشینی و درخواست آتش بس از طریق میانجی ها، مهر تأییدی بر شکست میدانی و راهبردی اسرائیل و تغییر موازنه قدرت در منطقه بود.

رسانه علوم انسانی پژوه

زنگور، خفگی ژئوپلیتیک ایران است

داریوش صفرنژاد

کریدور زنگور یک طرح لجستیکی یا ترانزیتی نیست، بلکه احیای یک راهبرد امنیتی قدیمی آمریکایی با هدف ایجاد «خفگی ژئوپلیتیک» برای ایران است. این پروژه که نسخه ای به روز شده از «طرح گوبل» پس از فروپاشی شوروی است، یک هدف راهبردی مشخص را دنبال می کند: قطع کامل مرز زمینی ایران و ارمنستان. تحقق این طرح به معنای از دست رفتن یکی از حیاتی ترین مسیرهای دسترسی ایران به گرجستان، دریای سیاه و روسیه است و پروژه های کلان منطقه ای مانند کریدور شمال-جنوب را به طور جدی به خطر می اندازد.

تهدید اصلی زمانی آشکار می شود که آذربایجان و ارمنستان طبق برنامه به عضویت ناتو درآیند و مدیریت این کریدور به این پیمان نظامی واگذار شود. در آن صورت، ایران نه تنها یک شریک راهبردی را از دست می دهد،

بلکه مستقیماً با ناتو هم مرز خواهد شد. این کریدور در واقع یک جای پا برای ناتو در منطقه است تا اهرم فشاری دائمی علیه ایران ایجاد کرده و عقبه ای برای حمایت از جریان های تجزیه طلب در مناطق آذری نشین ایران فراهم آورد. حضور مزدوران تکفیری «تحریرالاشام» که با راهبری ناتو و عاملیت ترکیه در جنگ قره باغ به کار گرفته شدند و اکنون شهروندی آذربایجان را دریافت کرده اند، بُعد نظامی این تهدید را عینی تر می سازد.

این کریدور ناتویی، آمریکایی، عبری، تورانی و تکفیری، خطری راهبردی است که تنها ایران را هدف قرار نداده، بلکه در ادامه روسیه، آسیای میانه و قدرت های شرقی مانند چین و هند را نیز در بر می گیرد. هرگونه ساده سازی این مسئله یا عقب نشینی از خطوط قرمز اعلام شده، مانع جنگ نخواهد شد؛ بلکه ایران را در آینده ای نزدیک، درگیر منازعاتی به مراتب شدیدتر و اجتناب ناپذیر خواهد کرد.

چرا اسرائیل افکار عمومی جهانی را نادیده می گیرد؟

علی رضا مؤمن آرائی

علی رغم شکست تاریخی اسرائیل در جنگ افکار عمومی، تداوم جنایات این رژیم نه ناشی از بی توجهی، بلکه مبتنی بر یک محاسبه راهبردی است؛ باور به «امکان مدیریت عوارض» پس از کسب پیروزی نظامی قطعی. تصمیم سازان اسرائیلی بر این فرض عمل می کنند که می توانند آسیب های حیثیتی کنونی را تحمل کرده و پس از شکست کامل دشمنانشان، افکار عمومی جهانی را بازسازی و مدیریت کنند.

این محاسبه خطرپذیر بر چند پیش فرض استوار است. نخست، تعریف وجودی از جنگ، که هر خطری را در مقایسه با خطر نابودی، ثانویه و قابل مدیریت جلوه می دهد. دوم، اتکا به پشتوانه بی قید و شرط آمریکا و گره زدن سرنوشت خود به سرنوشت «تمدن غرب» که حمایت آن را تضمین می کند. سوم، و مهم تر از همه، برنامه ریزی برای «سفیدشویی عمومی» در آینده؛ به این معنا که با فردی سازی و حزبی سازی جنایات و نسبت دادن آن ها به یک شخص یا دولت خاص (مانند نتانیاهو)، می توان پس از حذف آن فرد یا دولت، چهره رژیم را تطهیر کرد و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمود.

بنابراین، برای تثبیت شکست روایت صهیونیستی، صرفاً افشای جنایات کافی نیست. راهبرد مؤثر، «شالوده شکنی» از همین مقدمات و باورهای است که به تصمیم سازان اسرائیلی جسارت نادیده گرفتن افکار عمومی را می دهد. تنها با بی اعتبار کردن این پیش فرض های راهبردی می توان پیروزی نهایی را در جنگ روایت ها تضمین کرد.

اندیشکده راهبردی مرصاد

دیپلماسی دینی مغرب و الجزایر

رقابت ژئوپلیتیک میان مغرب و الجزایر به یک عرصه کلیدی گسترش یافته است؛ «دیپلماسی دینی». هر دو کشور با بهره گیری از هویت و نهادهای مذهبی خود، به دنبال تثبیت نفوذ در آفریقای غربی و منطقه ساحل هستند و اسلام میانه رو را به عنوان ابزار قدرت نرم برای مقابله با یکدیگر و مبارزه با افراط گرایی به کار می گیرند.

مغرب راهبرد خود را بر محوریت جایگاه معنوی پادشاهی و نهادهای رسمی مانند «مؤسسه محمد ششم برای تربیت امامان» و «بنیاد علمای آفریقایی محمد ششم» بنا کرده است. این کشور با صادرات الگوی اسلام مالکی-اشعری که با تصوف آمیخته است، امامان و واعظان کشورهای متعدد آفریقایی را آموزش می دهد تا خود را به عنوان مرجع اصلی اسلام میانه رو در قاره تثبیت کند. در مقابل، الجزایر دیپلماسی دینی خود را که واکنشی به موفقیت های مغرب است، بر میراث انقلابی و ضد استعماری و همچنین شبکه های تاریخی طریقت های صوفی، به ویژه طریقت پرنفوذ «تیجانیه»، استوار کرده است. الجزایر با محوریت «مسجد جامع الجزایر» به عنوان یک مرکز علمی و معنوی جدید، در تلاش است تا نفوذ تاریخی خود را باز یابد.

این رقابت مذهبی، در عمل بازتابی از یک جنگ نیابتی برای رهبری منطقه ای است. موفقیت هر یک از این دو الگو (مدل نهادینه شده و سلطنتی مغرب یا مدل مبتنی بر شبکه های تاریخی و انقلابی الجزایر) نه تنها موازنه قدرت در شمال آفریقا را تحت تأثیر قرار خواهد داد، بلکه نقشی تعیین کننده در شکل دهی به آینده سیاسی و امنیتی منطقه ساحل و مبارزه با جریان های افراطی ایفا خواهد کرد.

تلاش عربستان برای جایگزینی سلفیه جهادی با سلفیه جامی

تنش های نظامی اخیر در استان ابین یمن، از یک راهبرد حساب شده و پنهان عربستان سعودی برای تغییر ساختار مذهبی این منطقه پرده برداشته است: تلاشی نظام مند برای جایگزینی سلفیه جهادی (القاعده) با سلفیه جامی (مدخلی) به منظور تعمیق نفوذ بلند مدت ریاض. این راهبرد زمانی آشکار شد که مبلغان سلفی جامی از «دارالحديث» عبدالحمید الحجوری، با حمایت مستقیم نیروهای نظامی «الدرع الوطنی» که تحت پشتیبانی کامل عربستان قرار دارند، وارد مناطق لودر و مودیه شدند. مودیه در حال حاضر قطب اصلی فعالیت القاعده در یمن محسوب می شود.

در هر دو مورد، مردم محلی و نیروهای قبیله ای پس از شناسایی هویت ایدئولوژیک این مبلغان، به مقابله مسلحانه با آنان و نیروهای حامی شان برخاسته و در نهایت موفق به بیرون راندن آن ها از منطقه شدند. این واکنش

گروه زاویه

برنامه بلندپروازانه چین برای تحقق اقتصاد مبتنی بر هوش

مصنوعی تا سال ۲۰۳۵

برنامه راهبردی چین برای تحقق «اقتصاد مبتنی بر هوش مصنوعی» تا سال ۲۰۳۵، یک سیاست فناورانه صرف نیست؛ بلکه طرحی جامع و دولت محور برای بازتعریف کامل زیرساخت های اقتصادی، اجتماعی و جایگاه این کشور در حکمرانی جهانی است. پکن هوش مصنوعی را نه یک ابزار، بلکه «موتور رشد اقتصادی» و رکنی حیاتی برای مدرن سازی کشور می داند و قصد دارد آن را همانند آب و برق به یک زیرساخت فراگیر با نرخ نفوذ ۹۰ درصدی در تمام ابعاد جامعه تبدیل کند. این چشم انداز، که یادآور موفقیت طرح «اینترنت پلاس» است، بر چهار محور کلیدی استوار است: بهبود مدل های پایه برای رقابت جهانی، تقویت امنیت و اعتمادپذیری، تأمین دسترسی به داده های انبوه و مدیریت بهینه انرژی.

اگرچه مدل های هوش مصنوعی چین هنوز از نمونه های آمریکایی عقب تر هستند، سرمایه گذاری عظیم دولتی و دسترسی به داده های بومی، این شکاف عملکردی را به سرعت در حال کاهش داده است. با این حال، ابعاد بین المللی این برنامه از اهمیت بیشتری برخوردار است. چین با معرفی هوش مصنوعی به عنوان یک «کالای عمومی بین المللی» و حمایت از پلتفرم های متن باز برای کشورهای جنوب جهانی، فعالانه در حال ساخت یک ائتلاف فناورانه جدید و به چالش کشیدن الگوهای حکمرانی غرب محور است. تأکید این کشور بر تقویت نقش سازمان ملل متحد در تنظیم گری جهانی نیز تلاشی برای ارائه بدیلی در برابر ساختارهای قدرت موجود است.

تحقق این برنامه نه تنها ساختار اقتصادی چین را بازآفرینی می کند، بلکه موازنه قدرت جهانی را نیز دگرگون خواهد ساخت. موفقیت چین در این عرصه، الگویی متمایز از مدرن سازی شرقی را تثبیت کرده و سرآغاز عصری خواهد بود که در آن، هوش مصنوعی به ابزار اصلی بازتعریف قدرت نرم و سخت در روابط بین الملل تبدیل می شود.

تحول کسب و کارها با هوش مصنوعی

هوش مصنوعی دیگر یک فناوری آینده نگر یا ابزاری محدود به شرکت های پیشرو نیست؛ بلکه به یک زیرساخت کلیدی و ضرورتی راهبردی برای رقابت پذیری در تمامی صنایع، از خرده فروشی و لجستیک تا انرژی و بخش عمومی، تبدیل شده است. بررسی تجربیات عملی شرکت های جهانی نشان می دهد که ادغام هوش مصنوعی در مدل های کسب و کار، نتایج ملموس و چندوجهی به همراه دارد. در حالی که گول های خرده فروشی مانند «آمازون» و «وال مارت» از آن برای شخصی سازی تجربه مشتری و پیش بینی تقاضا جهت افزایش مستقیم فروش بهره می برند، صنایع سنگین مانند «بریتیش پترولیوم» و «زیمنس» بر کاهش هزینه های عملیاتی، افزایش ایمنی و نگه داری پیش بینانه متمرکز شده اند.

این تحول محدود به بخش خصوصی نیست. دولت های پیشرو مانند سنگاپور با پلتفرم «ملت هوشمند» از هوش مصنوعی برای ارتقای کیفیت حکمرانی، بهینه سازی خدمات عمومی و جذب سرمایه گذاری بهره گرفته اند. برآیند این تجربیات جهانی، سه پیام کلیدی را آشکار می سازد: اول، هوش مصنوعی با بهینه سازی فرایندها به بهبود بهره وری و کاهش چشمگیر هزینه ها منجر می شود. دوم، به طور مستقیم باعث افزایش درآمد، رشد اقتصادی و بازگشت سرمایه می گردد. و سوم، مزایای مهم غیرمالی مانند ارتقای کیفیت خدمات، کاهش اثرات زیست محیطی و افزایش رضایت شهروندان را به ارمغان می آورد.

برای کشورهایی که در مسیر تحول دیجیتال قرار دارند، این نتایج یک پیام روشن دارد: تدوین راهبردهای ملی برای توسعه پایدار و امن هوش مصنوعی، یک انتخاب نیست، بلکه ضرورتی برای بقا در اقتصاد جهانی است. تعلل در این مسیر به معنای از دست دادن فرصت های اقتصادی و کاهش رقابت پذیری در آینده خواهد بود.

شدید مردمی، شکست طرح ریاض را در گام های نخست آن به نمایش می گذارد. عبدالحمید الحجوری، روحانی برجسته سلفی جامی، پیش از این نیز پس از اخراج توسط انصارالله، همواره با حمایت مالی و سیاسی عربستان سعودی مراکز تبلیغی خود را در مناطق مختلف یمن بازگشایی کرده است.

تمرکز عملیات اخیر بر استان ابین، به عنوان مرکز ثقل سلفیه جهادی، و استفاده از یک نیروی نظامی نیابتی، نشان می دهد که عربستان به دنبال یک تغییر ایدئولوژیک بنیادین برای گسترش نفوذ خود در لایه های اجتماعی است. با این حال، مقاومت شدید و مسلحانه مردمی نشان داد که این راهبرد مهندسی اجتماعی با چالش های جدی مواجه است و پذیرش مردمی برای جایگزینی جریان های ریشه دار محلی، حتی در صورت حمایت نظامی، وجود ندارد.

مؤسسه آینده پژوهی جهان اسلام

تصویر سازمان مقاومت اسلامی (حزب الله) در لبنان

سجاد رفیعی

طرح خلع سلاح حزب الله توسط دولت جدید لبنان، به شکل گیری یک موج گسترده و متقابل در افکار عمومی عرب زبان در شبکه اجتماعی ایکس منجر شده است؛ موجی که در آن، سلاح مقاومت نه تنها یک تهدید، بلکه اصلی ترین مؤلفه ثبات و بازدارندگی لبنان در برابر تهدیدات خارجی معرفی می شود. تحلیل داده های این شبکه نشان می دهد که حامیان حزب الله با بازشر سخنرانی های شهید سیدحسن نصرالله و تأکید بر ناتوانی ارتش لبنان، سلاح مقاومت را ضامن امنیت ملی می دانند و دولت را ابزار اجرای سیاست های آمریکا تلقی می کنند. این احساسات با هشتگ هایی مانند «#فرارکم. کانه- غیر- موجود» (تصمیم شما گوی و وجود ندارد) به یک عزم عمومی برای مقابله با این تصمیم بدل شده است.

مناقشه آتلاین، صف بندی های منطقه ای و مذهبی را نیز آشکار کرده است؛ در حالی که عمده مخالفان از مبدأ عربستان، کویت و سوریه و با گرایش اهل سنت هستند، حامیان مقاومت از طیف گسترده ای از کشورها مانند عراق، ایران، عمان و الجزایر حضور دارند. این امر پایگاه اجتماعی شکننده دولت لبنان و چهره های حامی خلع سلاح را بیش از پیش نمایان کرده است. با این حال، یک یافته قابل تأمل، بروز انتقاداتی علیه دبیرکل جدید حزب الله، شیخ نعیم قاسم، حتی در میان برخی حامیان مقاومت است که او را فاقد بینش نظامی و بیش از حد مصلحت اندیش می دانند.

این پویایی ها نشان می دهد که مشروعیت حزب الله عمیقاً با نقش فراملی آن به عنوان حامی آرمان فلسطین و تنها نیروی بازدارنده مؤثر گره خورده است. بنابراین، راهبرد تقویت تصویر این سازمان باید بر برجسته کردن همین ابعاد منطقه ای و بازخوانی جنایات اسرائیل در کشورهای فاقد توان دفاعی متمرکز باشد.

سفر دونالد ترامپ به عربستان، قطر و امارات در فضای مجازی

سفر اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ دونالد ترامپ به خلیج فارس، با فعالیت رسانه ای بسیار گسترده و سازمان یافته حساب های کاربری سعودی در شبکه اجتماعی ایکس همراه بود که با استقبال ویژه محمد بن سلمان، به شکل چشمگیری افزایش یافت. با این حال، این کارزار یکپارچه توانست شکاف های عمیق در ساختار قدرت سعودی و رقابت های منطقه ای را پنهان کند. غیبت معنادار ملک سلمان در مراسم استقبال، به سرعت به نقطه کانونی اختلافات تبدیل شد و با داغ شدن هشتگ «#این-الملك-سلمان»، گمانه زنی ها پیرامون حذف تدریجی او توسط ولیعهد را در میان کاربران عرب زبان تقویت کرد و نشانه ای از بروز شکاف در بدنه اجتماعی حامی حکومت بود.

هم زمان، این رویداد تقابل های ایدئولوژیک میان متحدان منطقه ای را نیز آشکار ساخت. ائتلاف لیبرال-سعودی و جریان اخوانی-قطری، علی رغم منافع راهبردی مشترک، وارد جنگ روایتی علیه یکدیگر شدند و با اشاره به حواشی مراسم استقبال در ریاض و دوحه، یکدیگر را به ریاکاری و عدول از ارزش ها متهم کردند. در این میان، مهم ترین یافته تحلیلی، غفلت چشمگیر جریان های منتقد سیاست خارجی سعودی از مسئله فلسطین بود. در بحبوحه تمرکز بر حواشی سفر، کشتار مردم غزه به حلقه مفقوده گفتمان انتقادی تبدیل شد و این خلا، یک نقطه ضعف راهبردی را در محور مقابل آشکار ساخت.

این شکاف های گفتمانی و غفلت های راهبردی، ظرفیت های قابل توجهی را برای به چالش کشیدن روایت مسلط و تقویت گفتمان مقاومت فراهم می آورد. بهره برداری از تضادهای داخلی ساختار قدرت در عربستان، برجسته کردن تعارضات فرهنگی و بازگرداندن مسئله فلسطین به صدر اولویت های افکار عمومی منطقه، چشم انداز اصلی برای مقابله با این گونه صف بندی های سیاسی است.



پرونده مقاومت

اگر بخواهیم تجاوز رژیم صهیونیستی به قطر را صرفاً از دریچه دکترین امنیتی اسرائیل ببینیم، به یک معنا با پدیده تازه‌ای مواجه نخواهیم شد. بعد از طوفان الاقصی نتایج تصمیمی را اعلام کرد که طی آن قرار نبود تنها حماس و غزه با عواقب ۷ اکتبر مواجه شوند؛ بلکه تمام منطقه با پاسخ اسرائیل دچار دگرگونی و تحول خواهد شد. بدین ترتیب "جنگ سریع، برق‌آسا و کوبنده، مبتنی بر بازدارندگی «جای خود را به» حذف هرگونه تهدید در جغرافیای منطقه" داد. رژیم صهیونیستی این مأموریت را از غزه و لبنان آغاز کرد و سپس آن را به محیط سوریه، یمن و حتی ایران گسترش داد. صرف نظر از میزان توفیق اسرائیل در حذف این تهدیدها، «آزادی عمل»، «تداوم» و «قاطعیت» رژیم در حمله به کشورهای منطقه، نشان از پیگیری مصرانه این دکترین تازه دارد. بدین ترتیب با وجود اینکه تلاش برای ترور در دوحه موجب شگفتی بود و نصاب تازه‌ای را در تجاوز اسرائیل از خطوط قرمز به ثبت رساند، می‌توان اینگونه گفت که انجام آن ادامه اجرای همان طرح پسا طوفان الاقصی بوده است.

اما نکته‌ای که بسیار مهم‌تر است و بیش از هر چیزی ما را به شگفتی وامی‌دارد، نشانه‌هایی بسیار روشن از تغییر طرح آمریکا برای منطقه است. تجاوز اخیر به دوحه با چراغ سبز واشنگتن در واقع حمله علیه بخش بزرگی از نقشه‌هایی است که ایالات متحده سال‌ها در منطقه پیش برده است. تنها متحد غیرناتویی آمریکا با رضایت او هدف قرار گرفت؛ آن هم در شرایطی که امنیت این متحد تماماً در قبضه و به عهده آمریکاست. پس باید این نشانه‌ها را به خوبی دید و ظرافت‌های آن‌ها را از لابه‌لای اخبار پرحجم جنگ در منطقه درک کرد. تنها در این صورت می‌توانیم کیفیت چرخش سیاست‌های آمریکا در قبال جنوب غرب آسیا را درک کنیم.



رقص عربی با ریشه بمب‌های اسرائیلی حمله به دوحه از سیاست‌های جدید آمریکا در منطقه خبر می‌دهد

به وضوح اثبات شد. دولت‌های عربی و ترکیه، از بیم واکنش غرب، همچنان از رویارویی با تل‌آویو ناتوان‌اند؛ حتی زمانی که اسرائیل با موشک‌های ساخت آمریکا، از حریم هوایی تحت کنترل آمریکا بر فراز عراق و سوریه، با سوخت‌گیری هوایی از تانکرهای آمریکایی و با هدایت ماهواره‌ای ایالات متحده، شلیک می‌کند. در طول جنگ با ایران، دولت اشغالگر ذخایر عظیمی از موشک‌های رهگیر آمریکایی را به پایان رساند؛ مهماتی که در اصل برای دفاع از تایوان در برابر حمله احتمالی چین ذخیره شده بود.

در دولت دونالد ترامپ، همچون دوره هوشکتابین در دولت بایدن، اسرائیل در نقش اعمال‌گر سیاست «تجزیه» توسط غرب در منطقه عمل می‌کند و به تعبیر صریح مرتس، صدراعظم آلمان، «کار کثیف» غرب را انجام می‌دهد. اکنون حتی دولت‌های قدرتمند عربی نیز از سوی واشنگتن قربانی یا مانع تلقی می‌شوند؛ تام باراک، فرستاده آمریکا و از نزدیکان ترامپ، اذعان کرد که ساختارهای حکمرانی قدرتمند عربی «تهدیدی برای اسرائیل» به شمار می‌روند. این امر بازتاب تصمیمی آگاهانه برای اولویت دادن به آزادی عمل دولت اشغالگر است، که بر حاکمیت یا ثبات عربی ارجحیت دارد. پایتخت‌های خلیج فارس و شام تحت فشارند تا به تأمین سوخت و سلاح مورد نیاز تل‌آویو ادامه دهند، حتی در حالی که بیانیه‌های محکومیت نمایشی برای فرونشاندن خشم داخلی صادر می‌کنند. پیش‌تر، آمریکا

واشنگتن با کنار گذاشتن راهبردی که دهه‌ها موازنه میان قدرت‌های رقیب در غرب آسیا را برقرار می‌ساخت، مسیری دیگر برگزیده است؛ بی‌ثبات‌سازی منطقه از طریق حمایت همه‌جانبه نظامی، دیپلماتیک و اطلاعاتی از دولت اشغالگر اسرائیل. اگر سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر با تغییر رژیم و دولت‌سازی به رهبری آمریکا تعریف می‌شد، راهبرد امروز با «دولت‌شکنی» و «فرسایش حکمرانی» معرفی می‌شود. این دگردیسی، آشکارتر از هر نقطه‌ای در جاسارت تازه اسرائیل بازتاب یافته است. آموس هوشکتابین، از مقامات دولت بایدن، تل‌آویو را «هژمون نظامی مطلق، فراگیر و مسلط خاورمیانه» خواند. تنها در چند روز گذشته، اسرائیل غزه، لبنان، سوریه، یمن و برای نخستین بار، قطر هم‌پیمان با آمریکا را بمباران کرده است.

هژمونی نیابتی

این صورت‌بندی، وابستگی تمام‌عیار دولت اشغالگر به زیرساخت‌های نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک غرب را عاقدانه پنهان می‌کند. یک هژمون واقعی منطقه‌ای، قدرتی خودمختار را به نمایش می‌گذارد. حال آنکه اسرائیل، بازوی مسلح سیاست غرب است و برای بقای خود به واشنگتن وابسته است؛ امری که در جنگ ۱۲ روزه علیه ایران



حال آنکه اسرائیل، بازوی مسلح سیاست غرب است و برای بقای خود به واشنگتن وابسته است؛ امری که در جنگ ۱۲ روزه علیه ایران به وضوح اثبات شد. دولت‌های عربی و ترکیه، از بیم واکنش غرب، همچنان از رویارویی با تل‌آویو ناتوان‌اند؛ حتی زمانی که اسرائیل با موشک‌های ساخت آمریکا، از حریم هوایی تحت کنترل آمریکا بر فراز عراق و سوریه، با سوخت‌گیری هوایی از تانکرهای آمریکایی و با هدایت ماهواره‌ای ایالات متحده، شلیک می‌کند.



سرخوردگی واشنگتن از ظرفیت بازدارندگی فزاینده ایران و شبکه متحدانش نیز این تغییر را شتاب بخشید. «محور مقاومت» قدرت مانور آمریکا و اسرائیل را در زمانی محدود کرد که واشنگتن امیدوار بود به سوی مقابله با چین و روسیه بچرخد. آن چرخش هرگز محقق نشد؛ در عوض، آمریکا تمرکز خود را بر غرب آسیا مضاعف کرد، اما با یک قصه خونین با پایانی نامتین روبرو شد.

به دنبال «درگیری مدیریت شده» و ثبات نسبی در سراسر خلیج فارس و شام بود. اکنون، آشکارا به دنبال تضعیف و حتی تجزیه دولت های عربی به نفع برتری مطلق اسرائیل است.

یک قاعده جدید

حمله هوایی اسرائیل به هیئت حماس در دوحه در ۹ سپتامبر، یک نقطه عطف است. این هیئت که در آن زمان درگیر مذاکرات آتش بس بود، در خاک قطر هدف قرار گرفت که نقض آشکار حاکمیت یکی از متحدان آمریکا به شمار می رود. حمله اسرائیل خلیل الحیه، از رهبران ارشد حماس، و دیگر مقامات را در حین بحث درباره آخرین پیشنهاد آمریکا برای آتش بس در غزه هدف قرار داد. پسر الحیه و چهار عضو پایین رتبه دیگر حماس به شهادت رسیدند اما الحیه و دیگر مقامات ارشد جان سالم به در بردند. یک عضو نیروی امنیتی قطر نیز در این حمله غیرقانونی شهید شد.

این اقدام گستاخانه که در جریان مذاکرات فعال انجام شد، اصل چارچوب دیپلماسی تحت مدیریت آمریکا را برهم زد. تل آویو به دوحه هشدار نداده بود. هرچند ترامپ ادعا کرد از این حمله بسیار ناراضی است، گزارش های عبری حاکی از آن است که آمریکا از قبل مطلع شده و حتی حمله را تأیید کرده بود. یک مقام کاخ سفید به خبرگزاری فرانسه گفت: «ما از قبل مطلع شده بودیم». مقامات آمریکایی، از جمله ترامپ، بعدها مدعی شدند که به قطر هشدار می دادند. سخنگوی وزارت خارجه قطر گفت دوحه تماس را از واشنگتن هم زمان با انفجار بمب ها دریافت کرد. او با رد ادعای دریافت هرگونه هشدار قبلی، گفت: «اینکه آمریکایی ها ما را قبل از حمله مطلع کرده اند کاملاً رد می کنم. اقدام اسرائیل یک عمل تروریستی است.» با وجود آنکه ترامپ گفت به دوحه اطمینان داده است «چنین چیزی دوباره در خاک آنها رخ نخواهد داد»، یخیل لایتر، سفیر اسرائیل در آمریکا، گفت تل آویو ممکن است برای تضمین موفقیت ترور رهبران حماس که جان سالم به در برده اند، دوباره به قطر حمله کند. او به فاکس نیوز گفت: «اگر این بار آنها را نگیریم، دفعه بعد خواهیم گرفت.»

امارات، عربستان سعودی، مصر، ترکیه و کشورهای اروپایی به این واکنش ها پیوستند. جاسم البدوی، دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس نیز این حمله را اقدامی نفرت انگیز و بزدلانه خواند و تأکید کرد که این شورا در کنار قطر ایستاده است. سازمان ملل نیز این حمله را نقض فاحش حاکمیت قطر خواند. زمان و مکان حمله، در مقر رهبری سیاسی حماس واقع در محله دیپلماتیک دوحه، «وست بی لاگون»، نه تنها تمام توهّمات اعتماد به دیپلماسی را در هم شکست، بلکه تبعیت کامل واشنگتن از حاکمیت متحدان عرب در برابر اهداف نظامی تل آویو را نیز عریان ساخت. قطر تنها متحد نظامی غیرناتوی آمریکاست، اما واشنگتن تا چه حد حاضر است متحدان خود را به خاطر اسرائیل قربانی کند؟

از ثبات تا تجزیه

لبنان و سوریه شکل نهایی این راهبرد را به تصویر می کشند؛ فضاهایی حکمرانی نیم بند، عاری از حاکمیت معنادار، فرسوده از بحران های بیرونی و درونی و به طور معمول در معرض بمباران اسرائیل. این دولت ها به امتیازدهی های بی پایان وادار می شوند، در حالی که تل آویو برای یادآوری اینکه چه کسی آسمان را کنترل می کند، به هرس کردن علف ها مشغول است؛ اصطلاحی که رژیم برای دفع مخاطرات امنیتی خود به کار می برد. در دکتترین جدید آمریکا، هدف نه پیروزی بلکه فلج سازی است. نتیجه مطلوب، اختلال دائمی در کارکردهای دولتی، حکمرانی، امنیت و دیپلماسی است، نه صرفاً سلطه نظامی. واشنگتن نقشه راه

جنگ علیه تروریسم را که هدفش استقرار رژیم های سازشکار بود، کنار گذاشته است. اکنون، هدف، جلوگیری از شکل گیری خود حکمرانی در هر دولتی است که با منافع غرب خصوصیت یا حتی بی طرفی ورزد.

سرخوردگی واشنگتن از ظرفیت بازدارندگی فزاینده ایران و شبکه متحدانش نیز این تغییر را شتاب بخشید. «محور مقاومت» قدرت مانور آمریکا و اسرائیل را در زمانی محدود کرد که واشنگتن امیدوار بود به سوی مقابله با چین و روسیه بچرخد. آن چرخش هرگز محقق نشد؛ در عوض، آمریکا تمرکز خود را بر غرب آسیا مضاعف کرد، اما با یک قصه خونین با پایانی نامتین روبرو شد.

عملیات «طوفان الاقصی» در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ این تغییر را آشکار کرد. در پاسخ به اقدام هماهنگ حماس، واشنگتن دیگر حتی تظاهر به طرفداری از راه حل های سیاسی نکرد. تل آویو را در سلاح، اطلاعات و مصونیت دیپلماتیک غرق کرد و نه نتیجه ای را از راه مذاکره، بلکه تخریب حداکثری غزه و در نتیجه از هم پاشیدن حکمرانی فلسطینی را تشویق کرد. قدرت های اروپایی نیز به صف شدند. فرانسه، با وجود ژست های عمومی درباره دولت سازی فلسطینی، صادرات تسلیحاتی خود به اسرائیل را به سطوح بی سابقه ای افزایش داد. لفاظی و واقعیت اکنون کاملاً از هم جدا شده اند.

محاصره راهبردی، توسعه استعماری

در طول دهه ها، راهبرد محاصره توسط ایران، با مسلح کردن جنبش های پیرامون دولت اشغالگر، یک شبکه بازدارندگی کارآمد ایجاد کرد. اما رسانه های غربی و دولت های عربی متحد، آن را عامل بی ثباتی خواندند، در حالی که تجاوز تل آویو را واکنشی جلوه دادند. این وارونه سازی روایت به نفع دولت اشغالگر تمام شد. ایران خود را نه فقط در حال جنگ با اسرائیل، بلکه در حال نبرد با نایبان عرب محلی نیز یافت.

با وجود این ناکامی ها، تحلیل اصلی تهران درست باقی می ماند؛ پروژه غرب در غرب آسیا، «استعماری، توسعه طلبانه و هژمونیک» است. آغوش باز بنیامین نتانیاهو به ایده «اسرائیل بزرگ»، که زمانی توسط تحلیلگران غربی به عنوان لفاظی حاشیه ای رد می شد، اکنون در قالب سیاست، تأییدی ضمنی دریافت می کند. دروغ های قدیمی کنار گذاشته شده اند و برنامه اصلی «توسعه طلبی» است.

جایی که زمانی واشنگتن ادعای «دولت سازی» داشت، اکنون برای تضمین قدرت، دولت ها را درهم می شکنند. ثبات تنها زمانی تحمل می شود که در خدمت کنترل غرب باشد. وقتی چنین نباشد، دولت ها در هم خواهند شکست؛ همان طور که در سوریه دیده شد. پیامدهای این راهبرد فراگیر است. یک قدرت جهانی اکنون آشکارا «تجزیه» را به عنوان یک راهبرد دنبال می کند و متحدان، هنجارها و نهادها را برای حفاظت از مستعمره شهرک نشین تحت الحمایه خود قربانی می کند. غرب آسیا میدان آزمون است، اما این منطق ممکن است بسیار فراتر از منطقه گسترش یابد.



عظمت را به اسرائیل باز گردانیم^۱ برای ترامپ بازی در طرح اسرائیل اغواکننده است

منطقه تثبیت کرده بود؛ هم با جهادی‌ها هم کلام می‌شد و هم کارچاق‌کن موساد بود. همین رویکرد چندسویه بود که به قطر آوازه «برنده ابدی» در بحران‌های خاورمیانه و افغانستان را بخشید. حتی زمانی که اسرائیل، ایران یا عربستان سعودی زیر آتش بودند، دوحه همواره برنده میدان بود. قطری‌ها با فراغ بال، سود سرشار گاز خود را محاسبه می‌کردند و از نقش گریزنای پذیرشان به عنوان واسطه‌های غیرقابل جایگزین، لذت می‌بردند.

اکنون، آن افسانه دل‌انگیز به پایان رسیده است؛ دیگر هیچ منطقه امنی در کار نخواهد بود. نکته تکان‌دهنده آنکه آمریکا (به گزارش کانال ۱۱ اسرائیل) این اقدام را تأیید کرده بود و سپس ترامپ در جریان قرار گرفت. با وجود ابراز تردیدهایی درباره این حمله، ترامپ گفت که از هرگونه کشتار اعضای حماس استقبال می‌کند. این الگویی است که باید پیش‌بینی می‌کردیم. حمله دوحه، حلقه‌ای دیگر از زنجیره حملات پنهانی ترامپ-اسرائیل بود؛ الگویی که با حمله به رهبران حزب‌الله که برای بحث درباره ابتکار صلح آمریکا گرد هم آمده بودند آغاز شد، سپس برای عملیات ترور فرماندهان ایرانی در ۲۳ خرداد تکرار شد؛ درست زمانی که ترامپ از مذاکرات قریب‌الوقوع هسته‌ای با تیم ویتکوف سخن می‌گفت.

و حالا، طرح صلح غزه ترامپ، طعمه‌ای شد تا رهبران حماس در یک نقطه در دوحه گرد هم آیند و اسرائیل ضربه خود را فرود آورد. طرح غزه ویتکوف اکنون بیشتر به یک استهزا می‌ماند؛ یا شاید فریبی عامدانه. زیرا اسرائیل پیشاپیش تصمیم خود را برای پایان دادن به نقش قطر گرفته بود. منطق اسرائیل در بنیاد خود، ساده و بدبینانه است و کاری به این ندارد که شما میزبان چند پایگاه

حمله به هیئت مذاکره‌کننده حماس در دوحه، آن هم در میانه رایزنی‌ها بر سر طرح پیشنهادی ویتکوف برای غزه، رویدادی گذرا در دفترچه خاطرات جنگ نیست؛ این اقدام را نمی‌توان صرفاً یک عملیات ساده دیگر از ارتش اسرائیل خواند و به سادگی از کنارش گذشت، آن‌چنان‌که شاید جهان از کنار ترور تقریباً تمام کابینه غیرنظامی یمن گذشت. این رخداد، به تنهایی، پرده پایانی بر یک دوران و سرآغازی برای «واقعیتی نوین» در منطقه خواهد بود.

این یک نقطه عطف است. برای دهه‌ها، قطر بازی بسیار سودآوری را با مهارت به پیش می‌برد؛ از یک سو از جهادی‌های تندرویی چون النصره در سوریه به عنوان اهرمی علیه ایران حمایت می‌کرد و از سوی دیگر، با میزبانی از پایگاه‌های نظامی آمریکا، شراکت راهبردی خود با واشنگتن را پاس می‌داشت. دوحه خود را در جایگاه «میانجی» مطلق

پی‌نوشت:

۱. MIGA مخفف "Make Israel great again"

که در واقع کنایه‌ای به شعار جنبش ترامپ یا عنوان "Make America great again" (MAGA) است.

خواهد داشت.

اسرائیل در حال اجرای دومین «نکبت» (پاک سازی قومی و نسل کشی) در غزه و کرانه باختری است، در حالی که جامعه یهودی همچنان در سرکوب و انکار گرفتار مانده است؛ درست همان طور که در سال ۱۹۴۸ اتفاق افتاد. مستند جنگی «نتا شوشانی»، فیلم ساز اسرائیلی، درباره جنگ ۱۹۴۸ در اسرائیل ممنوع شد، زیرا بسیاری از نقص های موجود در «اخلاقیات» زیربنای ایجاد هویت دولت نوپا را برملا می کرد. شوشانی اخیراً درباره فیلم خود نوشت: «ناگهان متوجه شدم که در دو سال وحشتناک گذشته، کل موضوع اخلاقیات اسرائیلی کاملاً فروپاشیده است.» او می گوید: «فهمیدم که اخلاقیات قدرت زیادی دارد و جامعه را در مرزهای خاصی نگه می دارد. و حتی اگر این مرزها نقض شوند، همچنان چیزی در کدهای اخلاقی جامعه وجود داشت که دست کم باعث شرمساری آن می شد. بنابراین برای دهه ها، این اخلاقیات از جامعه و ارتش [اسرائیل] محافظت کرد و آنها را مجبور به حفظ حدودی کرد.»

«و وقتی این اخلاقیات فرومی پاشد، واقعاً ترسناک است. از این منظر، تماشای فیلم از ابتدا دشوار بود، اما پس از دو سال گذشته، غیرقابل تحمل شده است... اگر ۱۹۴۸ جنگ استقلال بود، جنگ کنونی ممکن است جنگی باشد که به پایان اسرائیل منجر شود.»

هشدار شوشانی مبنی بر اینکه وقتی مرزهای اخلاقی یک جامعه در یک دوره خونریزی (همان طور که در سال ۱۹۴۸ رخ داد) از بین می رود، این فقدان ساختار اخلاقی می تواند مشروعیت کل پروژه را به خطر اندازد و به خودتخریبی منجر شود، زیرا دولت از تمام حدود انسانی عبور می کند. این بینش تاریک که بسیار با امروز مرتبط است، ممکن است دقیقاً یکی از شاخه هایی باشد که ترامپ را بدون قید و شرط به بقای نهایی اسرائیل گره زده است.

این تحولات در زمانی رخ می دهد که آمریکا هرچه بیشتر از پیش نویس «راهنمای برنامه ریزی دفاعی ۱۹۹۲» خود، معروف به «دکترین ولفوویتز» که خواستار حفظ برتری نظامی بی چون و چرای آمریکا برای جلوگیری از ظهور رقیب و در صورت لزوم، اقدام یک جانبه برای حفاظت از منافع خود بود، فاصله می گیرد. پیش نویس استراتژی دفاع ملی کنونی آمریکا از چین دور شده و به سوی تأمین امنیت سرزمین اصلی و نیمکره غربی حرکت کرده است. نیروها ابتدا برای اجرای سیاست های مرزی بازگردانده خواهند شد. ویل شیریور می نویسد: «البریک کولبی ظاهراً چشمان خود را به این واقعیت باز کرده که دیگر برای مهار سلطه چین بر غرب اقیانوس آرام دیر شده است. او پیش تر می دانست که جنگ علیه روسیه غیرقابل تصور است. تنها گزینه استراتژیک معنادار باقی مانده، ایران است.»

شاید کولبی نیز درک کرده باشد که هر شکست نظامی بیشتر برای آمریکا، ژست های ژئواستراتژیک پریهاهی ترامپ را به عنوان یک بلوف، به شکلی مرگبار افشا خواهد کرد. ممکن است شاهد دور جدیدی از تغییرات بزرگ ژئوپلیتیکی باشیم، زیرا ترامپ تلاش برای جلوه به عنوان دستگاه صلح ساز جهانی را کنار می گذارد. خود ترامپ احتمالاً نمی داند چه می خواهد انجام دهد و با وجود جناح های بسیاری که سعی در ورود به فضای استراتژیک خالی دارند، به احتمال زیاد به تاکتیک های جنگی اسرائیل که بسیار تحسینشان می کند، روی خواهد آورد.

آمریکایی هستیید یا گازتان برای اقتصاد جهانی چقدر حیاتی است. ترور اسماعیل هنیه در تهران، حملات به سوریه و لبنان، و عملیات در قطر، همگی حلقه های یک زنجیره اند؛ نتانیاهو (و اکثریتی که در اسرائیل پشت او ایستاده اند) به شیوه ای روشن منند نشان می دهد که دیگر هیچ قلمرویی ممنوعه نیست؛ هیچ قانون حقوقی و هیچ کنوانسیون وینی برای او در خاورمیانه وجود ندارد.

حمایت از نسل کشی و پاک سازی قومی اسرائیل؛ عدم تلاش جدی برای آماده سازی مسیری سیاسی جهت حل و فصل بحران اوکراین؛ و انکا به جنگ افروزی هم زمان با تبلیغ صلح که همه این ها جوهره رویکرد ترامپ را آشکار می کند: «تمرین برتری مطلق»، چه در داخل و چه در خارج. به نظر می رسد کل مفهوم MAGA بر استفاده حساب شده از جنگ طلبی، تعریف ها یا قدرت نظامی برای حفظ ظرفیت مداوم برتری مطلق در بلندمدت استوار است. ترامپ گویا می اندیشد که دستیابی به برتری در داخل و خارج، جوهره «ماگا» است. و این برتری می تواند از طریق سلطه حساب شده به دست آید؛ سلطه ای که به پایگاه رأی او با عناوینی چون ایجاد صلح یا مذاکره برای آتش بس فروخته می شود.

این تأکید بر برتری مطلق با تبدیل جنگ ها به پروژه هایی سودآور برای آمریکا نیز پیوند خورده است. ایده تبدیل غزه به یک پروژه سرمایه گذاری پرسود، پیوند تنگاتنگ میان جنگ و کسب درآمد را نشان می دهد. همین طور برای اوکراین که به یک پروژه پول شویی برای آمریکا بدل شده است. نباید تصور کرد که آمریکا در زمان مناسب به جنگ باز نخواهد گشت. به همین دلیل است که نردبان تشدید هرگز کاملاً کنار گذاشته نمی شود، زیرا تکیه مداوم آن بر دیوار بیرونی یک درگیری، امکان بازگشت به شکلی از تشدید بیشتر در زمانی دیگر را فراهم می کند (همان طور که در اوکراین شاهد بودیم).

همه این نشانه ها، زنگ های خطر را در مسکو به صدا درآورده است. سفر ترامپ به انگورچ برای آن بود که بفهمند (در صورت امکان) قید و بندهایی که ترامپ را محدود می کنند چقدر محکم هستند؛ گستره آزادی عمل او برای اقدام مستقل چقدر است؛ او چه می خواهد؛ و در قدم بعدی چه خواهد کرد. برای روس ها، آن دیدار، محدودیت ها را آشکار ساخت.

یوری اوشاکوف، مشاور ارشد سیاست خارجی پوتین، توضیح داده است که در تیانجین در اجلاس سازمان همکاری شانگهای، با همه متحدان استراتژیک روسیه بحث هایی انجام شد؛ این درک وجود داشت که ترامپ تأخیری در فشار تحریم ها بر روسیه را پیشنهاد کرده، اما هیچ ساختاری برای ادامه مذاکرات اجرا نشد. هیچ ساختاری، هیچ گروه کاری، هیچ تبادل بیشتری برای آماده سازی برای به اصطلاح دیدار سه جانبه ترامپ، زلنسکی و پوتین. نه آمادگی برای دستور کار؛ نه آمادگی برای شرایط. این به نیت آینده ترامپ اشاره داشت که هیچ ساختار، سیگنال یا تعهد واقعی به صلح در آن مشهود نبود. در عوض، روس ها رژیم را می بینند که با برنامه های اروپایی برای تسلیح مجدد اوکراین هم بازی شده است.

تجاوز مشترک اسرائیل و آمریکا علیه ایران و حمله به قطر، رویدادهایی از یک جنس ایدئولوژیک هستند که نفوذ غالب «اسرائیل اول ها» و افراد خاص در حلقه های پیرامون ترامپ را تأیید می کنند؛ کسانی که کینه های قدیمی علیه روسیه را از ریشه های مذهبی مشابهی پرورش می دهند. غلبه این سیاست اسرائیل محور، پایگاه ماگای ترامپ را دچار شکاف کرده و به طور گسترده تر، قدرت نرم جهانی آمریکا و اعتماد دیپلماتیک به آن را برای همیشه تضعیف کرده است. با این حال، ترامپ که در چنگال آن گرفتار است، جرأت رها کردنش را ندارد و انجام این کار، خطر خودتخریبی را به همراه خواهد داشت.



تجاوز مشترک اسرائیل و آمریکا علیه ایران و حمله به قطر، رویدادهایی از یک جنس ایدئولوژیک هستند که نفوذ غالب «اسرائیل اول ها» و افراد خاصی در حلقه های پیرامون ترامپ را تأیید می کنند؛ کسانی که کینه های قدیمی علیه روسیه را از ریشه های مذهبی مشابهی پرورش می دهند. غلبه این سیاست اسرائیل محور، پایگاه ماگای ترامپ را دچار شکاف کرده و به طور گسترده تر، قدرت نرم جهانی آمریکا و اعتماد دیپلماتیک به آن را برای همیشه تضعیف کرده است. با این حال، ترامپ که در چنگال آن گرفتار است، جرأت رها کردنش را ندارد و انجام این کار، خطر خودتخریبی را به همراه خواهد داشت.

پیرهوس اسرائیلی^۱

هزینه های فتح نبرد برای اسرائیل می تواند امکان پیروزی را سلب کند

CRADLE

جنگ چند جبهه ای و دو ساله اسرائیل که با رسالت تاریخی و معنوی خودخوانده بنیامین نتانیاهو پیش می رود، حمایت بین المللی از رژیم را تضعیف کرده و به رسمیت شناختن فلسطین را افزایش داده و دستاوردهای نظامی کوتاه مدت را به شکستی راهبردی و قریب الوقوع بدل کرده است.

نبرد در هفت جبهه

در ۹ اکتبر ۲۰۲۳، تنها دو روز پس از عملیات طوفان الاقصی، نخست وزیر اسرائیل در دیدار با شهرداران شهرک های مرزی جنوب که از حمله ۷ اکتبر آسیب دیده بودند، اظهار داشت که پاسخ تل آویو به حمله چندجانبه بی سابقه مبارزان فلسطینی از غزه «خاورمیانه را تغییر خواهد داد». از همان لحظه، روشن شد که جنگ به غزه محدود نخواهد ماند، بلکه اسرائیل آن را برای دستیابی به هدف اصلی خود، یعنی نظم نوین منطقه ای که در آن توازن قدرت به نفع تل آویو باشد، گسترش خواهد داد.

رهبران اسرائیل بارها ادعا کرده اند که هم زمان در هفت جبهه می جنگند (غزه، لبنان، سوریه، عراق، یمن، کرانه باختری اشغالی و ایران) و همه این درگیری ها را با هدف گیری «محور تحت رهبری ایران» که گویا به دنبال نابودی دولت یهود است، به تصویر می کشند. برای دستیابی به این هدف، اسرائیل دو مسیر اصلی را دنبال می کند: تضعیف دشمنان و واداشتن دیگر دولت های منطقه، از جمله متحدان آمریکا، به تمکین از طریق زور. در مسیر نخست، اسرائیل به حملات مستقیم نظامی متکی بوده و آنها را در چارچوب یک منطق دفاعی، جنگ در چند جبهه نامیده است.

در مسیر دوم، یعنی «واداشتن به تمکین از طریق زور»، اسرائیل بارها به سوریه پسااسد حمله کرده است (دولتی که دیگر با اسرائیل با آمریکا خصومت ندارد) و بخش هایی از خاک آن را اشغال کرده است. رویکردهای همواره مثبت سوریه در قبال تل آویو، اسرائیل را بازداشت و این کشور به حملات و اشغال خود ادامه داد.

در همین حال، حمله اخیر اسرائیل به قطر در ۹ سپتامبر در چارچوب دو مسیر موازی سیاست های آن قرار می گیرد. مسیر نخست، مستقیماً رهبران سیاسی حماس را هدف می گیرد و این پیام را می دهد که هیچ پناهگاه امنی برای آنها در هیچ کجای جهان وجود ندارد. مسیر دوم، پیامی روشن به قطر و دیگر متحدان آمریکا در منطقه می رساند؛ رویکرد اسرائیل نه بر اساس منافع مشترک، که بر «ترس از عواقب» استوار است. ائتلاف های مبتنی بر منافع متقابل یک چیز است و تمکین تحمیل شده از طریق ترس، چیز دیگر. در این مرحله، این دقیقاً پیامی است که ترامپ می خواهد به دولت های منطقه بفرستد: «از من اطاعت کنید، وگرنه نمی توانم تضمین کنم که شما دور بماند». اساساً، این هشدار خطاب به همه دولت های منطقه، بدون استثناست.

دولت های منطقه باید بدانند آنچه زمانی پایتخت هایشان را از تجاوز اسرائیل و آمریکا مصون



حمله اخیر اسرائیل به قطر در ۹ سپتامبر در چارچوب دو مسیر موازی سیاست های آن قرار می گیرد. مسیر نخست، مستقیماً رهبران سیاسی حماس را هدف می گیرد و این پیام را می دهد که هیچ پناهگاه امنی برای آنها در هیچ کجای جهان وجود ندارد. مسیر دوم، پیامی روشن به قطر و دیگر متحدان آمریکا در منطقه می رساند؛ رویکرد اسرائیل نه بر اساس منافع مشترک، که بر «ترس از عواقب» استوار است. ائتلاف های مبتنی بر منافع متقابل یک چیز است و تمکین تحمیل شده از طریق ترس، چیز دیگر. در این مرحله، این دقیقاً پیامی است که ترامپ می خواهد به دولت های منطقه بفرستد: «از من اطاعت کنید، وگرنه نمی توانم تضمین کنم که اسرائیل از شما دور بماند». اساساً، این هشدار خطاب به همه دولت های منطقه، بدون استثناست.

پی نوشت:

۱. «پیرهوس»، نام پادشاه یونان باستان بود که پس از پیروزی در یک نبرد خونین علیه رومیان، با دیدن تلفات غیرقابل جبران ارتش خود گفت: «یک پیروزی دیگر از این دست، مرا کاملاً نابود خواهد کرد». در واقع، هزینه پیروزی او آنقدر بالا بود که توان ادامه جنگ را از او گرفت و در نهایت منجر به شکستش شد. اصطلاح «پیروزی پیرهی» (Pyrrhic victory) از نام این پادشاه ریشه گرفته که در واقع به پیروزی ای گفته می شود که به قیمت چنان تلفات سنگینی به دست آمده که عملاً با شکست برابر است.



می داشت، حضور «محور مقاومت» بود که سال ها توازن بازدارندگی منطقه ای را حفظ می کرد. با تضعیف این محور، اسرائیل از قید و بندها رها شد و بی هیچ محدودیتی شروع به عملیات کرد. نباید فراموش کرد که قطر رسماً از سوی دولت بایدن از مارس سال ۲۰۲۲ به عنوان «متحد اصلی غیرناتوی» آمریکا تعیین شده است. علاوه بر این، قطر میزبان پایگاه هوایی العدید است که بسیار فراتر از یک پایگاه نظامی متعارف، به عنوان مقر فرماندهی مرکزی آمریکا (سنتکام) در منطقه عمل می کند که آن را به یکی از مهم ترین مراکز راهبردی واشنگتن در سراسر جهان بدل کرده است. با این حال، هیچ یک از این موارد، مانع از حمله تل آویو به آن نشد.

هزینه جنگ مقدس

باید با تعریف دستاورد راهبردی آغاز کنیم. در روابط بین الملل، دستاورد راهبردی را می توان دستیابی به اهداف بلندمدتی تعریف کرد که توازن قدرت را بازآرایی، امنیت دولت را تقویت، یا نفوذ در نظام بین الملل را گسترش دهد. دستاورد راهبردی با دستاوردهای تاکتیکی یا عملیاتی کوتاه مدت

فلسطین ناکام بماند، در منزوی و خلع سلاح کردن حزب الله در لبنان شکست بخورد، ایران به حمایت از جنبش های مقاومت و گفتمان ضد هژمون ادامه دهد، و اگر جبهه حمایت یمن پابرجا بماند، آنگاه اسرائیل نهایت قدرت خود را برای تحمیل یک واقعیت منطقه ای که به آن برتری موقت می بخشد، به کار گرفته است؛ واقعیتی که مقاومت را برای مدتی خنثی می کند، اما در میان مدت و بلندمدت شکننده و ناپایدار باقی می ماند.

نتیجه این نبرد در نهایت به این بستگی دارد که مخالفان تل آویو بر چالش های متعددی که جنگ هایش در غرب آسیا ایجاد کرده، غلبه کنند. یا نیروهای مقاومت در خنثی کردن تلاش های تل آویو برای تبدیل دستاوردهای موقت به یک دستاورد راهبردی بلندمدت موفق می شوند، یا تل آویو و واشنگتن در بهره برداری از این دستاوردهای تاکتیکی برای تحمیل یک واقعیت راهبردی جدید که در خدمت منافعیشان باشد، توفیق می یابند. سؤال حیاتی این است؛ اسرائیل برای دستیابی به دستاوردهای کنونی خود چه بهایی پرداخته است؟

عامی عیالون، فرمانده سابق نیروی دریایی اسرائیل و شین بت، در مقاله ای اخیر با عنوان «اسرائیل در حال جنگی است که نمی تواند در آن پیروز شود» می نویسد: «مسیری که اسرائیل در حال حاضر دنبال می کند، معاهدات صلح موجود با مصر و اردن را فرسوده تر، شکاف های داخلی را عمیق تر و انزوای بین المللی را تشدید خواهد کرد. این مسیر به افراط گرایی بیشتر در سراسر منطقه دامن خواهد زد، خشونت مذهبی و ملی گرایانه گروه های جهادی را که از هرج و مرج تغذیه می کنند، تشدید خواهد کرد؛ حمایت سیاست گذاران و شهروندان آمریکایی را تضعیف و به افزایش یهودستیزی در سراسر جهان منجر خواهد شد.» او در پایان می گوید: «بازدارندگی نظامی اسرائیل احیا شده و توانایی خود در دفاع و بازدارندگی دشمنانش را نشان داده است. اما زور به تنهایی نمی تواند شبکه نیابتی های ایران را برچیند و صلح و ثبات پایدار را برای نسل های آینده اسرائیل تضمین کند.»

علاوه بر این، در نتیجه جنایات اسرائیل در غزه، مسئولیت فاجعه انسانی در آنجا از حماس به اسرائیل منتقل شده است. تل آویو مدت ها کوشید حماس را مسئول اصلی واقعیت دشوار انسانی غزه جلوه دهد. با این حال، پرخاشگری بی حدومرز اسرائیل این تلاش را تضعیف کرد. نظرسنجی که توسط وزارت خارجه اسرائیل برای ارزیابی اعتبار جهانی آن انجام شد، نشان داد که پاسخ دهندگان در آمریکا، آلمان، بریتانیا، اسپانیا و فرانسه معتقدند که اکثریت کشته شدگان توسط اسرائیل در غزه غیرنظامی هستند. این نظرسنجی همچنین نشان داد که اروپاییان با وجود مخالفتشان با حماس و ایران، با توصیف اسرائیل به عنوان دولتی که نسل کشی و آپارتاید را اعمال می کند، موافقت می کنند. علاوه بر این، نظرسنجی اخیر دانشگاه کوئینزپاک نشان داد که ۳۷ درصد از رأی دهندگان آمریکایی از فلسطینیان حمایت می کنند، در مقایسه با ۳۶ درصدی که از اسرائیلی ها حمایت می کنند. خطر این آمارها این است که نشان می دهد اسرائیل در حال از دست دادن افکار عمومی غربی است که ممکن است حمایت از تل آویو را به یک موضوع کلیدی در انتخابات های آینده در غرب بدل کند.

افزون بر این، نه کشور مراحل قانونی لازم برای به رسمیت شناختن رسمی کشور فلسطین را در سال گذشته به پایان رساندند که بزرگ ترین افزایش سالانه از سال ۲۰۱۱ به این سو بود. این موارد، شمار کل آمار جهانی را از ۱۳۸ به ۱۴۷ در سال ۲۰۲۴ رساند، به این معنی که «نزدیک به سه چهارم کشورهای عضو سازمان ملل (۱۴۷ از ۱۹۳) اکنون کشور فلسطین را به رسمیت می شناسند.»

علاوه بر این، سه متحد کلیدی آمریکا (فرانسه، بریتانیا و کانادا) قصد خود را برای به رسمیت شناختن کشور فلسطین اعلام کرده اند، در حالی که چندین کشور دیگر نیز در حال بررسی همین گام هستند. این نشان دهنده یک تغییر قابل توجه است که اسرائیل را در بنبوه نگرانی فزاینده بین المللی درباره بحران انسانی غزه، بیشتر منزوی می کند. این سه کشور به نخستین اعضای ۶۷ بدل خواهند شد که رسماً کشور فلسطین را به رسمیت می شناسند و چالشی آشکار



مقاومت است، زیرا تغییراتی در ساختارهای بنیادین تعامل بین دولت ها و بازیگران غیردولتی ایجاد می کند. این بدان معناست که دستاورد راهبردی باید یک مزیت پایدار در عرصه ژئوپلیتیک را تثبیت کند.

از این منظر، اسرائیل تاکنون نتوانسته هیچ دستاورد راهبردی در غرب آسیا کسب کند. در عوض، در دو سال گذشته، مجموعه ای از دستاوردهای تاکتیکی را انباشته که می کوشد آن ها را به مزایای راهبردی بدل کند. در غزه، تل آویو همچنان قادر به از میان بردن حماس نیست و در لبنان نیز به همین ترتیب در برچیندن حزب الله ناکام مانده است؛ هرچند توانسته هر دو جنبش مقاومت را تضعیف کند. در ایران، تلاش هایش برای تغییر رژیم یا منصرف کردن تهران از حمایت از جنبش های مقاومت شکست خورده است. در یمن، اقداماتش حمایت صنعا از غزه را متوقف نکرد.

بنابراین، هسته نبرد کنونی، جلوگیری از تبدیل دستاوردهای تاکتیکی تل آویو به دستاوردهای راهبردی ریشه دار است. اگر اسرائیل در از میان بردن مقاومت



تردیدی نیست که ۷ اکتبر

نقطه عطفی در راهبرد

نظامی اسرائیل بود. از آن

تاریخ به بعد، اسرائیل برای

نخستین بار دکترین رزمی ای

را که توسط دیوید بن گوریون،

نخستین نخست وزیر

اسرائیل، پایه گذاری شده بود،

کنار گذاشت. این تغییر، همه

دولت های منطقه را وامی دارد

تا راهبردهای خود را برای

انطباق با دکترین رزمی جدید

تل آویو بازتنظیم کنند.

است سرهنگ بازنشسته اسرائیلی، گور لایش، رئیس سابق برنامه ریزی جنگ در نیروی هوایی اسرائیل و یکی از مشارکت کنندگان کلیدی در برنامه ریزی راهبردی ارتش را بر آن داشته باشد تا در ۱۹ آگوست مقاله‌ای در مرکز مطالعات راهبردی بگین-سادات منتشر و به رهبران اسرائیل درباره اتخاذ یک دکترین امنیتی جدید که حدود قدرت اسرائیل را نادیده می‌گیرد، هشدار دهد. با این حال، سؤال حیاتی زیر باقی می‌ماند: آیا نتانیاهو در اثبات کارآمدی رویکرد جدید اسرائیل موفق خواهد شد، یا کنار گذاشتن دکترین بن‌گوریون سرآغاز پایان اسرائیل را رقم خواهد زد؟

پایه‌گذاری شده بود، کنار گذاشت. جنگ‌های برق‌آسا دیگر گزینه ترجیحی آن نبودند، مسئله بازگرداندن اسرا دیگر اولویت اصلی نبود و آستانه تحمل تلفات انسانی و مادی‌اش در هر رویارویی نظامی به‌طور قابل توجهی بالا رفت. این تغییر، همه دولت‌های منطقه را وامی‌دارد تا راهبردهای خود را برای انطباق با دکترین رزمی جدید تل‌آویو بازتنظیم کنند. مهم است تأکید شود که بن‌گوریون دکترین رزمی اسرائیل را متناسب با واقعیت‌های جغرافیایی و جمعیتی آن طراحی کرده بود. این امر ممکن

برای اسرائیل ایجاد می‌کنند. اگر آنها این کار را انجام دهند، آمریکا تنها عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل خواهد بود که فلسطین را به رسمیت نمی‌شناسد.

سرنوشت دکترین جدید

تردیدی نیست که ۷ اکتبر نقطه عطفی در راهبرد نظامی اسرائیل بود. از آن تاریخ به بعد، اسرائیل برای نخستین بار دکترین رزمی‌ای را که توسط دیوید بن‌گوریون، نخستین نخست‌وزیر اسرائیل،



پس از این ترورهای هدفمند در ۲۸ آگوست، که دست‌کم ۱۱ وزیر دیگر را نیز شامل می‌شد، هزاران یمنی به مسجد الشعب (صالح سابق) در پایتخت سرازیر شدند تا در مراسم تشییعی شرکت کنند که به پیمانی برای خون‌خواهی بدل شد. مهدی المشاط، که اکنون ریاست شورای عالی سیاسی را بر عهده دارد، با محکوم کردن این حمله به‌عنوان نقض خطوط قرمز و وعده تشدید تنش نظامی، اعلام کرد: «انتقام ما پنهان نخواهد بود و روزهای سیاهی در انتظار شماست، به‌خاطر آنچه دستان دولت کثیف و خائن شما رقم زد.»

محمد مفتاح، معاون الرهوی و نخست‌وزیر بالفعل کنونی، خطاب به عزاداران گفت: «ما با قوی‌ترین امپراتوری اطلاعاتی جهان روبه‌رو هستیم؛ آن‌که دولت را هدف گرفت، کل موجودیت صهیونیستی شامل دولت آمریکا، اسرائیل، اعراب صهیونیست و جاسوسان داخلی آن‌هاست.»

نزدیک به دو سال پس از آغاز جنگ اسرائیل در غزه، یمن خود را به‌عنوان یک بازیگر محوری به قلب تقابل منطقه‌ای تحمیل کرده است. این کشور از دل محدودیت‌های محاصره، الگویی قدرتمند از «بازدارندگی نامتقارن دریایی و موشکی» شکل داده است. صنعا به یک گلوگاه ژئوپلیتیک بدل شده و توازن قدرت را در دریای سرخ و دریای عرب بازتنظیم می‌کند. خیزش یمن نه با شمار حملات یا کشتی‌های هدف‌گرفته‌شده، که با توانایی فزاینده‌اش در دیکته کردن قواعد درگیری منطقه‌ای سنجیده می‌شود؛ امری که قدرت‌های غربی حامی اسرائیل در جلوگیری از آن ناکام مانده‌اند. از روز نخست جنگ غزه، نیروهای مسلح یمن اعلام کردند

دست بلند صنعا یمن یک‌تنه امنیت و جغرافیای غرب آسیا را بازتعریف می‌کند

دولت تحت رهبری انصارالله در صنعا دیگر نه‌تنها از غزه دفاع می‌کند، بلکه بنیان‌های بازدارندگی و حاکمیت منطقه‌ای را بازآرایی کرده و به نظر نمی‌رسد هیچ چیز جلودارش باشد.

ترور نخست‌وزیر یمن، احمد غالب الرهوی، و اعضای کابینه‌اش توسط اسرائیل، یک رخداد بی‌ربط نبود؛ این اقدام کاملاً در امتداد مسیری قرار می‌گیرد که صنعا برای خود برگزیده است: مسیر تقابل مستقیم با بنیان‌های نظم امنیتی تحمیل‌شده از سوی غرب در جنوب غرب آسیا؛ نظمی که عمدتاً حول محور حفاظت از اسرائیل بنا شده است.



یمن به شکل جدیدی از قدرت دریایی دست یافته که بعید است آن را رها کند. هدف قرار دادن کشتی ها هرگز صرفاً حمایتی نمادین از غزه نبود؛ تلاشی بود برای دگرگون کردن جریان های تجارت جهانی از مسیر دریای سرخ. به همین سبب، پیشرفت های موشکی یمن حملاتی کور نبود، بلکه برای به چالش کشیدن سامانه های پدافند هوایی اسرائیل و آمریکا طراحی شده بود. قدرت یمن از انبارهای عظیم یا فناوری های سطح بالا نشأت نمی گیرد؛ بلکه بر فرمولی چندلایه استوار است: «نیو غ بومی»، «عمل گرای بی تاکتیکی» و «هماهنگی با متحدان مقاومت». پهبادهای موشک های کروز و جغرافیای دریایی به صنعا امکان داده اند تا بدون جنگ مستقیم، هزینه های راهبردی تحمیل کند. این «بازدارندگی ترکیبی» در عمل است که قواعد درگیری را بدون انتظار برای به رسمیت شناختن توسط جهان بازنویسی می کند.

که کارزار دریایی شان به سرنوشت باریکه محصور فلسطین گره خورده است. این موضع که بسیار بیش از آنکه تاکتیکی باشد، سیاسی بود، به صنعا امکان داد تا برای نخستین بار در تاریخ معاصر، به عنوان یک قدرت نظامی مشهود و اثرگذار در منطقه سر برآورد.

پیشرفت های موشکی، تشدید تنش دریایی

در ۲۲ آگوست ۲۰۲۵، نیروهای مسلح یمن موشکی به سوی فرودگاه بن گوریون شلیک کردند که بازرسان نیروی هوایی اسرائیل بعدها گفتند حامل «کلاهک خوشه ای» بوده است که نخستین استفاده تأیید شده از چنین محموله ای توسط یمن علیه دولت اشغالگر بود. کلاهک های خوشه ای در میانه آسمان به بمب های کوچک متعددی تجزیه و شلوع وسیعی را پوشش می دهند. این ویژگی آنها را در برابر فرودگاه ها، مراکز لجستیک و سامانه های پدافند هوایی پراکنده بسیار کارآمد می کند. برای تل آویو، رهگیری چنین مهماتی دشوارتر است؛ حتی اگر گنبد آهنین پرتابه اصلی را خنثی کند، ممکن است نتواند جلوی اصابت همه زیرمهمات را بگیرد.

صنعا با رونمایی از این قابلیت، نشان داد که دکترین موشکی اش از بازدارندگی فراتر رفته و اکنون می تواند پایگاه های هوایی و بنادر را مستقیماً از کار بیندازد. تهدید علیه دولت اشغالگر دیگر به کمیت پرتابه ها محدود نیست، بلکه کیفیت، دقت و ظرفیت نفوذ را نیز دربر می گیرد. به کارگیری این فناوری توسط یمن، پیامدهایی فراتر از تل آویو دارد؛ این اقدام قلب ساختار امنیتی تحت رهبری آمریکا در غرب آسیا را نشانه رفته است، آسیب پذیری های آن را عریان و حدود بازدارندگی را از نو ترسیم می کند. ترورهای هدفمند در صنعا نه برای توقف توسعه موشکی که برای سرکوب فرایند تصمیم گیری طراحی شده بود. اما اگر موشک ها یک محور تقابل را شکل می دهند، سیاست جسورانه دریایی یمن محور قدرتمند دیگری است؛ امروز، غرق کردن کشتی هایی که محاصره صنعا بر محموله های عازم اسرائیل را نقض می کنند، چالشی مستقیم پیش روی سلطه دریایی غرب است.

در ۷ ژوئیه، نیروهای مسلح یمن از هدف قرار دادن کشتی تجاری «ماگنا سی زی» (معروف به مجیک سیز) با پرچم لیبیا در سواحل جنوب غربی یمن خبر دادند. ظرف ۷۲ ساعت، عملیات دومی را اجرا کردند که به غرق شدن کشتی «اترنیتی سی» در مسیر بندر ام الرشاش (ایلات) فلسطین اشغالی انجامید. رسانه های نظامی یمن تصاویری با وضوح بالا از هر دو حمله منتشر کردند که سندی بر برنامه ریزی، دقت و اعتماد به نفس عملیاتی آنها بود.

عبدالملک الحوثی، رهبر انصارالله، گفت این حملات علیه کشتی هایی که ممنوعیت دریانوردی برای تجارت اسرائیل را نادیده گرفته بودند، به بسته شدن دوباره بندر ام الرشاش انجامید. او این اتفاق را پیامی بازدارنده برای شرکت هایی خواند که می کوشند تحریم دریایی یمن را تضعیف کنند. به نقل از «The Cradle» منابعی در صنعا تأیید می کنند که اسرائیل تلاش کرده بود با هماهنگی پنهانی با شرکت های کشتیرانی غربی، محاصره را دور بزند و به بندر ورشکسته خود بازگردد. حملات دوگانه برای پایان دادن به این تلاش طراحی شد و موفق بود. این حملات که چند روز پس از جنگ کوتاه ایران و اسرائیل انجام شد، توانایی فرایند یمن در جنگ دریایی پیچیده را نیز به نمایش گذاشت. گفته می شود نیروهای مسلح یمن از ترکیبی از موشک، پهباد، قایق و مین در این عملیات ها بهره بردند که نه تنها محاصره صنعا را تحکیم کرد، بلکه به بازیگران بیرونی، از جمله آمریکا، هشدار داد که هر حمله ای به یمن می تواند با پاسخی دریایی روبه رو شود.

ناتوانی غرب و نوآوری یمن

اندیشکده ایتالیایی (ISPI) در تحلیلی در ماه مارس

استدلال کرد که انصارالله از جنگ غزه برای تحکیم بازدارندگی دو لایه «اخلاقی-ایدئولوژیک» و «منطقه ای-راهبردی» بهره برده است. یمن، به گفته این اندیشکده، به شکل جدیدی از قدرت دریایی دست یافته که بعید است آن را رها کند. هدف قرار دادن کشتی ها هرگز صرفاً حمایتی نمادین از غزه نبود؛ تلاشی بود برای دگرگون کردن جریان های تجارت جهانی از مسیر دریای سرخ. به همین سبب، پیشرفت های موشکی یمن حملاتی کور نبود، بلکه برای به چالش کشیدن سامانه های پدافند هوایی اسرائیل و آمریکا طراحی شده بود. غرب، با وجود برتری دریایی و هوایی عظیم، در خنثی سازی این تهدیدها ناکام مانده است. مأموریت های تحت رهبری آمریکا در دریای سرخ چیزی بیش از خودنمایی نیست و هیچ اثر راهبردی واقعی ندارد. قدرت یمن از انبارهای عظیم یا فناوری های سطح بالا نشأت نمی گیرد؛ بلکه بر فرمولی چندلایه استوار است: «نیو غ بومی»، «عمل گرای تاکتیکی» و «هماهنگی با متحدان مقاومت». پهبادهای موشک های کروز و جغرافیای دریایی به صنعا امکان داده اند تا بدون جنگ مستقیم، هزینه های راهبردی تحمیل کند. این «بازدارندگی ترکیبی» در عمل است که قواعد درگیری را بدون انتظار برای به رسمیت شناختن توسط جهان بازنویسی می کند. اکنون که عملیات های نظامی واشنگتن متوقف شده، واکنش های غرب به حملات یمن پراکنده و محتاطانه است. آمریکا هشدار می دهد. بریتانیا نیز هسته های نمادین می گیرد. اما هیچ کدام در شرایط کنونی منطقه قادر به جنگ هوایی، دریایی و زمینی پایدار نیستند. تل آویو نیز به بمباران همان بنادر، بدون هیچ اثر ماندگاری، ادامه می دهد. حتی تهدیدها و اجرای ترورهای سطح بالا نیز نتوانسته اند از شدت تهدید بکاهند و اگر کاری هم کرده باشند، سطح مخاطرات را بالاتر برده اند.

بازتعریف حاکمیت، بازترسیم امنیت

عملیات های یمن بازتاب دگرترین جدیدی است که در آن، بازدارندگی شامل «اقدام پیش دستانه» و «کنترل نمادین زیرساخت های دشمن» می شود. تغییری محسوس در ذهنیت راهبردی رهبران نظامی یمن نیز مشهود است. این عملیات ها در زمانی حساس انجام شد؛ در میانه نشانه هایی از آمادگی واشنگتن برای تشدید تنش در چند جبهه، از جمله در خود یمن. حملات اخیر به کشتی ها کارکردی دوگانه داشت: تقویت محاصره صنعا و ارسال یک هشدار پیش دستانه. طبق گزارش مرکز استیمسون در ماه ژوئیه، حملات هوایی آمریکا نتوانست توانایی های نظامی انصارالله را تضعیف کند و به تبلیغات داخلی و منطقه ای آنها نیرو بخشید. این گزارش می افزاید که صنعا قدرت و تصویر خود را به عنوان نیروی اصلی مقاومت در برابر مداخله آمریکا و اسرائیل تثبیت کرده و دریای سرخ به طور فزاینده توسط بازیگرانی خارج از چارچوب های سنتی تحت رهبری آمریکا شکل می گیرد.

تحلیل جداگانهای از ACLED در ماه ژوئن با عنوان «تالار آینه های دریای سرخ» عنوان کرد که پیام های متناقض آمریکا درباره امنیت دریای سرخ از تغییری عمیق تر حکایت دارد؛ زیرا کنترل صنعا بر این آبراه اکنون ملموس است، حال آنکه پاسخ های غرب محدود و ناکافی مانده اند: «حوثی ها جنگ نامتقارن را در منطقه بازتعریف کرده اند... موفقیت واقعی آنها نه فقط در زرادخانه شان، که در مهارت راهبردی شان در به کارگیری روایت های رسانه ای است.»

در مجموع، این یافته ها نشان می دهد که تا ماه ژوئیه، صنعا سلطه دریایی خود را از طریق پهباد، موشک های دریایی و مین، و با پشتوانه اراده سیاسی برای اختلال و کنترل خطوط کشتیرانی، مستحکم کرده بود. مقامات نظامی یمن می گویند این کشور در موقعیتی راهبردی و قدرتمند است؛ پهباد و موشک انبار کرده، سامانه های جدید معرفی نموده و پدافند هوایی را ارتقا داده که در برابر حملات آمریکا و اسرائیل کارآمدی خود را ثابت کرده است. هر درگیری، توانایی های آن را تقویت و تاکتیک هایش را بروز می کند. کویتی محیط جنگی بی پایان منطقه به آوردگاه تکامل نظامی صنعا بدل شده است.

در همین حال، آمریکا به دنبال تشدید تنش است، از مسیر جنگ اقتصادی است. از آغاز حمایت یمن از غزه، واشنگتن وعده تشدید تنش داده و دو جنگ ناکام به راه انداخته



یمن امنیت منطقه را تهدید نمی کند، بلکه آن را «بازتعریف» می کند؛ بازتعریفی که استوار بر منافع مردمان غرب آسیاست. صنعا از غزه فراتر رفته است؛ نه تنها از این باریکه دفاع می کند، بلکه فضایی جغرافیایی و راهبردی برای یک مدل امنیتی «منطقه محور» می گشاید که چارچوب های تحمیلی غرب را پس می زند.

«امنیت، حاکمیت و بازدارندگی» است. با هر عملیات دریایی یمن، اسطوره برتری غرب فرسایش می یابد و معماری امنیتی منطقه محور شکل می گیرد. قرار نبود یمن هرگز یک قدرت جغرافیایی باشد. با این حال، در کمتر از دو سال، نقشه منطقه را از دریای سرخ بازترسیم کرده و خود را به عنوان یک نیروی دریایی تاکتیکی با دسترسی راهبردی تثبیت کرده است. این بازتاب یک تغییر بنیادین در نگاه یمن به خویش است؛ دیگر نه یک دولت تکه پاره و فقیر، بلکه یک بازیگر قاطع در شکل دهی به روابط قدرت جهانی خواهیم بود.

یمن امنیت منطقه را «تهدید» نمی کند، بلکه آن را «بازتعریف» می کند؛ بازتعریفی که استوار بر منافع مردمان غرب آسیاست. صنعا از غزه فراتر رفته است؛ نه تنها از این باریکه دفاع می کند، بلکه فضایی جغرافیایی و راهبردی برای یک مدل امنیتی «منطقه محور» می گشاید که چارچوب های تحمیلی غرب را پس می زند.

است. اکنون به تحریم، حمله به بنادر و تلاش های سازمان ملل برای وخیم تر کردن بحران انسانی تکیه کرده است. به نقل از «The Cradle» منابعی در صنعا اطلاع می دهند که این حرکات به دقت رصد می شوند و ممکن است به زودی به تلافی نظامی بیانجامد. برخی مقامات یمنی اشاره می کنند که اگر تنش ها ادامه یابد، با تجاوز اقتصادی به عنوان جنگ برخورد خواهد شد و با حملات مستقیم دریایی به منافع غرب پاسخ داده می شود.

دکترین امنیتی نو در غرب آسیا

تعریف امنیت در غرب آسیا دیگر توسط قدرت های آتلانتیک دیکته نمی شود؛ بلکه توسط بازیگران منطقه ای، با ابزارهای بومی و با وجود محاصره و جنگ، بازتعریف می شود. دوران کنترل بی چون و چرای مسیرهای تجاری و تصمیم های یک جانبه برای جنگ رو به پایان است. صنعا صرفاً یک نیرو برای زمان جنگ نیست؛ بلکه فعالانه در حال نگارش چارچوبی نو برای



زنگ خطر برای پایین دست نیل سد سازی اتیوپی و خطر امنیت آبی برای سودان و مصر

FT



آنا کاسکاو، مشاور مستقل و متخصص مسائل نیل، می گوید: «در طول آب گیری مخزن سد، هیچ تأثیر نامطلوبی در پایین دست مشاهده نشده است، اما اگر در آینده خشکسالی های شدید یا طولانی رخ دهد، تأثیرات آن قطعاً می تواند پدیدار شود. این تأثیرات تنها با یک توافق همکاری که مورد قبول همه طرف ها باشد، می تواند به حداقل برسد.»

اتیوپی افتتاح پروژه غول آسای برق آبی را جشن می گیرد، در حالی که سودان و مصر از تهدید امنیت آبی خود هشدار می دهند. در حالی که روز سه شنبه اتیوپی برای افتتاح رسمی بزرگ ترین سد برق آبی آفریقا بر روی رودخانه نیل آبی، خود را برای جشنی بزرگ و یک نقطه عطف در توسعه زیرساختی آماده می کند، برای سودان و مصر در پایین دست رود، این رویداد هیچ دلیلی برای شادمانی ندارد. پس از سال ها مذاکرات ناکام، هر دو کشور پایین دست هشدار داده اند که در غیاب توافقی بر سر چگونگی مدیریت جریان آب پس از بهره برداری کامل از «سد بزرگ رنسانس اتیوپی» (GERD)، عواقب وخیمی در انتظار خواهد بود.

ساخت این سد به شور ملی گرایانه در مصر که تقریباً برای تمام نیازهای آبی خود به نیل وابسته است و همچنین در اتیوپی که استفاده از این رود را حق حاکمیتی خود می داند و شهروندان از طریق کمک های مردمی در تأمین مالی آن مشارکت داشته اند، دامن زده است. به گفته وزارت خارجه در آدیس آبابا، جشن های افتتاح این سد با ظرفیت ۵۱۵۰ مگاوات که ساخت آن ۱۴ سال به طول انجامیده، در سراسر اتیوپی برگزار خواهد شد. دولت اتیوپی همچنین امیدوار است که سران کشورهای آفریقایی که برای یک نشست اقلیمی در آدیس آبابا حضور دارند، در مراسم افتتاحیه در محل سد نیز شرکت کنند.

نیات گتاچو، سخنگوی وزارت خارجه اتیوپی، گفت: «برای اتیوپی ها، این جشن، برآورده ساختن آرزوی چند نسل است... که برای بهره برداری از این منبع طبیعی در مسیر توسعه محقق می شود». رود نیل آبی که از اتیوپی سرچشمه می گیرد و در خارطوم، پایتخت سودان، به نیل سفید می پیوندد و سپس به سوی مصر روانه می شود، ۸۵ درصد از آب های رودخانه نیل را تأمین می کند.

گتاچو افزود که این سد، علاوه بر فراهم کردن دسترسی به برق برای نزدیک به نیمی از جمعیت ۱۲۰ میلیونی اتیوپی که بدون برق زندگی می کنند، مزایایی برای کشورهای پایین دست در قالب کنترل سیلاب و

قراردادهای خرید برق به همراه خواهد داشت. «نکته اصلی این است که ما پیش بینی نمی کنیم مصر یا سودان با کمبود آب مواجه شوند. از نظر ما، این یک سد اتیوپیایی نیست؛ یک سد منطقه ای با آرمان های جمعی است.»

اما هفته گذشته سودان و مصر در بیانیه ای مشترک تکرار کردند که «سدرنسانس» «قانون بین المللی انقض کرده و عواقب وخیمی برای دو کشور پایین دست به همراه خواهد داشت». آن ها با اشاره به نگرانی های جدی ناشی از اقدامات یک جانبه اتیوپی در پر کردن و بهره برداری از سد، آن را تهدیدی مستمر برای امنیت آبی در شرق نیل توصیف کردند.

مصر، کشوری با ۱۱۰ میلیون نفر جمعیت، برای نیازهای کشاورزی و دیگر مصارف آبی خود کاملاً به نیل وابسته است و اکنون درمی یابد که آنچه سهم مشروع خود از آب می دانسته، ممکن است با تحولات بالادست به خطر افتد. موضع مصر و سودان بر معاهده دوجانبه ای استوار است که در سال ۱۹۵۹ برای تنظیم استفاده از منابع نیل بین دو کشور امضا شد. اتیوپی این معاهده را که دیگر کشورهای حوضه آبریز را در نظر نگرفته، منسوخ می خواند و حمایت بوروندی، رواندا، کنیا، سودان جنوبی و اوگاندا را به دست آورده است. این کشورها در توافق نامه چارچوب همکاری حوضه رود نیل که در اکتبر ۲۰۲۴ اجرا شد، به اتیوپی پیوسته اند.

مصر مدعی است که اتیوپی پیوسته تلاش ها برای دستیابی به یک توافق الزام آور را ناکام گذاشته است؛ توافقی که تضمین کند مقادیر مشخصی از آب در طول خشکسالی های طولانی یا شدید از سد راه سازی شود، یعنی زمانی که اتیوپی ممکن است بخواهد سطح آب مخزن را برای تولید برق آبی بالا نگه دارد. این سد در دوره آب گیری خود به تدریج تولید برق را افزایش داده و شش توربین از ۱۳ توربین آن هم اکنون فعال است. به گفته وزارت خارجه در آدیس آبابا، روز سه شنبه تمام آن ها به کار گرفته خواهند شد.

آنا کاسکاو، مشاور مستقل و متخصص مسائل نیل، می گوید: «در طول آب گیری مخزن سد، هیچ تأثیر نامطلوبی در پایین دست مشاهده نشده است، اما اگر در آینده خشکسالی های شدید یا طولانی رخ دهد، تأثیرات آن قطعاً می تواند پدیدار شود. این تأثیرات تنها با یک توافق همکاری که مورد قبول همه طرف ها باشد، می تواند به حداقل برسد.»

در حال حاضر، همکاری های فنی بین اتیوپی و سودان که سدی قدیمی تر، ساخته شده در سال ۱۹۶۶، در فاصله تنها ۷۰ مایلی پایین دست سد رنسانس دارد، در جریان است. گتاچو گفت که اتیوپی خواهان رویکردی مبتنی بر همکاری با سودان و مصر است و همچنان برای دستیابی به توافق بر سر چگونگی مدیریت جریان آب که آن را یک منبع مشترک می داند، آماده است.

عاشقانه‌های جدید جنوب آسیا هم‌گرایی پاکستان و آمریکا می‌تواند بازی پرسود ترامپ باشد

Foreign Affairs

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، را برای هند به ارمنستان آورده است. ترامپ با استناد به تداوم خریدهای نفت روسیه توسط هند، در ماه آگوست تعرفه‌ها بر واردات از این کشور را به ۵۰ درصد افزایش داد که بالاترین نرخ وضع شده بر یک کشور است. کار زمانی از این هم بدتر شد که دهلی‌نو با نشان دادن قصد خود برای تقویت روابط با پکن واکنش نشان داد و نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، برای دیدارهایی بسیار علنی و دوستانه با شی جین‌پینگ، رهبر چین، و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، به چین سفر کرد.

هم‌زمان، روابط میان ایالات متحده و همسایه و رقیب هند، پاکستان، شاهد افزایش صمیمیت شگفت‌انگیزی بوده است. ترامپ از زمان بازگشت به کاخ سفید در ژانویه، به ارتش پاکستان روی خوش نشان داده است. در ماه مارس، او پاکستان را برای دستگیری یک عامل داعش که مظنون به دست داشتن در بمب‌گذاری ۲۰۲۱ کابل و کشته شدن ۱۳ سرباز آمریکایی بود، ستود. سپس در ماه می، مدعی شد که به یک درگیری نظامی چهارروزه میان هند و پاکستان که خطر تشدید وخیمی داشت، پایان داده است. ترامپ اعلام کرد: «ما جلوی یک درگیری هسته‌ای را گرفتیم. فکر می‌کنم می‌توانست یک جنگ هسته‌ای بد باشد.» او از آن زمان بارها مدعی جلوگیری از یک فاجعه شده است؛ مقامات پاکستانی حتی او را برای جایزه صلح نوبل نامزد کردند. هند، که تلاش‌های بیرونی برای میانجی‌گری در منازعاتش با پاکستان را رد می‌کند، وقوع هرگونه مداخله‌ای را انکار کرده است. به گزارش نیویورک تایمز، ترامپ در ماه ژوئن از مودی خواست تا هم‌صدا با رهبران پاکستان، او را برای جایزه نوبل نامزد کند. مودی نپذیرفت و از آن زمان آن دو با هم صحبت نکرده‌اند.

در طول تابستان، ترامپ به پاکستان روی آورد. او در ماه ژوئن میزبان عاصم منیر، فرمانده ارتش پاکستان، در

سیاست واشنگتن در جنوب آسیا سرگردان است. تقریباً از آغاز قرن، رهبران آمریکا به هند به چشم وزننه تعادلی دموکراتیک در برابر چین نگریسته و کوشیده‌اند دهلی‌نو را در رقابتی گسترده‌تر با پکن جای دهند. هم‌زمان، مقامات آمریکایی از پاکستان (متحد پیشین جنگ سرد) سرخورده شده و اسلام‌آباد را در مبارزه با تروریسم منطقه‌ای شریکی غیرقابل اعتماد می‌بینند. آنها همچنین از نزدیکی فزاینده پاکستان به چین، که به منبعی کلیدی برای سرمایه‌گذاری زیرساختی و تجهیزات نظامی اسلام‌آباد بدل شده، ناخشنودند.

ایالات متحده روی هند حساب باز کرد، اما این حساب بازکردن نتیجه نداد. پس از دو دهه، هند همچنان نمی‌خواهد و نمی‌تواند خود را کاملاً با ترجیحات آمریکا در منطقه و فراتر از آن همسو کند. امسال، روابط دو کشور رو به سستی نهاد. سودای آرمان‌گرایی دهلی‌نو برای «چندجانبه‌گرایی» در نظام بین‌الملل، واشنگتن را رنجانده و اکنون خشم



اقدامی که عملاً معامله را متوقف ساخت، با وجود آنکه ایالات متحده در ابتدا با این معامله به علت کمک این جنگنده ها به پاکستان در حمایت از کارزار ضد تروریستی آمریکا در افغانستان موافقت کرده بود.

با وجود همه این تلاش ها، سیاست گذاران آمریکایی باید از نتایج نگران باشند. اخیراً در یکی از مقاله های «فارن افرز»، اشلی تلیس، پژوهشگر و مقام سابق آمریکایی، به درستی بر دل مشغولی هند به چند جانبه گرایی جهانی تأکید کرد که به انتخاب های سیاست خارجی مغایر با ترجیحات آمریکا می انجامد. برای نمونه، هند در قبال تهاجم ۲۰۲۲ روسیه به اوکراین موضعی تقریباً بی طرف اتخاذ کرد و در تلاش های برخی کشورهای غیر غربی برای فاصله گرفتن از تجارت با دلار آمریکا مشارکت داشته است. این واگرایی ها تصادفی نیستند؛ آنها از تعهد دیرینه هند به آنچه «خودمختاری راهبردی» در سیاست خارجی می داند، نشأت می گیرند. این موضع بعید است تغییر کند، به ویژه با توجه به مقاومت هند در برابر تلاش های اخیر دولت ترامپ برای اعمال فشار بر روابط دهلی نو با مسکو. با این حال، این شکاف فزاینده با ایالات متحده برای آرزوی بلندمدت هند برای مقابله با چین خوشایند نیست. با وجود خیزش اقتصادی چشمگیر هند در دهه های اخیر، این کشور همچنان بسیار ضعیف تر از چین باقی مانده و خواهد ماند و قادر به مقابله واقعی با همسایه شمالی خود به تنهایی نیست.

اما هند تنها کشوری در جنوب آسیا نیست که می تواند به پیشبرد منافع آمریکا در منطقه کمک کند. بی تردید، پاکستان و ایالات متحده در دهه های اخیر رابطه ای عجیب داشته اند: اسلام آباد به طور دوره ای از متحدترین متحدان به مواجهه با تحریم های تنبیهی آمریکا نوسان داشته است. ماهیت نامنسجم این شراکت در سال های پس از حملات ۱۱ سپتامبر آشکارتر بود. پاکستان به عنوان یک متحد خط مقدم در کارزار نظامی آمریکا در افغانستان عمل می کرد، در حالی که ایالات متحده آن را به حمایت از شورش طالبان علیه دولت افغانستان در کابل متهم می کرد. اسلام آباد نیز به نوبه خود، سیاست آمریکا در حمایت از دولت نامحبوب افغانستان را غیر عملی و دور از موفقیت می دید. همچنین احساس می کرد که حمایت از ایالات متحده در این تلاش، در نهایت به دولتی در کابل منجر خواهد شد که با هند همسو و علیه پاکستان است. به نظر می رسید ایالات متحده تنها از منظر وضعیت افغانستان به پاکستان اهمیت می دهد، حتی در حالی که به هند در گسترش نفوذش در منطقه کمک می کرد. شراکت آمریکا و پاکستان در افغانستان بی اعتمادی متقابل عظیمی ایجاد کرد و پاکستان را در واشنگتن بسیار نامحبوب ساخت؛ به ویژه پس از کشف پناهگاه اسامه بن لادن، رهبر القاعده، در شهر ایت آباد پاکستان در سال ۲۰۱۱ که به یورش آمریکا و مرگ او انجامید. این شرایط دشوار سرانجام با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان در سال ۲۰۲۱ به پایان رسید. پس از سقوط کابل و با وجود کمک کامل پاکستان در تخلیه پرسنل نظامی و غیرنظامی آمریکا و دیگر کشورهای غربی از افغانستان، جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، فوراً به دنبال قطع تعامل راهبردی با پاکستان رفت، روابط را به تعاملات سطح متوسط در وزارت خارجه و کاخ سفید تنزل داد و به همتای پاکستانی خود، عمران خان، نخست وزیر وقت، بی اعتنائی کرد.

اما پس از چهار سال بی علاقه نسی در واشنگتن، رابطه بین پاکستان و ایالات متحده شروع به چرخش در جهت دیگر کرده است. ترامپ که از نقش خود در پایان دادن به درگیری های بین هند و پاکستان در ماه می انرژی گرفته بود، ریاست مجموعه ای از تعاملات را بر عهده داشته که مهم ترین آن ها دیدار ناهار بی سابقه او با منیر، فرمانده ارتش پاکستان، در ماه ژوئن بود. هم زمان، ترامپ موضعی سخت گیرانه تر در قبال هند اتخاذ کرد و شریکی را که ایالات متحده مدت ها با سخاوت بیشتری با آن رفتار کرده بود، تحت فشار قرار داده است.

کاخ سفید بود. و در ماه ژوئیه، با اسلام آباد توافق منعقد کرد که نرخ تعرفه را در سطح نسبتاً پایین ۱۹ درصد نگه می داشت، در ازای آنکه به شرکت های آمریکایی حق اکتشاف ذخایر دست نخورده نفت در پاکستان داده شود. مقامات پاکستانی و آمریکایی همچنین در حال گفت و گو درباره سرمایه گذاری های مشترک در حوزه رمزارز و استخراج مواد معدنی حیاتی بوده اند.

در نگاهی کلان تر، این آب شدن یخ روابط آمریکا و پاکستان در دوره ترامپ، برای سیاست واشنگتن در جنوب آسیا خوش یمن است. تمرکز کوتاه بینانه آمریکا بر هند و حمایت از آن، تنها به این توفیق رسیده که بسیاری از همسایگان هند، از جمله پاکستان، را به چین نزدیک تر کند. زمان آن رسیده که واشنگتن تعهدات خود را در منطقه بازتنظیم کند. بدون کنار گذاشتن شراکت با هند، می تواند رابطه ای نزدیک تر با پاکستان برقرار و راه هایی برای همکاری سازنده با چین در جنوب آسیا بیابد، به ویژه با همکاری در بهبود اتصال منطقه ای. این امر به ایالات متحده راهی برای «همزیستی عمل گرایانه» با چین در منطقه ارائه می دهد، به جای آنکه اجازه دهد جنوب آسیا به میدان نبرد نیابتی برای رقابت قدرت های بزرگ بدل شود. سیاست کنونی آمریکا، با تمایل به سوی هند، گسل های جنوب آسیا را عمیق تر خواهد کرد. این سیاست نه تنها احتمال درگیری بین هند و پاکستان را بیشتر می کند، بلکه مانع از همکاری ایالات متحده با پاکستان برای دستیابی به هدف راهبردی مشترکشان یعنی مبارزه با تروریسم می شود.

انتخاب اشتباه

حساب بازکردن راهبردی واشنگتن روی دهلی نو اهداف متعددی داشت، اما هیچ کدام مهم تر از کمک به قرارداد هند در موقعیتی برای مقابله با چین نبود. هر دولت آمریکا از زمان بیل کلینتون، به هند از سر رقابت ژئوپلیتیک بزرگ تر با چین نگرسته است.

واشنگتن با قراردادهای بزرگ اقتصادی، دفاعی و فناوری به دهلی نو روی خوش نشان داده و هم زمان اصرار ورزیده که در راستای منافع امنیت ملی آمریکاست که ظهور هند به عنوان آنچه مقامات آمریکایی «تأمین کننده خالص امنیت» در منطقه وسیع تر اقیانوس هند می نامند، تسهیل شود. برای تقویت هند، ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ یک توافق هسته ای غیرنظامی بی سابقه با دهلی نو منعقد کرد (با وجود آنکه هند هرگز پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را امضا نکرده است) و اخیراً نیز با وجود سرمایه گذاری هند در بندر چابهار ایران، خرید نفت ایران و تهیه سامانه های موشکی زمین به هوای اس-۴۰۰ روسیه، از اعمال تحریم بر این کشور چشم پوشی کرد. واشنگتن همچنین از حامیان سرسخت تلاش هند برای کسب کرسی دائم در شورای امنیت سازمان ملل بوده است.

در مرکز این رویکرد، این باور آمریکایی نهفته بود که هند به همسویی با منافع منطقه ای ایالات متحده، به ویژه در زمینه مهار چین، متعهد خواهد بود. واشنگتن با این باور، به تدریج رابطه خود با هند را از پیوندهایش با دیگر کشورهای مهم منطقه، از جمله پاکستان، جدا کرد. با افزایش تعامل آمریکا با هند، دیدارهای مقامات ارشد آمریکایی با همتایانشان از دیگر کشورهای جنوب آسیا کمتر شد. واشنگتن همچنین به نگرانی های هند درباره حمایت نظامی آمریکا از پاکستان پاسخ داد. در سال ۲۰۱۶، کنگره آمریکا یارانه های خرید هشت فروند جنگنده اف-۱۶ توسط پاکستان را حذف کرد؛



با وجود همه این تلاش ها، سیاست گذاران آمریکایی باید از نتایج نگران باشند. اخیراً در یکی از مقاله های «فارن افرز»، اشلی تلیس، پژوهشگر و مقام سابق آمریکایی، به درستی بر دل مشغولی هند به چند جانبه گرایی جهانی تأکید کرد که به انتخاب های سیاست خارجی مغایر با ترجیحات آمریکا می انجامد. برای نمونه، هند در قبال تهاجم ۲۰۲۲ روسیه به اوکراین موضعی تقریباً بی طرف اتخاذ کرد و در تلاش های برخی کشورهای غیر غربی برای فاصله گرفتن از تجارت با دلار آمریکا مشارکت داشته است. این واگرایی ها تصادفی نیستند؛ آنها از تعهد دیرینه هند به آنچه «خودمختاری راهبردی» در سیاست خارجی می داند، نشأت می گیرند.

مفروضات نادرست

این تغییر نشان می‌دهد که در دوره ترامپ، سیاست‌گذاران آمریکایی شروع به تفکری متفاوت درباره منطقه کرده‌اند. در بیشتر از ۲۰ سال گذشته، مقامات آمریکایی از روابط ناکارآمد اسلام‌آباد با دهلی‌نو، نزدیکی آن به پکن و تعهدات ضدتروریستی پر فراز و نشیبش نگران بوده‌اند. مقامات آمریکایی این مواضع را با منافع خود واشنگتن در تضاد می‌دیدند. با این حال، ایالات متحده تحولات جنوب آسیا را اشتباه درک کرده است. نخست، مقامات آمریکایی فرض کردند که هند بدون توجه به روابطش با پاکستان، به صعود خود به عنوان یک قدرت بزرگ که قادر به رقابت با چین باشد، ادامه خواهد داد. دوم، آنها فکر می‌کردند که پاکستان ناگزیر به چین نزدیک خواهد شد. در نتیجه، واشنگتن باید در منازعات دهلی‌نو با اسلام‌آباد از آن حمایت کند تا با پکن مقابله نماید. و سوم، مقامات آمریکایی که از حمایت پاکستان از شبه نظامیان در افغانستان سرخورده بودند، معتقد بودند که دیگر هرگز نمی‌توان به پاکستان به عنوان یک متحد قابل اعتماد بلندمدت اعتماد کرد. هر یک از این مفروضات مانع اهداف سیاست آمریکا در جنوب آسیا شده است.

تصمیم ایالات متحده برای جدا کردن هند از تعاملاتش با پاکستان و دیگر کشورهای جنوب آسیا، دهلی‌نو را راضی کرد. هند معتقد بود که روابطش با پاکستان دوجانبه است و نیازی به میانجی‌گری قدرتهای خارجی یا نهادهای بین المللی ندارد. ایالات متحده نه تنها موضع هند را پذیرفت و مداخله خود را به لحظات بحرانی برای جلوگیری از جنگ هسته‌ای محدود کرد (همانطور که در بحران ۲۰۱۹ و دوباره امسال انجام داد) بلکه پاکستان را در چندین جبهه تحت فشار قرار داد. این شامل مسدود کردن خریدهای نظامی متعدد پاکستان و کاهش کمک‌های اقتصادی به این کشور در سال‌های اخیر بود. اگرچه بسیاری از این تصمیم‌ها ناشی از سرخوردگی واشنگتن از اقدامات پاکستان در افغانستان بود، اما با هدف هند برای ضعیف و منزوی نگه داشتن پاکستان کاملاً همسویی داشت. فرض ذاتی واشنگتن، که البته نادرست از آب درآمد، این بود که هند می‌تواند با وجود اختلافاتش با پاکستان، با سرعت مطلوب به پیشروی خود ادامه دهد.

در واقع، حمایت واشنگتن از هند تنها تصمیم‌گیرندگان هند، به‌ویژه دولت کنونی تحت رهبری مودی، را برای پیگیری سیاستی تهاجمی‌تر در قبال پاکستان جسورتر کرد. این حمایت، هند را تشویق کرد تا ریسک‌های بیشتری نسبت به گذشته بپذیرد. در بحران‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۵، ارتش هند به اهدافی در عمق خاک پاکستان حمله کرد. از سال ۲۰۲۰، طبق گزارش‌های خبری مختلف، عوامل هندی ۲۰ نفر را در داخل پاکستان ترور کرده‌اند. اقدامات نظامی تهاجمی هند باعث شده است که پاکستان به دنبال نزدیکی بیشتر به چین باشد، به‌ویژه با تهیه تجهیزات و فناوری نظامی چینی. درگیری‌های بین هند و پاکستان در ماه مه پیامدهای این سیاست را آشکار کرد. هند نتوانست از نظر نظامی بر پاکستان غلبه کند، زیرا نیروهای پاکستانی فناوری‌های داخلی، چینی و غربی را ترکیب کرده و با سرنگون کردن چندین جت، موفق به عقب راندن نیروی هوایی هند شدند. این همان ارتش پاکستانی است که در طول جنگ سرد تقریباً به‌طور کامل به فناوری غربی وابسته بود. امروز، ۸۰ درصد از واردات تسلیحات جدید پاکستان از چین تأمین می‌شود که نتیجه ناامیدی پاکستان از عدم تقارن قدرت فزاینده با هند مورد حمایت آمریکا

و اعمال محدودیت بر صادرات تسلیحات به پاکستان توسط کشورهای غربی در دهه‌های اخیر بود.

اگرچه بحران به پایان رسیده است (مودی به طرز معناداری آتش‌بس را صرفاً یک وقفه توصیف کرد)، جنوب آسیا همچنان بر لبه پرتگاه قرار دارد. از دیدگاه آمریکا، نگران‌کننده است که هند به صرف توجه و انرژی قابل توجهی بر رقابت خود با پاکستان ادامه خواهد داد. عملکرد نظامی پاکستان در ماه می، درون ارتش هند به بازنگری جدی و به احتمال زیاد هزینه‌های بیشتر منجر خواهد شد. دهلی‌نو همچنین از چشم‌انداز یک جنگ دو جبهه‌ای با چین و پاکستان که برای آن آمادگی خوبی ندارد، می‌ترسد. رسیدگی به چنین نگرانی‌هایی ارتش هند را تحت فشار قرار خواهد داد، خزانه‌های هند را بیشتر خالی خواهد کرد و مانع توسعه توانمندی‌های دریایی هند در اقیانوس هند و آرام خواهد شد.

آرزوهای هند برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ نیز با گره خوردن روابط دولت با پاکستان به سیاست داخلی هند، با مانع روبه‌رو شده است. رهبران هند و رسانه‌های جنگ‌طلب این کشور دائماً لفاظی‌های خصمانه ضد پاکستانی را ترویج می‌کنند، در نمایشی از قدرت‌نمایی تهاجمی که برای جلب نظر مخاطبان داخلی طراحی شده است. و با این حال، این دل‌مشغولی به پاکستان، تمرکز بر سیاست‌ها و راهبردهای لازم برای کاهش شکاف نظامی و اقتصادی هند با چین را منحرف می‌سازد. رابطه از هم گسیخته با پاکستان هزینه‌های اقتصادی نیز دارد. هند می‌توانست از طریق پاکستان به افغانستان و آسیای میانه دسترسی بیشتری پیدا کند و رشد خود را به‌تدریج تأمین کند اما در عوض، سیاست خصومت را انتخاب می‌کند.

تا زمانی که هند درگیر رابطه‌ای بحران‌خیز با پاکستان باقی بماند، دو طرف به وسواس نسبت به یکدیگر ادامه می‌دهند و منابع گران‌بهایی را در تلاش برای پیشی گرفتن از یکدیگر هدر خواهند داد. تلاش‌های آمریکا برای تقویت هند، نتیجه نامطلوبی را به همراه خواهد داشت: اسلام‌آباد را نسبت به نیات واشنگتن در منطقه بدگمان نگه می‌دارد و در عین حال کمک چندانی به هند نمی‌کند تا از پاکستان پیشی بگیرد و به جای آن بر چین تمرکز کند. برای فرار از این دینامیک نامطلوب، ترامپ باید این رقابت جنوب آسیایی را تشویق کند تا با هدف حل و فصل اختلافات برجسته‌ای که در وهله اول بحرانی نظامی را برانگیخته است، از جمله اختلافات بر سر حوادث تروریستی، سرزمین مورد مناقشه کشمیر و مسئله آب (به دنبال تهدیدهای هند برای کنار گذاشتن معاهده‌ای که از دهه ۱۹۶۰ توزیع آب بین دو همسایه جنوب آسیایی را تنظیم کرده است)، وارد گفت‌وگو شوند. بی‌میلی هند برای آغاز چنین فرایند دیپلماتیکی، چه با میانجی‌گری خارجی و چه صرفاً به‌صورت دوجانبه، در تضاد با منافع آمریکاست.

همزیستی، نه رقابت

پاکستان با نزدیک شدن به چین، از جمله با خرید تسلیحات چینی و کسب سرمایه‌گذاری قابل توجه چینی در پروژه‌های زیرساختی، برخی را در واشنگتن رنجانده است. چنین اقداماتی به نظر می‌رسد تأیید می‌کند که اسلام‌آباد انتخاب کرده است تا به مدار پکن بلغزد. در نتیجه، بسیاری از مقامات آمریکایی عاقلانه دانسته‌اند که بر حساب بازکردن خود روی هند پافشاری کرده و پاکستان را نادیده بگیرند. اما این رویکرد نشان‌دهنده خوانش نادرست از موضع پاکستان است.

بی‌تردید، پاکستان برای رابطه اقتصادی و راهبردی خود با چین ارزش زیادی قائل است و اگر با یک انتخاب صرفاً دوتایی بین واشنگتن و پکن روبه‌رو شود، احتمالاً اکنون به شدت به نفع چین متمایل خواهد شد. اما با زحمت فراوان به مقامات آمریکایی و چینی نشان داده است که نمی‌خواهد در چنین موقعیتی قرار گیرد. در سال ۲۰۲۲، پاکستان نخستین سند سیاست امنیت ملی خود را منتشر کرد که در آن اصرار شده بود پاکستان باید در برابر پیوستن به اردوگاه‌های ژئوپلیتیک مقاومت کند.



ایالات متحده تحولات جنوب آسیا را اشتباه درک کرده است. نخست، مقامات آمریکایی فرض کردند که هند بدون توجه به روابطش با پاکستان، به صعود خود به عنوان یک قدرت بزرگ که قادر به رقابت با چین باشد، ادامه خواهد داد. دوم، آنها فکر می‌کردند که پاکستان ناگزیر به چین نزدیک خواهد شد. در نتیجه، واشنگتن باید در منازعات دهلی‌نو با اسلام‌آباد از آن حمایت کند تا با پکن مقابله نماید. و سوم، مقامات آمریکایی که از حمایت پاکستان از شبه نظامیان در افغانستان سرخورده بودند، معتقد بودند که دیگر هرگز نمی‌توان به پاکستان به عنوان یک متحد قابل اعتماد بلندمدت اعتماد کرد.



**ذخایر عظیم مواد معدنی
حیاتی پاکستان نیز باید
توجه آمریکا را جلب کند.
ایالات متحده پیش از این
به معدن «ریکو دیک» که
برخی از بزرگترین ذخایر
توسعه نیافته مس و طلا
جهان را در خود جای داده
است، ابراز علاقه کرده است.
شرکت های چینی نیز در
پروژه های مختلفی در این
منطقه سرمایه گذاری کرده
و به حمایت از عملیات در
ریکو دیک، که در استان نآرام
بلوچستان پاکستان در مرز
افغانستان واقع شده است،
علاقه مند هستند.**

اسلام آباد از آن زمان بر این مسیر مانده و تلاش کرده است روابط خود با واشنگتن را ترمیم کند. به همین دلیل است که رهبران پاکستانی با اشتیاق به گشایش ترامپ در اوایل امسال پاسخ دادند. موضع پاکستان از ضرورت محض زاده شده است. اقتصاد این کشور برای فاصله گرفتن از هر یک از دو کشور، بیش از حد به چین و ایالات متحده وابسته است. علاوه بر این، اگرچه گرم شدن روابط آمریکا با هند در چند دهه گذشته وابستگی پاکستان به چین را افزایش داده است، اما اسلام آباد همچنان برای حمایت مالی ضروری از طریق نهادهای چندجانبه، به ویژه صندوق بین المللی پول، برای تقویت اقتصاد ضعیف خود، روی حسن نیت آمریکا حساب می کند.

در حقیقت، رابطه پاکستان با چین نباید ایالات متحده را تهدید کند، بلکه باید فرصتی برای آن فراهم آورد. مقامات پاکستانی با نوستالژی از نقش کشورشان در سامان دهی گشایش اولیه بین واشنگتن و پکن در طول جنگ سرد یاد می کنند، زمانی که اسلام آباد سفر مخفیانه هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، به چین در سال ۱۹۷۱ را تسهیل کرد که راه را برای سفر رئیس جمهور ریچارد نیکسون پس از آن هموار ساخت. پاکستان می تواند دوباره نوعی «میانجی» در منطقه باشد و به ایالات متحده و چین کمک کند تا به تفاهم برسند.

برای نمونه، حوزه اتصال و زیرساخت های حمل و نقل را در نظر بگیرید. سرمایه گذاری چین در کریدور اقتصادی چین و پاکستان (CPEC)، یکی از ارکان اصلی برنامه زیرساختی جهانی چین موسوم به «کمربند و جاده»، ایالات متحده را از این جهت نگران کرده است که به چین جای پای در اقیانوس هند می دهد. پاکستان با درک نگرانی های آمریکا، اصرار ورزیده است که بندر آب های عمیق آن در گوادر که به عنوان خروجی CPEC به جهان در نظر گرفته شده است، یک تأسیسات کاملاً تجاری باقی خواهد ماند و کاربرد نظامی نخواهد داشت. پکن نیز به نوبه خود مراقب بوده است که پاکستان را مجبور به انتخاب بین چین و ایالات متحده نکند.

در زمینه مبارزه با تروریسم نیز، دو قدرت می توانند راه هایی برای همکاری در منطقه بیابند. هر دو همچنان بیشتر نگران گروه های شبه نظامی ای هستند که منافع مربوطه آنها را هدف قرار می دهند. موج کشتار شهروندان چینی در پاکستان در طول سال ها، که بسیاری از آنها را مقامات پاکستانی به حمایت هند متهم کرده اند، با واداشتن چین به درخواست مجوز برای استقرار پرسنل امنیتی خصوصی چینی در خاک پاکستان، مسائل را پیچیده تر کرده است. اسلام آباد تاکنون با هزینه رنجاندن پکن، در برابر این درخواست مقاومت کرده و از این می ترسد که چنین امتیازی تنها به سوءظن و خصومت در واشنگتن دامن زند. چشم انداز پاکستان برای منطقه، راه حلی برای جلوگیری از تعمیق بیشتر این گسل ها ارائه می دهد. سیاست امنیت ملی آن به دنبال تبدیل خاک پاکستان به یک چهارراه برای منافع اقتصادی آمریکا، چین و حتی هند است. چنین رویکردی، هرچند بلندپروازانه، می تواند نتیجه ای دگرگون کننده برای دو میلیارد نفری که در جنوب آسیا زندگی می کنند، به همراه داشته باشد.

عرصه اصلی که در آن رقابت قدرت های بزرگ می تواند به همکاری قدرت های بزرگ تبدیل شود، «اتصال» است. ناراحتی آمریکا از CPEC می تواند با سرمایه گذاری های موازی ایالات متحده در کریدورهای منطقه ای متقاطع که از زیرساخت های جاده ای، ریلی و دریایی یکسانی استفاده می کنند، تسکین یابد. ایالات متحده مدت ها است از هدف

اتصال بیشتر بین جنوب و آسیای میانه حمایت کرده است و دادن دسترسی بیشتر کشورهای آسیای میانه به بنادر پاکستان، وابستگی آنها به روسیه را کاهش می دهد. پاکستان منافع طبیعی در تضمین این خواهد داشت که خاکش به منطقه درگیری برای قدرت های بزرگ تبدیل نشود و چین و ایالات متحده را از عبور از خطوط قرمز یکدیگر (برای مثال، از طریق استقرار حضور امنیتی چین در گوادر یا حمایت آمریکا از ادعاهای هند مبنی بر غیرقانونی بودن CPEC به دلیل عبور از سرزمین مورد مناقشه و در نتیجه نقض حاکمیت هند) منع خواهد کرد. علاوه بر این، بهبود روابط بین هند و پاکستان به هند اجازه می دهد تا از کریدور زمینی پاکستان برای اتصال به آسیای میانه، یکی از منافع دیرینه دهلی نو، استفاده کند.

ذخایر عظیم مواد معدنی حیاتی پاکستان نیز باید توجه آمریکا را جلب کند. ایالات متحده پیش از این به معدن «ریکو دیک» که برخی از بزرگترین ذخایر توسعه نیافته مس و طلا جهان را در خود جای داده است، ابراز علاقه کرده است. شرکت های چینی نیز در پروژه های مختلفی در این منطقه سرمایه گذاری کرده و به حمایت از عملیات در ریکو دیک، که در استان نآرام بلوچستان پاکستان در مرز افغانستان واقع شده است، علاقه مند هستند. بلوچستان در سال های اخیر دستخوش تروریسم و شورش بوده است؛ کمک ترکیبی ایالات متحده و چین می تواند به پاکستان در تثبیت این استان و جلوگیری از خشونت کمک کند.

یک همزیستی عمل گرایانه بین دو قدرت بزرگ در جنوب آسیا ممکن است بهترین نتیجه ای باشد که ایالات متحده می تواند با توجه به محدودیت های هند به عنوان یک شریک و به عنوان یک وزنه تعادل در برابر چین، به دست آورد. در حین بررسی این آینده، واشنگتن و اسلام آباد خوب است که از همان ابتدا انتظارات واقع بینانه ای را تعیین کنند. پاکستان باید برای ایالات متحده روشن کند که واقعیت های اقتصادی کنونی آن اجازه نمی دهد بین پکن و واشنگتن یکی را انتخاب کند؛ بلکه به هر دو نیاز دارد. ایالات متحده باید بپذیرد که چین یک شریک حیاتی برای پاکستان باقی خواهد ماند و در واقع، تلاش برای دور کردن پاکستان از چین تنها نتیجه معکوس خواهد داشت. و پاکستان باید بپذیرد که هند، صرف نظر از اختلافات کنونی شان، یک شریک مهم برای آمریکا باقی خواهد ماند. بی تردید، چنین بازتنظیمی در روابط آمریکا و پاکستان، انحراف قابل توجهی از رویکرد واشنگتن در سال های اخیر است. اما تمایل ترامپ به برهم زدن میز بازی ممکن است در این زمینه مفید واقع شود. در نهایت، اگر ایالات متحده انتخاب کند که به سیاست کنونی خود با محوریت هند پایبند بماند، ممکن است در سال های آینده نه تنها پاکستان، بلکه کل جنوب آسیا را از دست بدهد.

پرونده آمریکا

جی دی ونس چهره جوان و نه چندان آشنای سیاست آمریکا، در حدود یک سال اخیر و به لطف ترامپ، اکنون به یک بازیگر سیاسی مهم در ایالات متحده تبدیل شده است. عملکردش در مقام معاون اول رئیس جمهور، در کنار سوابق فعالیت فناورانه او در سیلیکون ولی و پیشینه نظامی و دانشگاهی اش، از وی شخصیتی محبوب در میان جمهوری خواهان و طیف ماگاساخته است. به نحوی که در نظرسنجی های اخیر، رتبه اول را در میان جمهوری خواهان برای نامزدی در دوره آتی ریاست جمهوری کسب کرده است. در این پرونده تحلیل های مختلفی از جایگاه فعلی او در دولت و چشم انداز آن ارائه کرده ایم. همچنین یک سخنرانی مهم از او پیرامون لزوم احیای صنایع نوآورانه را ترجمه کرده ایم. در مطلب اول این پرونده نیز به مناسبت تغییر نام وزارت دفاع آمریکا به وزارت جنگ، این موضوع را مورد بررسی قرار داده ایم.





از دفاع تا جنگ زبان نظم جهانی در حال تغییر است

Geopolitical Monitor

مأموریت‌های حفظ صلح و مداخلات بشردوستانه در مرکز توجه قرار گرفتند. سیاست خارجی آمریکا بر مفاهیمی مانند امنیت جهانی، حقوق بشر و ثبات متمرکز بود و اغلب فرض بر این بود که جنگ آشکار بین کشورها تهدیدی رو به زوال است. اما این یک خوش بینی خام بود. سال‌های پس از جنگ سرد، صلح ابدی به ارمغان نیاورد. درگیری‌ها در نقاط مختلف جهان همچنان شعله‌ور می‌شدند و دولت-ملت‌ها علی‌رغم لفاظی‌های امیدوارانه، همچنان با منطق قدرت و منافع ملی هدایت می‌شدند. ایالات متحده در غیاب یک رقیب آشکار، همچنان خود را درگیر مداخلات نظامی می‌دید (مانند جنگ خلیج فارس و درگیری‌های بالکان) و سرانجام دشمنان جدیدی مانند تروریسم جهانی را برای توجیه وضعیت امنیتی خود شناسایی کرد. در واقع در دوران تک‌قطبی، واژگان بر امنیت و حفظ صلح تأکید داشتند، اما واقعیت زیربنایی توسل به زور در روابط بین‌الملل هرگز از بین نرفت. اصطلاح «امنیت» به روی صحنه آمد و جهان درباره امنیت مشارکتی و سواد صلح صحبت می‌کرد، اما این صرفاً لایه‌ای ظاهری بر روی تنش‌های ژئوپلیتیکی پایدار بود.

بازگشت جنگ در نظم جهانی در حال تغییر

امروزه فضای ژئوپلیتیکی جهان رو به تاریکی است و جنگ بار دیگر در کانون توجه قرار گرفته است. چندین دهه پس از جنگ سرد، نظم بین‌المللی در حال گذر از یک تحول عمیق است که اغلب با دوران پراشوب بین دو جنگ جهانی مقایسه می‌شود. پویایی قدرت در حال تغییر است و توهم کوتاه‌مدت پس از جنگ سرد مبنی بر سلطه بی‌چون و چواری آمریکا از بین رفته است. جهانی چندقطبی یا حداقل رقابتی‌تر ظهور کرده و چشم‌انداز رقابت قدرت‌های بزرگ را دوباره به کانون توجه بازگردانده است. ظهور چالشگران جدید و احیای رقابت‌های قدیمی به این معناست که درگیری نظامی دیگر غیرقابل تصور تلقی نمی‌شود. به عنوان مثال، اقدامات اخیر روسیه در صحنه جهانی (مانند جنگ در اوکراین) و سایر درگیری‌های منطقه‌ای، این تصور را که جنگ یادگاری از قرن بیستم بود، در هم شکسته است. در واشنگتن تفکر استراتژیک به گونه‌ای تکامل یافته که آشکارا

ایده تغییر نام وزارت دفاع آمریکا به «وزارت جنگ» در واقع بازگشتی به نام‌گذاری اولیه است تا یک ابداع کاملاً جدید. ایالات متحده از زمان تأسیس کشور تا جنگ جهانی دوم، یک وزارت جنگ به رهبری وزیر جنگ داشت. اما پس از جنگ جهانی دوم، رهبران آمریکا آگاهانه از برچسب صریح جنگ فاصله گرفتند. در سال ۱۹۴۷، رئیس‌جمهور هری ترومن اصرار داشت که قدرت نظامی آمریکا باید به عنوان نیرویی برای صلح دیده شود و نه برای فتح. این یکی از دلایلی بود که نام قدیمی وزارت جنگ کنار گذاشته شد.

کنگره تحت قانون امنیت ملی سال ۱۹۴۷ ارتش را مجدداً سازماندهی کرد و در ابتدا آن را «بنیاد ملی نظامی» نامید. این نام سنگین (که به طور ناخواسته به صورت NME مخفف می‌شد و شبیه کلمه enemy به معنای دشمن به نظر می‌رسید) به سرعت در سال ۱۹۴۹ به نام اطمینان بخش‌تر «وزارت دفاع» تغییر یافت. این تغییر نام بازتاب‌دهنده روحیه دوران پس از جنگ جهانی دوم بود. نیروهای مسلح آمریکا قرار بود حافظان صلح و ثبات باشند و بخشی از نظم بین‌المللی جدیدی که هدفش جلوگیری از یک جنگ جهانی دیگر بود. تغییر از جنگ به دفاع به معنای تأکید بر بازدارندگی و امنیت جمعی، همسو با تأسیس سازمان ملل و ناتو به عنوان نهادهایی برای حفظ صلح بود. حتی در طول جنگ سرد، رهبران آمریکا اغلب از «صلح از طریق قدرت» سخن می‌گفتند و قابلیت‌های نظامی عظیمی (از جمله زرادخانه هسته‌ای) را ظاهراً برای بازدارندگی از جنگ و نه به راه انداختن آن، حفظ می‌کردند. به طور خلاصه در جهان پس از ۱۹۴۵ دفاع و بازدارندگی از نظر گفتمانی بر اشارات آشکار به جنگ افروزی اولویت داده شد.

دوران امنیت پس از جنگ سرد

با پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، ایالات متحده خود را بدون رقیبی هم‌تراز یافت. این لحظه تک‌قطبی کوتاه، سرآغاز صحبت‌های خوش‌بینانه از یک نظم جهانی لیبرال و مفهومی گسترده‌تر از امنیت جهانی شد. پیروزی دموکراسی لیبرال اعلام شد و برخی حتی استدلال کردند که ما به پایان تاریخ رسیده‌ایم و جنگ‌های بزرگ بین قدرت‌های بزرگ دیگر رخ نخواهد داد. به این ترتیب در دهه ۱۹۹۰ گفتمان بین‌المللی به سمت امنیت در معنای جامع آن تغییر جهت داد و ترتیبات امنیت جمعی،

رقابت با قدرت‌های هم‌تراز و امکان سناریوهای جنگ‌های بزرگ را به رسمیت می‌شناسد و این تغییری آشکار نسبت به دیدگاه متمرکز بر مبارزه با تروریسم در اوایل دهه ۲۰۰۰ است.

از ۵ سپتامبر ۲۰۲۵ این تغییر به صراحت اعلام شده است. رئیس‌جمهور دونالد ترامپ با امضای یک فرمان اجرایی رسماً نام وزارت دفاع را به وزارت جنگ تغییر داد. این دیگر یک پیشنهاد نمادین نیست بلکه اکنون یک واقعیت نهادینه شده است. حامیان استدلال می‌کنند که نام تاریخی «وزارت جنگ» به طور صریح‌تری مأموریت واقعی ارتش و واقعیت سخت تهدیدات امروزی را منتقل می‌کند. این تغییر، تعبیر ملایم «دفاع» را رد می‌کند و این واقعیت را به رسمیت می‌شناسد که آماده شدن برای جنگ و نه فقط بازدارندگی از آن، اکنون یک اولویت است.

با این وجود، خود این بحث نشان می‌دهد که چگونه روح امنیت جهانی تغییر کرده است. جهان در حال ورود به مرحله‌ای «هازی» تر است که یادآور اوایل جنگ سرد یا حتی ذهنیت پیش از جنگ جهانی دوم است؛ زمانی که درگیری میان قدرت‌های بزرگ یک نگرانی اصلی بود. برخی ناظران حتی شروع به اشاره به دوران ما به عنوان یک «بحران سی‌ساله» جدید کرده‌اند، که اشاره‌ای است به دهه‌های بی‌ثباتی که به جنگ جهانی دوم منتهی شد. امروزه هیچ قدرت واحدی نمی‌تواند صلح جهانی را تضمین کند و خطر یک درگیری نظامی در سراسر جهان اکنون به اندازه دهه ۱۹۳۰ جدی است. در چنین محیطی صحبت از جنگ، به جای امنیت گسترده، به خط مقدم گفتمان استراتژیک بازگشته است.

ظهور چین و آمادگی برای جنگ مدرن

یکی از محرک‌های اصلی این پارادایم امنیتی در حال تغییر، ظهور چین است. پس از دهه‌ها



نام تاریخی «وزارت جنگ» به طور صریح تری مأموریت واقعی ارتش و واقعیت سخت تهدیدات امروزی را منتقل می کند. این تغییر، تعبیر ملایم «دفاع» را رد می کند و این واقعیت را به رسمیت می شناسد که آماده شدن برای جنگ و نه فقط بازدارندگی از آن، اکنون یک اولویت است.

هژمونی آمریکا صعود سریع چین به عنوان یک قدرت اقتصادی و نظامی، اساساً توازن قدرت جهانی را تغییر می دهد. این بازگشت چین به جایگاه قدرت بزرگ، اغلب به عنوان مهم ترین عامل در بازگرداندن جنگ به محاسبات استراتژیک ذکر می شود. در دو دهه گذشته چین به موازات رشد اقتصادی خود، قابلیت های نظامی خود را به طور چشمگیری گسترش داده است. هزینه های دفاعی آن از حدود ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۲۴ افزایش یافته و چین را به دومین هزینه کننده نظامی جهان پس از ایالات متحده تبدیل کرده است. این سرمایه گذاری ها به برنامه های تسلیحاتی پیشرفته و قابلیت های نمایش قدرت منجر شده که در اواخر قرن بیستم برای چین غیرقابل تصور بود. پکن یک نوسازی بلندپروازانه نیروی دریایی را از جمله ساخت کشتی های جنگی پیشرفته و به خدمت گرفتن ناوهای هواپیمابر، آغاز کرده است. اکنون سه ناو هواپیمابر (که دو مورد از آن ها ساخت داخل هستند) در اختیار دارد و برنامه هایی برای حداقل چهار ناو در آینده نزدیک دارد. در یک اقدام تاریخی، چین اولین

پایگاه نظامی خارج از کشور خود را در جیبوتی در سال ۲۰۱۷ تأسیس کرد که نشان دهنده قصد آن برای عملیات در مقیاس جهانی است. هر یک از این گام ها بر تحول چین از یک قدرت منطقه ای به یک رقیب هم تراز که قادر به به چالش کشیدن برتری نظامی آمریکا در حوزه های کلیدی است، تأکید می کند.

رژه روز پیروزی چین در جنگ جهانی دوم (که دومین رژه نظامی بزرگی بود که چین برای گرامی داشت پایان جنگ جهانی دوم برگزار کرده) نمونه ای از این وضعیت جدید بود. این نمایش ۹۰ دقیقه ای که با حضور ده ها تن از رهبران جهان برگزار شد، به طور گسترده ای به عنوان ویرینی از قدرت نظامی رو به رشد چین و تلاشی برای تثبیت جایگاه خود به عنوان یک رهبر جهانی تلقی شد. رئیس جمهور شی جین پینگ در سخنرانی افتتاحیه این رژه، لحنی سرکش داشت. او چین را به عنوان ملتی «قوی و متکی به خود» که «از هیچ خشونت نمی ترسد» ستود و اعلام کرد که احیای ملی این کشور «توقف ناپذیر» است.

تصویرسازی ها و گفتارپردازی های آن رویداد گویا بود؛ پیامی روشن مبنی بر اینکه چین نه تنها جنگ های گذشته را به یاد می آورد، بلکه برای جنگ های احتمالی آینده نیز آماده می شود. در چنین پس زمینه ای، تصمیم واشنگتن برای بازگرداندن رسمی نام وزارت جنگ اهمیت بیشتری پیدا می کند. این تصمیم اذعان به این است که روابط آمریکا و چین با رقابت نظامی آشکار تعریف می شود تا امنیت مشارکتی.

بنابراین ظهور چین فوریت جدیدی را به برنامه ریزی دفاعی در واشنگتن و پایتخت های متحدان تزریق کرده است. پنتاگون پس از ده ها تمرکز بر مبارزه با شورش و تروریسم، بار دیگر بر روی جنگ های با شدت بالا، رقابت قدرت های بزرگ و بازدارندگی از طریق قدرت متمرکز شده است.

تغییر در زبان (از همکاری امنیتی به آمادگی برای جنگ) بازتاب دهنده واقعیت چشم انداز استراتژیک چالش برانگیزتری است که با صعود نظامی چین شکل گرفته است. در اصل ظهور چین، شیخ جنگ بین دولت ها را دوباره به کانون توجه بازگردانده و این استدلال را تقویت می کند که روح امنیت جهانی اکنون به دوران پیش از ۱۹۹۰، یعنی زمانی که رقابت نظامی در هسته روابط بین الملل قرار داشت، نزدیک تر است.

به سوی عصری جدید از جنگ و امنیت

اگرچه زمانی تنها یک فرض بود، اما تغییر نام وزارت دفاع به وزارت جنگ اکنون به واقعیت پیوسته است. این نمادگرایی اهمیت دارد. این امر اذعان می کند که فضای ژئوپلیتیکی از امیدهای نسبتاً خوشایند دوره پس از جنگ سرد به واقعیتی بسیار خصمانه تر و نامشخص تر تکامل یافته است.

اگرچه نام وزارت جنگ جدید نیست و به تاریخ اولیه آمریکا باز می گردد، اما احیای آن امروز نشان دهنده یک تغییر عمیق در ذهنیت است. این امر نشان می دهد که سیاست گذاران آمریکایی سال های آینده را مملو از امکان درگیری مسلحانه می بینند و نیازمند تأکیدی صریح بر آمادگی برای جنگ به جای لفاظی های نرم تر دفاع و امنیت هستند.

آینده معاون اول جایگاه جی دی ونس و احتمال کاندیداتوری او در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۸

هملین از ایالت مین را به عنوان اولین معاون رئیس جمهور خود انتخاب کرد. سپس در دومین کارزار ریاست جمهوری خود در سال ۱۸۶۴، او را با اندرو جانسون، یک دموکرات جنوبی طرفدار اتحاد از تنسی، جایگزین کرد. جانسون در دومین مراسم تحلیف لینکلن مست بود و پس از جانشینی ریاست جمهوری به دنبال ترور لینکلن، توسط جمهوری خواهانی که از همدردی های جنوبی او در دوران بازسازی خشمگین بودند، استیضاح شد. اما تنها با یک رأی (رأی سناتور جمهوری خواه ادموند راس از کانزاس) از برگذاری نجات یافت.

به لطف ملی شدن سیاست در دهه های اخیر، اهمیت توازن منطقه ای برای لیست های انتخاباتی در انتخابات ریاست جمهوری کاهش یافته است. بیل کلینتون از آرکانزاس و آل گور از تینسی هر دو از جنوب بودند. جورج دبلیو بوش و دیک چنی هر دو در تگزاس مستقر بودند، اگرچه چنی ادعا کرد که ساکن وایومینگ است (متهم دوازدهم قانون اساسی، اعضای هیئت اکترا را از رأی دادن به رئیس جمهور و معاون رئیس جمهوری که ساکن یک ایالت هستند، منع می کند).

همزمان با از بین رفتن اهمیت توازن منطقه ای، توازن ایدئولوژیک مهم تر شده است. دو حزب آمریکا، به لطف نظام رأی گیری اکثریتی که احزاب سوم را مجازات می کند، ائتلاف هایی از جناح هایی هستند که تحت یک نظام نمایندگی تناسبی، احزاب جداگانه ای خواهند بود. رونالد ریگان، جمهوری خواه محافظه کار شورشی، جورج هربرت واکر بوش را که به عنوان عضو میانه رو تشکیلات حزبی شناخته می شد، انتخاب کرد. بوش نیز به نوبه خود، دن کوئیل، یک محافظه کار از ایندیانا را برای توازن ایدئولوژیک هنگام نامزدی موفقیت آمیز برای جانشینی ریگان در سال ۱۹۸۸ انتخاب کرد. به همین دلیل، جان مک کین، نامزد جمهوری خواه میانه رو در سال ۲۰۰۸، سارا پیلین، فرماندار محافظه کار پوپولیست آلاسکا را

به عنوان نامزد معاونت ریاست جمهوری خود برای

راضی کردن جناح راست حزب انتخاب کرد.

ترامپ، به عنوان یک فرد سرکش

و خارج از گود، در دور اول خود

با انتخاب مایک پنس، به

محافظه کاران سنتی

نزدیک شد. اما در

نهایت ترامپ که

برای برگرداندن

نتایج

انتخابات

روزنامه انگلیسی تلگراف در مطلبی نوشت که کلید معاونت ریاست جمهوری گاهی می تواند در دفتر بیضی شکل را باز کند. جی دی ونس، پنجاهمین معاون اول رئیس جمهور آمریکا، نه تنها به دلیل اینکه در ۴۱ سالگی سومین معاون رئیس جمهور جوان تاریخ است، بلکه به خاطر رابطه کاری نزدیکی با رئیس جمهور دونالد ترامپ نیز مورد توجه قرار گرفته است. ونس علاوه بر حمایت وفادارانه از رئیس جمهوری که به او خدمت می کند، به دلیل توانایی اش در ارتباط با حوزه های رأی دهندگان متنوعی مانند صنعت فناوری که در آن کار کرده و شاخه محافظه کار پوپولیست حزب جمهوری خواه، ثابت کرده که سرمایه ای برای دولت است. در ماه اوت، ترامپ علناً اظهار داشت که ونس ممکن است وارث او باشد.

تاریخچه معاون رئیس جمهور در آمریکا

جایگاه ونس در دولت، استثنایی بر این قاعده است که معاونت ریاست جمهوری معمولاً نقشی تشریفاتی و بی قدرت بوده است. بر اساس طرح اصلی قانون اساسی فدرال آمریکا که در سال ۱۷۸۸ تصویب شد، معاون رئیس جمهور، نفر دوم در انتخابات ریاست جمهوری بود. نتیجه این بود که رقابتی سرسختی مانند رئیس جمهور جان آدامز و معاونش توماس جفرسون که در انتخابات سال ۱۸۰۰ آدامز را شکست داد، با هم جفت می شدند. تساوای آرای اکترا در سال ۱۸۰۰ بین جفرسون و رقیبش آرون بر، منجر به یک بحران قانون اساسی شد که طی آن مجلس نمایندگان جفرسون را انتخاب کرد. الکساندر همیلتون اعضای کلیدی حزب فدرالیست خود را که مخالف جفرسون بودند، متقاعد کرد تا از جفرسون که با سیاست هایش مخالفت می کرد، در برابر پر که از شخصیتش بیزار بود، حمایت کنند.

در سال ۱۸۰۴ متمم دوازدهم که مستلزم انتخاب جداگانه رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور توسط هیئت اکترا بود، مشکل نفر دوم را حل کرد. در همان سال پرحادثه، معاون رئیس جمهور بر، الکساندر همیلتون را در یک دوئل کشت و جفرسون که برای انتخاب مجدد نامزد شده بود، بر را به عنوان نامزد معاونت ریاست جمهوری خود با جورج کلینتون از نیویورک جایگزین کرد.

در قرن بیستم، فرانکلین دلانو روزولت، تنها رئیس جمهور چهار دوره ای آمریکا، سه معاون رئیس جمهور داشت و با همه آن ها بدرفتاری کرد. اولین معاون او، جان نانس گارنر، رئیس اسبق مجلس نمایندگان، یک دموکرات مرتجع از تگزاس بود که با بخش زیادی از برنامه روزولت موسوم به New Deal (به معنی معامله جدید، برنامه اقتصادی و اجتماعی بعد از بروز رکود بزرگ در ایالات متحده در سال ۱۹۲۹) مخالف بود و امیدوار بود در سال ۱۹۴۰ جانشین او به عنوان رئیس جمهور شود. اما روزولت با کسب نامزدی بی سابقه برای دور سوم، امیدهای ریاست جمهوری گارنر را نابود کرد. او گارنر را در لیست انتخاباتی با هنری والاس چپ گرا جایگزین کرد که تنها یک دوره خدمت کرد تا اینکه محافظه کاران در حزب دموکرات، روزولت را مجبور کردند تا هنگام تلاش برای پیروزی در دور چهارم در کاخ سفید در سال ۱۹۴۴، او را با هری ترومن جایگزین کند. این نماینده سابق کنگره از میزوری به عنوان معاون رئیس جمهور به حاشیه رانده شد، اگرچه برخلاف تصور عمومی، ترومن قبل از جانشینی روزولت پس از مرگ او در آوریل ۱۹۴۵، از برنامه بمب اتمی آگاه بود.

نزاع ملی و محلی

در بیشتر تاریخ آمریکا، توازن منطقه ای بین جناح های حزبی عامل مهمی در انتخاب معاونان رئیس جمهور بوده است. در سال ۱۸۶۰ لینکلن به عنوان فردی از ایالت های غرب میانه آمریکا، هانیبال



مشترک یا ریاست جمهوری در سایه صحبت می‌کردند. با اشاره به سابقه حملات قلبی چنی، شوخی‌ای که در واشنگتن رایج بود این بود که جورج بوش «یک تپش قلب با ریاست جمهوری فاصله دارد».

شریک مورد احترام رئیس‌جمهور بودن، تضمینی برای موفقیت معاون رئیس‌جمهور در تلاش برای رسیدن به کاخ سفید در آینده نیست؛ همان‌طور که والتر ماندیل، آل گور و کامالا هریس می‌توانند گواهی دهند. اما موفقیت‌های جورج بوش پدر در سال ۱۹۸۸ و جو بایدن در سال ۲۰۰۴ نشان می‌دهد که کلید معاونت ریاست‌جمهوری همچنان می‌تواند در دفتر بیضی‌شکل را باز کند. ونس نیز مانند ماندیل، چنی و گور، ثابت کرده است که معاونت ریاست‌جمهوری مدرن می‌تواند بسیار بیشتر از آنچه به نظر می‌رسد، ارزش داشته باشد.

فروشنده ترامپ

روزنامه USA Today در تحلیلی ضمن بیان این نکته که جی‌دی ونس پیامبران اصلی ترامپ است، اشاره کرده است که معاون رئیس‌جمهور، نقش خود را به عنوان فروشنده ارشد برنامه‌های دونالد ترامپ پذیرفته و مسئولیت تلاش برای تغییر نام تجاری قانون شاخص کاهش مالیات و هزینه‌های دولت را بر عهده گرفته است. این موضوع به طور خاص پس از آن صورت گرفته است که منتقدان این قانون را یک هدیه به نخبگان ثروتمند که باعث افزایش کسری بودجه می‌شود، نامیدند. با توجه به نظرسنجی‌هایی که مخالفت رأی‌دهندگان با بخش‌هایی از بزرگترین دستاورد قانونی ترامپ را

نشان می‌دهد، کاخ سفید از ونس و اعتبار او در طبقه متوسط خواسته است تا افکار عمومی را تغییر دهد.

ترامپ اصرار داشت که این قانون شاخص را «یک لایحه بزرگ و زیبا» بنامد. با این حال، نظرسنجی‌ها نشان

می‌دهد که این قانون، با مفادی که باعث حذف بیمه درمانی حدود ۱۰ میلیون نفر می‌شود، در میان رأی‌دهندگان بازخورد خوبی نداشته است. اینجا است که ونس وارد می‌شود و هفته گذشته در جورجیا از یک نام تجاری جدید رونمایی کرد و بارها این قانون را «کاهش مالیات خانواده‌های کارگر» نامید.

این تلاش نشان‌دهنده نقش حیاتی است که انتظار می‌رود ونس برای ترامپ در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای ۲۰۲۶ ایفا کند. با توجه به اینکه رئیس‌جمهور که دوره ریاستش محدود است، اغلب درگیر بحران‌های بین‌المللی است، وظیفه ترجمه سیاست‌های اقتصادی پرنوسان ترامپ برای یک جامعه شکاک، عمدتاً بر عهده ونس افتاده است. اگرچه او بخش زیادی از ۴۰۰ روز اول کاری خود را صرف یادگیری اصول معاونت ریاست‌جمهوری و تثبیت جایگاه خود در مدار ترامپ کرده است، اما اکنون ونس به طور قابل‌توجهی به عنوان آینده‌جنبش سیاسی ماگا دیده می‌شود.

این سناتور سابق اوهایو در اوایل کار با تثبیت موفق نامزدهای بحث‌برانگیز ترامپ، از جمله کمک به متقاعد کردن سناتورهای جمهوری خواه برای تأیید پیت هگست به عنوان وزیر دفاع و دادن رأی تعیین‌کننده، نفوذ بالایی برای خود دست و پا کرد. در طول تابستان، ونس به تصویب قانون کاهش مالیات و هزینه‌ها کمک کرد و بار دیگر به عنوان رئیس‌سنا، از رأی تعیین‌کننده خود در مورد قانونی که به دلیل کاهش‌های مدیکید حمایت جمهوری خواهان را از دست داده بود، استفاده کرد.

ونس عمدتاً به دلیل توانایی‌اش در صحبت با آمریکایی‌ها از پیشینه‌های اقتصادی مختلف، به ویژه کارگران بقیه‌آبی در ایالت‌های صنعتی، به عنوان معاون رئیس‌جمهور انتخاب شد. کودکی او در میدل‌تاون اوهایو، اساس کتاب خاطرات پرفروش «مرثیه هیلبیلی» شد که به فیلمی هالیوودی تبدیل شد. ونس به عنوان عضوی از تفنگداران دریایی خدمت کرد، به دانشکده حقوق پیل رفت و قبل از کسب کرسی در سنای ایالات متحده، با شرکت‌های فناوری سیلیکون‌ولی کار کرد.

کریس لاسیویتا، مدیر سابق کمپین ترامپ، گفت که این ویژگی‌ها در آینده برای ونس مفید خواهد بود. لاسیویتا افزود: «اما مهم‌تر از آن، هر روزی که به عنوان معاون رئیس‌جمهور در دفتر بیضی‌شکل و در بال غربی سپری می‌شود، سطح جدیدی از تجربه بیشتر است که به رویکرد او در همه مسائل سیاسی و سیاستی در آستانه نامزدی احتمالی برای ریاست‌جمهوری شکل خواهد داد.»

۲۰۲۰ توطئه کرده بود، از رفتار معاون خود خشمگین شد. این زمانی بود که ونس در مقام کاملاً تشریفاتی خود برای اعلام برنده رأی ریاست‌جمهوری در جلسه مشترک کنگره، از به تأخیر انداختن روند یا به چالش کشیدن پیروزی بایدن خودداری کرد. اتفاقی که در پی آن، حامیان خشمگین ترامپ در جریان شورش ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به ساختمان کنگره حمله کرده و آن را غارت کردند.

به غیر از رسیدن به ریاست‌جمهوری در صورت مرگ یا استعفای رئیس‌جمهور سابق، تنها نقش اساسی معاون رئیس‌جمهور که در قانون اساسی آمریکا مشخص شده، ریاست بر سنای آمریکا و دادن رأی تعیین‌کننده در صورت لزوم است. نقش معاون رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده دوم به جای یک جانشین صرف، نقشی است که اخیراً توسط مشارکت جیمی کارتر با معاونش، والتر ماندیل، پیشگام شده است. ماندیل بیش از توازن در لیست انتخاباتی (به عنوان یک غربی میانه مترقی در کنار کارتر که یک دموکرات جنوبی محافظه‌کارتر بود) عمل کرد. او قبل از پذیرش این سمت، توافق رسمی با کارتر کرد که بعدها پس از انتخاب بایدن توسط باراک اوباما به عنوان معاونش، آن را با جو بایدن در میان گذاشت. ماندیل حق دسترسی نامحدود به رئیس‌جمهور و اطلاعات طبقه‌بندی‌شده، مسئولیت‌های گسترده و دفتری نزدیک به رئیس‌جمهور در بال غربی کاخ سفید را به دست آورد.

ماندیل نمونه‌ای از معاون اول رئیس‌جمهور به عنوان معاون و مشاور سیاسی رئیس‌جمهور را پایه‌گذاری کرد که توسط آل گور، معاون کلینتون، و دیک چنی، معاون جورج بوش پسر، دنبال شد. در واقع نفوذ چنی آن قدر زیاد بود که برخی از ریاست‌جمهوری

ماندیل نمونه‌ای از معاون اول رئیس‌جمهور به عنوان معاون و مشاور سیاسی رئیس‌جمهور را پایه‌گذاری کرد که توسط آل گور، معاون کلینتون، و دیک چنی، معاون جورج بوش پسر، دنبال شد. در واقع نفوذ چنی آن قدر زیاد بود که برخی از ریاست‌جمهوری مشترک یا ریاست‌جمهوری در سایه صحبت می‌کردند.



چشم انداز موقعیت ونس

ذهنیت خارجی ونس به او کمک کرده تا در میان پایگاه فوق محافظه کار ترامپ محبوب شود. او فقط کمتر از دو سال در واشنگتن بود که ترامپ در سال ۲۰۲۴ او را برای پیوستن به لیست انتخاباتی حزب جمهوری خواه انتخاب کرد. اما بی تجربگی او در صحنه جهانی گاهی منجر به رویارویی های پرتنش شده است. به یادماندنی ترین لحظه معاونت ریاست جمهوری او تاکنون را می توان رویارویی در دفتر بیضی شکل در ماه فوریه با ولودیمیر زلنسکی، رئیس جمهور اوکراین دانست. ونس در مصاحبه ای گفت که لزوماً آرزو نمی کرد که این درگیری رخ دهد، اگرچه معتقد بود که دیدن این بحث برای مردم آمریکا مفید بود.

به عقیده تحلیلگران، ونس اکنون به عنوان نفر دوم کشور راحت تر است. آن ها همچنین اشاره می کنند که ونس پس از یک سری اقدامات انفجاری که به او کمک کرد تا در میان طرفداران ماگا امتیاز کسب کند و البته متحدان آمریکا را آزرده خاطر کرد (مانند زمانی که در فوریه در سالتی پر از رهبران اروپایی از حزب راست افراطی آلمان حمایت کرد)، اکنون به نقشی حمایتی بازگشته است.

اگر ترامپ تمام کننده است، ونس اجراکننده است و کارهای ناتمام را برای رئیس جمهوری که در حال تغییر چشم انداز ملی با سرعتی سرسام آور است، به سرانجام می رساند. به عقیده لاسیویتا بدون سرعت تهاجمی ترامپ، عواقب سیاسی برای جمهوری خواهان در انتخابات میان دوره ای ۲۰۲۶ و رقابت ریاست جمهوری ۲۰۲۸ می تواند بسیار ویرانگر باشد. یکی از مهم ترین اهداف، حفظ مجلس نمایندگان خواهد بود. جمهوری خواهان اکثریت ناچیز دارند و تاریخ نیز علیه آن ها است. حفظ کنترل مجلس برای استراتژی ونس در تثبیت جایگاه سیاسی خود از طریق کسب پیروزی برای ترامپ حیاتی خواهد بود. استراتژیست های سیاسی معتقدند که مسیر او به کاخ سفید به برداشت عمومی از ترامپ در پایان دولت بستگی دارد. مایکل واتلی، رئیس سابق کمیته ملی جمهوری خواهان، گفت: «او کانون توجه را به خود جلب نکرده است. او بسیار مایل بوده تا در هر نقشی که رئیس جمهور به او نیاز داشته، کمک کند.»

مهم ترین نقش ونس پیش از انتخابات میان دوره ای ممکن است به عنوان جمع آوری کنندنده اصلی کمک های مالی حزب باشد. یک برنامه ریزی منحصربه فرد به او امکان دسترسی به اهداکنندگانی را می دهد که می توانند به تأمین مالی کمپین ریاست جمهوری مورد انتظار او کمک کنند. کمیته ملی جمهوری خواهان (RNC) در ماه مارس اعلام کرد که ونس به عنوان رئیس مالی خدمت خواهد کرد. هیچ معاون رئیس جمهور مستقری تاکنون در این نقش خدمت نکرده است. یک مشاور قدیمی ونس این اقدام را از نظر سیاسی برای کاخ سفید هوشمندانه توصیف کرد، زیرا نمی توان از رئیس جمهور انتظار داشت که دنیای آزاد را اداره کند و دائماً در سراسر کشور در حال جمع آوری کمک های مالی باشد. جمهوری خواهان در پایان ماه ژوئن تقریباً ۸۰ میلیون دلار پول نقد در اختیار داشتند که بسیار بیشتر از ۱۵ میلیون دلاری بود که دموکرات ها در بانک داشتند.

ونس مانند معاونان رئیس جمهور پیشین مجموعه ثابتی از مسائل را بر عهده ندارد، اگرچه ترامپ از او خواسته تا برخی از موضوعات مهم

دیگر مانند انجام معامله تیک تاک را مدیریت کند. جیسون میلر، مشاور ارشد سابق کمپین ترامپ، گفت که ترامپ آن قدر به ونس اعتماد دارد که او را در برخی از مهم ترین زمینه ها وارد می کند. میلر گفت: «در حالی که رئیس جمهور در کاخ سفید مشغول تلاش برای برقراری صلح جهانی و تأمین امنیت مرزها است، معاون رئیس جمهور رهبری جمع آوری کمک های مالی در انتخابات میان دوره ای را برای کمیته ملی جمهوری خواهان بر عهده دارد.»

ونس نیز در حضور اخیر خود در پادکست Ruthless گفت که ترامپ او را تشویق می کند تا در تمام جنبه های حکومتداری مشارکت داشته باشد و البته اشاره کرد که ترامپ بار مسئولیت بیشتری را به دوش می کشد. در مصاحبه با USA Today نیز معاون رئیس جمهور تأکید داشت که در صورت لزوم آماده است تا زمام امور را به دست بگیرد. ترامپ ۲۹ ساله مسن ترین فردی است که به عنوان رئیس جمهور تحلیف شده و ونس ۴۱ ساله یکی از جوان ترین افرادی است که به عنوان نفر دوم خدمت می کند.



با توجه به اینکه رئیس جمهور که دوره ریاستش محدود است، اغلب درگیر بحران های بین المللی است، وظیفه ترجمه سیاست های اقتصادی پرنوسان ترامپ برای یک جامعه شکاک، عمدتاً بر عهده ونس افتاده است. اگرچه او بخش زیادی از ۲۰۰ روز اول کاری خود را صرف یادگیری اصول معاونت ریاست جمهوری و تثبیت جایگاه خود در مدار ترامپ کرده است، اما اکنون ونس به طور قابل توجهی به عنوان آینده جنبش سیاسی ماگا دیده می شود.

ونس گفت: «من در ۲۰ روز گذشته آموزش حین کار خوبی دیده ام. اگر خدای نکرده تراژدی وحشتناکی رخ دهد، نمی توانم آموزش حین کار بهتری از آنچه در ۲۰ روز گذشته دیده ام، تصور کنم.» به نظر می رسد در حال حاضر ونس، فارغ از اینکه بلندپروازی های خود را بپذیرد یا خیر، به عنوان وارث مسلم جنبش ترامپ در نظر گرفته می شود. از نظر میلر، ونس آینده حزب جمهوری خواه و جنبش ماگا به شمار می آید.

نگرانی صهیونیست ها

روزنامه اسرائیل هیوم در تحلیلی نوشت جی دی ونس شهاب سنجی است که اسرائیل نمی تواند نادیده اش بگیرد. زمانی که باراک اوباما همچون شهاب سنجی در آسمان سیاست آمریکا ظهور کرد، اسرائیلی ها نیز با شگفتی به او می نگریستند. او کاریزمای فوق العاده ای داشت، اما هیچ موضع آشکاری در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین اتخاذ نکرده بود. نتانیاهو فارغ از اینکه چه کسی نامزد حزب خواهد شد، تنها امیدوار بود که هیلاری کلینتون نامزد نباشد. اما در نهایت، آن شخص به یکی از سرسخت ترین رؤسای جمهور آمریکا در قبال اسرائیل تبدیل شد؛ از توقف شهرک سازی ها گرفته تا توافق هسته ای ایران و مخالفت با

وتوی قطعنامه ضداسرائیلی در سازمان ملل در روزهای پایانی ریاست جمهوری اش. در نتیجه ارزشش را دارد که شهاب سنگ بعدی و طرز تفکر او را بشناسیم.

یکی از نامزدهای جدی برای این نقش، جی دی ونس، معاون رئیس جمهور ۴۱ ساله است. کتاب او بینش قابل توجهی درباره شخصیتش ارائه می دهد. تا قبل از خواندن کتابش، نمی شد فهمید چگونه یک سیاستمدار نسبتاً ناشناخته می تواند تمام رقبای خود را برای نامزدی حزب جمهوری خواه در سال ۲۰۲۸ در هم بکوبد و در نظرسنجی ها به طور مداوم رأی بالاتری از مجموع همه آن ها کسب کند. ونس، که در نظرسنجی ها تنها پس از اوباما قرار می گیرد و آن طور که در کتابش فاش شده پنهانی او را تحسین می کند، تجسم به روزشده «رؤیای آمریکایی» است. او در کتابش گوشه های فراموش شده ایالات متحده و کشمکش های جامعه سفیدپوست «هیلبیلی» (دهانی های کوه نشین) ساکن در ایالت های کمربند زنگار را توصیف می کند و چرخش سیاسی آن ها را از چپ دموکرات به راست محافظه کار روایت می کند. اگر پیام اوباما به آمریکا این بود که اینجا سرزمین فرصت ها است، پیام ونس این است که اینجا سرزمین محدودیت ها است. او استدلال می کند که تحرک اجتماعی در واقع وجود ندارد و داستان خود او یک استثنا است و نه یک قاعده کلی.

ونس که در خانواده ای دموکرات به دنیا آمده، مؤثرترین پیامبر برای رأی دهندگان مرد آمریکا است؛ ترکیبی از بن شاپیرو و باراک اوباما. از همان اظهارات اولیه اوباما، باید روشن می بود که او جهان را از دریچه ظالم و مظلوم می بیند و از این نگاه، خبری به اسرائیل نخواهد رسید. او تا آخرین روز کاری اش، اسرائیل را یک دولت استعمارگر و فلسطینیان را مردمان بومی می دید. او در سخنرانی خود در قاهره، که یک سال و نیم بعد انقلاب میدان تحریر و ظهور اخوان المسلمین را کلید زد، برای حضار توضیح داد که اسرائیل اساساً غرامتی برای هولوکاست بوده است.

با وجود سکوت کتاب ونس در مورد سیاست خارجی، عاقلانه است که اسرائیل از آن بیاموزد که چگونه خود را با حزب جمهوری خواه جدید وفق دهد. این حزب از اسرائیل حمایت می کند، اما حمایتی افلاطونی. فرض بنیادین این است که هر سینت اضافی باید در آمریکا بماند، نه اینکه صرف توهمتا بزرگ در خارج از کشور شود. همدردی با قدرت و نفرتی عمیق از اسلام رادیکال وجود دارد (ونس اخیراً به کنایه گفته است که تحت پیروزی حزب کارگر، بریتانیا اولین کشور اسلام گرا با سلاح هسته ای است) اما این به معنای یک چک سفیدامضا یا تأمین بی پایان سلاح نیست. چالش اسرائیل با جمهوری خواهان خصوصیت نیست، بلکه بی تفاوتی است.

اسرائیل بهتر است خود را برای این دوران جدید آماده کند. به عنوان مثال اقداماتی مانند بررسی حذف تدریجی کمک های نظامی را در دستور کار قرار دهد؛ همان طور که نتانیاهو سه دهه پیش کمک های غیرنظامی را به تدریج حذف کرد. باید به زبان همکاری سخن گفت، نه قیومیت؛ زبان منافع متقابل و نوآوری در عرصه امنیت. حزب جمهوری خواه قدیم حول محور «انجیل» بود؛ حزب جدید به همان اندازه به «اسلحه» پیوند خورده است.



بازگشت صنعتی آمریکا

سخنرانی جی دی ونس، معاون رئیس جمهور آمریکا، در کنفرانس پویایی آمریکا (مارس ۲۰۲۵)

دستگاه‌های خودپرداز جایگزین متصدیان بانک شوند. اما در واقع ظهور خودپردازها، متصدیان بانک را کارآمدتر کرد و امروز تعداد افرادی که در بخش خدمات مشتریان در حوزه مالی کار می‌کنند، از زمان اختراع خودپرداز بیشتر است. البته که شغل آن‌ها کمی تغییر کرده، وظایف جالب‌تری انجام می‌دهند و مهم‌تر از آن، درآمد بیشتری نسبت به دهه ۱۹۷۰ دارند.

نوآوری گاهی باعث اختلال در بازار کار می‌شود. این یک واقعیت است. اما تاریخ نوآوری در آمریکا نشان می‌دهد که ما انسان‌ها را بهره‌ورتر کرده و در این فرایند، دستمزد آن‌ها را افزایش داده‌ایم. چه کسی می‌تواند ادعا کند که اختراع ترانزیستور یا موتور بخار، انسان را کم‌بهره‌ورتر کرده است؟ نوآوری واقعی نه تنها ما را کارآمدتر می‌کند، بلکه به کارگران ما کرامت می‌بخشد، سطح زندگی ما را بالا می‌برد و نیروی کار ما را تقویت می‌کند.

با این حال، نقش فناوری در بازار کار به هدف غایی نظام اقتصادی ما بستگی دارد و اینجا نقطه‌ای است که پوپولیست‌ها حرف مهمی برای گفتن دارند. جای تعجب نیست که وقتی بخش بزرگی از پایگاه صنعتی خود را به کشورهای دیگر می‌فرستیم، ساختن چیزهای جدید و جالب در داخل کشور متوقف می‌شود.

به صنعت کشتی‌سازی نگاه کنید. در جنگ جهانی دوم، آمریکا هزاران کشتی به نام «لیبرتی» ساخت و آن‌ها را با سرعت سه کشتی در هر دو روز تولید می‌کرد. امروز ما در کل سال حدود پنج کشتی تجاری در ایالات متحده می‌سازیم. در نتیجه سهم آمریکا از کشتی‌سازی جهان تنها یک دهم درصد است. در مقابل، چین اکنون بیش از مجموع سایر کشورهای جهان کشتی تجاری می‌سازد. آیا به نظر شما چنین رژیمی (چین) فرصت استفاده از هوش مصنوعی یا هر فناوری دیگری را برای پیشبرد منافع خود و تضعیف رقبایش از دست خواهد داد؟ پاسخ روشن است و به همین دلیل است که آمریکا باید در فناوری پیشرو باشد.

صنعت‌زدایی، امنیت ملی و نیروی کار ما را به خطر می‌اندازد. وقتی کارخانه‌های ما ناپدید می‌شوند و مشاغل به خارج از کشور منتقل می‌شوند، کارگران آمریکایی نه تنها با ناامنی

تنش میان «خوش‌بینان به فناوری» و «راست پوپولیست» در ائتلاف رئیس جمهور ترامپ را برجسته کرده است.

امروز می‌خواهم به عنوان یکی از اعضای مفتخر هر دو گروه، به این تنش‌ها بپردازم. به زبان ساده بگویم: هرچند این نگرانی‌ها خوش‌بینانه است، اما بر پایه‌ای اشتباه بنا شده‌اند. این تصور که میان طرفداران فناوری و پوپولیست‌ها لزوماً اختلافی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد، غلط است. واقعیت این است که در هر جامعه پویایی، فناوری ناگزیر پیشرفت خواهد کرد.

من به عنوان یک کاتولیک، به یاد سخنان پاپ ژان پل دوم در ابتدای بخش نامه «کسب و کار» (Laborem exercens) می‌افتم که می‌گوید: «انسان باید از طریق کار، نان روزانه خود را به دست آورد و به پیشرفت مستمر علم و فناوری و بالاتر از همه، به ارتقای بی‌وقفه سطح فرهنگی و اخلاقی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، یاری رساند.» من از پاپ نقل قول می‌کنم، نه فقط چون از طرفداران او هستم، بلکه چون او به درستی دریافته بود که در یک اقتصاد سالم، فناوری باید ارزش کار را افزایش دهد، نه اینکه جایگزین آن شود.

متأسفانه ترس غالبی وجود دارد که هوش مصنوعی صرفاً جایگزین مشاغل خواهد شد، در حالی که می‌تواند بسیاری از کارهای ما را بهبود بخشد. در دهه ۱۹۷۰ بسیاری می‌ترسیدند که

خوشحالم که در جمع شما هستم تا درباره اهمیت پویایی آمریکا و برنامه‌های دولت ما برای حمایت از نوآورانه‌ترین و تأثیرگذارترین شرکت‌های کشور صحبت کنم. می‌دانم که شما هر روز سخت در تلاشید و خبر خوب این است که از چند ماه پیش، دولتی روی کار آمده که با شما همکاری می‌کند و کار سختتان را تسهیل می‌کند. نه اینکه مانند دولت قبل نوآوری را دشوارتر سازد. هرچند در دفاع از جو بایدن باید گفت که او بیشتر اوقات خواب بود و فکر نمی‌کنم کاملاً متوجه اقدامات دولتش بود، اما هرچه بود، کار را برای نوآوران ما آسان‌تر نکرد.

همان‌طور که برخی از شما شاید دیده باشید، ماه گذشته در کنفرانسی در پاریس سخنرانی کردم و پیامم به گروهی از مدیران عامل و رهبران خارجی این بود که ما باید با آغوش باز به استقبال آینده برویم. نباید از هوش مصنوعی بترسیم و به ویژه ما آمریکایی‌ها، نباید از فناوری‌های جدید و سازنده هراسی داشته باشیم. در واقع ما باید برای سلطه بر این فناوری‌ها تلاش کنیم و این دقیقاً هدفی است که این دولت دنبال می‌کند.

کمان می‌کنم اکثر شما در این سالن با من هم‌عقیده هستید و اگر نیستید، نمی‌دانم در کنفرانس پویایی آمریکا چه می‌کنید! با این حال، من با مخالفت‌هایی از سوی کسانی مواجه شدم که نگران اثرات مخرب هوش مصنوعی هستند. یک روزنامه‌نگار حتی اشاره کرد که سخنرانی من،

مالی، بلکه با از دست دادن عمیق هویت فردی و اجتماعی خود نیز مواجه می شوند.

حال به تنش ادعایی میان خوش بینان به فناوری و پوپولیست ها بازگردیم. پوپولیست ها وقتی به گذشته نگاه می کنند، شاهد از خود بیگانگی کارگران از شغلشان، جوامعشان و حس همبستگی شان هستند. آن ها طبقه ای از رهبران را می بینند که معتقدند می توان یک شغل را با پرداخت رفاهی و حس هدفمندی را با یک اپلیکیشن روی تلفن جایگزین کرد.

به یاد دارم در یک مهمانی شام در سیلیکون ولی، حدود سال ۲۰۱۶، با یکی از مدیران عامل یک شرکت چند میلیارد دلاری صحبت می کردم. من نگران بودم که آمریکا دیگر قادر به حمایت از خانواده های طبقه متوسط نیست و حتی اگر بتوانیم نیاز مالی آن ها را تأمین کنیم، با حذف شغل، چیزی ارزشمند و هدفمند را از آن ها گرفته ایم. او در پاسخ گفت: «من نگران از دست رفتن حس هدفمندی نیستم». پرسیدم: «چه چیزی جای آن را خواهد گرفت؟» و او پاسخ داد: «بازی های دیجیتال کاملاً فراگیر». همسر من از زیر

میز به من پیام داد: «باید هرچه سریع تر از اینجا برویم. این ها دیوانه اند.» البته که دیدگاه آن مدیرعامل نماینده اکثر شما نیست، اما نشان می دهد چرا بسیاری از کارگران نگران آینده هستند. از سوی دیگر، خوش بینان به فناوری، از مقررات دست و پاگیر و خفه کننده نوآوری کلافه شده اند. شما همگی سازنده و دولت



زندگی شما را سخت تر کرده است. عقیده من این است که هر دو گروه (کارگران ما و نوآوران ما) قربانی سیاست های ۴۰ سال گذشته دولت شده اند.

رهبران ما دو تصور اشتباه درباره جهانی سازی داشتند:

۱. اول اینکه گمان می کردند می توان «ساختن» چیزها را از «طراحی» آن ها جدا کرد. ایده جهانی سازی این بود که کشورهای ثروتمند در زنجیره ارزش بالا بروند، در حالی که کشورهای فقیر چیزهای ساده تر را تولید کنند. یعنی روی جعبه آیفون نوشته شود «طراحی در کوپرتینو، کالیفرنیا» و در عمل در شنتن چین ساخته شود. اما اشتباه کردیم. مشخص شد جغرافیایی که تولید می کند، در طراحی نیز بسیار ماهر می شود. شرکت های طراح و تولیدکننده با هم همکاری می کنند، دانش فنی به اشتراک می گذارند و در نهایت، کشورهایی که در رده های پایین زنجیره ارزش بودند، در رده های بالاتر نیز به ما رسیدند.

۲. دوم اینکه نیروی کار ارزان اساساً به مثابه یک عصای کمکی است که مانع نوآوری می شود. به بیان دیگر این نوعی مخدر بود که شرکت های آمریکایی به آن معتاد شدند. وقتی می توانید محصولی را با نیروی کار ارزان تولید کنید، انگیزه نوآوری از بین می رود. چه با انتقال کارخانه ها به خارج و چه با واردات نیروی کار ارزان از طریق سیستم مهاجرتی مان، این پدیده به آفت اقتصادهای غربی تبدیل شد و باعث رکود بهره وری گردید. و باید بگویم تقریباً هر کشوری که حجم زیادی نیروی کار ارزان وارد کرده است، از کانادا گرفته تا بریتانیا، شاهد رکود در بهره وری بوده است و فکر نمی کنم این تصادفی بوده باشد.

دوستان من! شکست منطق جهانی سازی را نباید شکست نوآوری دانست. در واقع ولع جهانی سازی برای نیروی کار ارزان دقیقاً به این دلیل مشکل ساز است که به نوآوری آسیب زده است. کارگران ما و نوآوران ما دشمن مشترکی دارند و راه حل، نوآوری آمریکایی است؛ زیرا در درازمدت، این فناوری است که ارزش کار را افزایش می دهد. این همان چیزی است که امروز می خواهم درباره اش صحبت کنم؛ بازگشت صنعتی بزرگ آمریکا. نوآوری است که دستمزدها را افزایش می دهد، از میهن ما محافظت می کند و جان سربازان ما را در میدان نبرد نجات می دهد.

شما همگی «سازنده» هستید. شما اینجا هستید چون در حال ساختن چیزی واقعی هستید. کارخانه های جدید برپا می کنید، سود را به تحقیق و توسعه بازمی گردانید و برای هموطنانتان شغل های خوب و پردرآمد ایجاد می کنید. به همین دلیل دولت ما منافع خود را با منافع شما همسو کرده است. زمان آن رسیده که منافع شرکت های فناوری با منافع ایالات متحده آمریکا گره بخورد.

شکست منطق جهانی سازی را نباید شکست نوآوری دانست. در واقع ولع جهانی سازی برای نیروی کار ارزان دقیقاً به این دلیل مشکل ساز است که به نوآوری آسیب زده است. کارگران ما و نوآوران ما دشمن مشترکی دارند و راه حل، نوآوری آمریکایی است؛ زیرا در درازمدت، این فناوری است که ارزش کار را افزایش می دهد. این همان چیزی است که امروز می خواهم درباره اش صحبت کنم؛ بازگشت صنعتی بزرگ آمریکا. نوآوری است که دستمزدها را افزایش می دهد، از میهن ما محافظت می کند و جان سربازان ما را در میدان نبرد نجات می دهد.

شما می توانید مقبره های خود را در آسیای جنوب شرقی یا چین تأسیس کنید و از نظر مالی بسیار موفق باشید. اما شما اینجا هستید، امیدوارم چون کشور و مردم خود را دوست دارید. ما آینده را با زیر پا گذاشتن قوانین کار کودکان یا پرداخت دستمزد کمتر از کارگران چینی به دست نخواهیم آورد. ما تنها با انجام کاری که همیشه انجام می دادیم پیروز می شویم و آن حفاظت از کارگرانمان و حمایت از نوآورانمان به طور همزمان است.

برنامه دولت ترامپ برای بازگشت بزرگ تولیدی آمریکا ساده است: اگر شما چیزهای جدید و جالب در آمریکا می سازید، ما مالیات شما را کاهش می دهیم، مقررات را حذف می کنیم و هزینه انرژی را پایین می آوریم تا بتوانید بسازید و پیش بروید. برای این منظور، ما چند اقدام اساسی انجام داده ایم:

اول، تعرفه ها؛ رئیس جمهور ترامپ در بازاریابی نظام تجاری و تعرفه های ما کاملاً جدی است. تعرفه ها ابزاری ضروری برای حفاظت از مشاغل و صنایع ما هستند. وقتی یک دیوار تعرفه ای دور یک صنعت حیاتی مانند خودروسازی ایجاد می کنید و آن را با رباتیک پیشرفته و هزینه های پایین انرژی ترکیب می کنید، به کارگران آمریکایی یک اثر چندبرابری می دهید. به همین دلیل ماه گذشته ۹,۰۰۰ شغل جدید در صنعت خودرو ایجاد شد و شرکت هایی مانند هوندا، هیوندای و استلانتیس سرمایه گذاری های میلیارد دلاری جدیدی را اعلام کردند.

دوم، مهاجرت غیرقانونی؛ رئیس جمهور با جدیت با این موضوع برخورد می کند، زیرا می داند که نیروی کار ارزان نباید جایگزین دستاوردهای

بهره وری ناشی از نوآوری شود. در نتیجه، عبور و مرور مهاجران از مرز در ماه گذشته ۹۴ درصد کاهش یافت. همچنین برای اولین بار در بیش از یک سال گذشته، اکثر مشاغل ایجاد شده به شهروندان متولد آمریکا اختصاص یافت.

سوم، هزینه های ورودی؛ ما بر کاهش هزینه های ورودی برای تولیدکنندگان متمرکز هستیم. دستیابی به فراوانی انرژی در اولویت است. اگر می خواهید در هوش مصنوعی پیشرو باشید، باید در تولید انرژی نیز پیشرو باشید. خوشبختانه قیمت بنزین و گازوئیل در حال کاهش است و دولت گام های بزرگی برای ارزان تر کردن انرژی و رهایی شرکت ها از مقررات زیست محیطی خفه کننده برداشته است.

در آینده نیز اصلاح لایحه مالیاتی بسیار حیاتی است. بازگرداندن استهلاك ۱۰۰ درصدی برای سرمایه گذاری های سرمایه ای و همچنین هزینه کرد کامل برای تحقیق و توسعه ضروری است. ما می خواهیم سرمایه گذاری در آمریکا را تشویق کنیم و اطمینان خواهیم داد که قانون مالیات این را منعکس می کند. کشور در حال

مشاهده نتایج این برنامه اقتصادی جسورانه است. تورم در حال کاهش است و ماه گذشته ۱۰,۰۰۰ شغل تولیدی جدید ایجاد شد، در حالی که سال قبل بیش از ۱۰۰,۰۰۰ شغل در این بخش از دست داده بودیم.

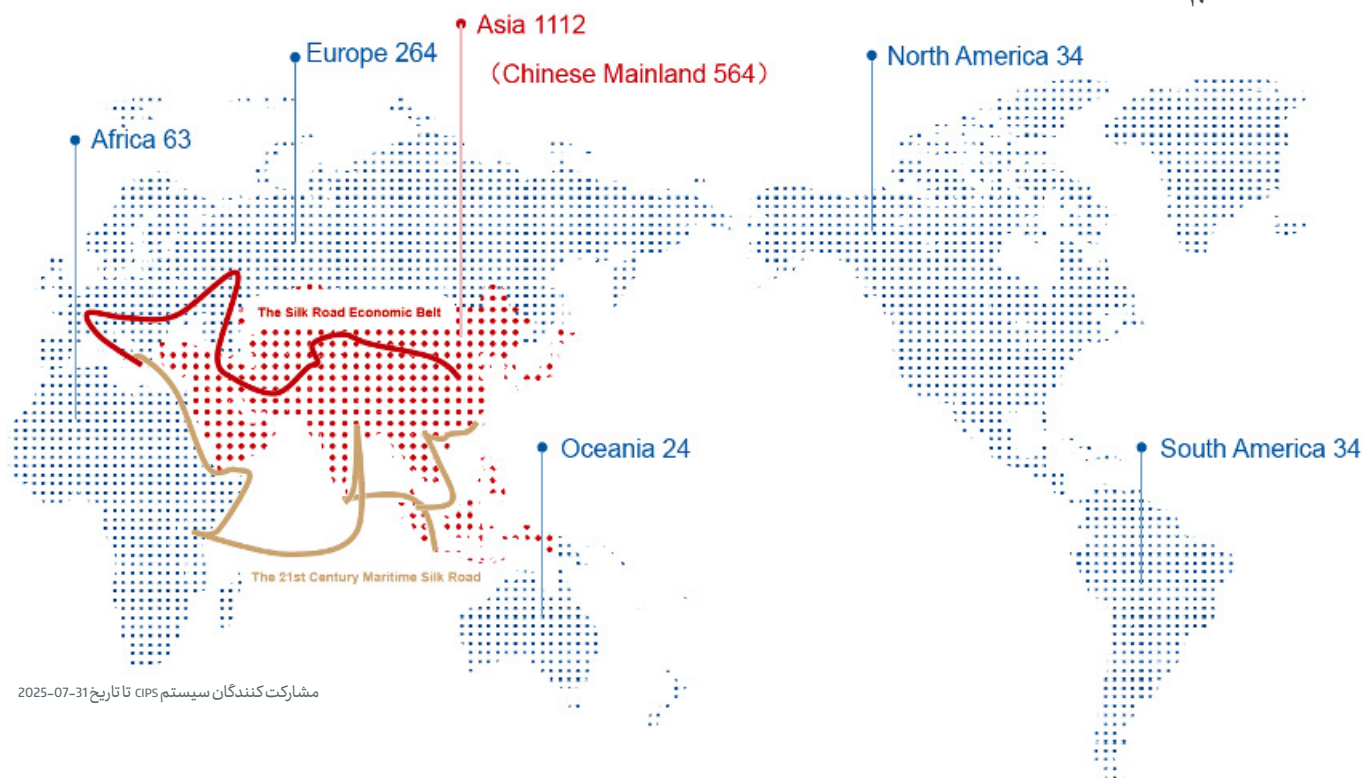
هدف اصلی سیاست اقتصادی ترامپ، پایان دادن به ۴۰ سال سیاست اقتصادی شکست خورده است. ما برای مدتی طولانی به نیروی کار ارزان معتاد شدیم و تبیل شدیم. بر صنایع خود بیش از حد مقررات وضع کردیم، از نوآورانمان بیش از حد مالیات گرفتیم و ساختن و سرمایه گذاری در آمریکا را بسیار دشوار کردیم. این روند دو ماه پیش متوقف شد و ما به مبارزه برای کارگران و کسب و کارهای آمریکایی ادامه خواهیم داد.

از شما برای دو چیز سپاسگزارم. اول، برای کاری که انجام می دهید. شما مسیر آسان تر را انتخاب نکردید. شما تصمیم گرفتید کسب و کار خود را همین جا در ایالات متحده آمریکا بسازید و من برای آن سپاسگزارم. دوم اینکه شما فقط در حال ساختن کسب و کار خود نیستید؛ شما بخشی از یک رنسانس صنعتی بزرگ در آمریکا هستید. ما معتقدیم که چه جنگ آینده باشد، چه مشاغل آینده و چه رفاه اقتصادی آینده، باید آن را همین جا در ایالات متحده آمریکا بسازیم. از شما برای ساختن، برای ساختن در آمریکا و برای ساختن جامعه ای که می خواهیم فرزندانم در آن بزرگ شوند، سپاسگزارم.



پرونده چین

در ادامه درک ضرورتی که چین از جایگزین سازی زیرساخت های جهانی پیدا کرده است در ۸ اکتبر ۲۰۱۵، سیستم پرداخت جدیدی به نام سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی (CIPS) را با هدف تسهیل و ترویج استفاده بین المللی از یوان راه اندازی کرد. این سیستم که تحت نظارت بانک مرکزی چین فعالیت می کند، خدمات تسویه و پایاپای سرمایه را برای تراکنش های یوان فرامرزی فراهم می کند. این اقدام یک «نقطه عطف مهم» در بین المللی شدن یوان محسوب می شود و به کاهش هزینه ها و زمان پردازش کمک می کند. چرا چین به دنبال جایگزینی سیستم های موجود بود؟ CIPS چگونه بر استراتژی های بزرگ چین تأثیر می گذارد؟ آیا CIPS جایگزین SWIFT خواهد شد؟ CIPS تنها یک راه حل فنی نیست، بلکه یک پاسخ استراتژیک به اهداف بلندمدت چین است. این سیستم به کاهش برتری دلار آمریکا و حمایت از استراتژی کاهش وابستگی به دلار (de-dollarisation) کمک می کند. همچنین، CIPS بستر پرداخت الکترونیکی را برای ابتکار بزرگ کمربند و جاده BRI فراهم می سازد که هدف آن ترویج استفاده از یوان در آسیا، آفریقا و اروپا است.



آزادراه مالی یوان

آیا CIPS جایگزین سیستم های پرداخت جهانی CHIPS و SWIFT خواهد شد ؟

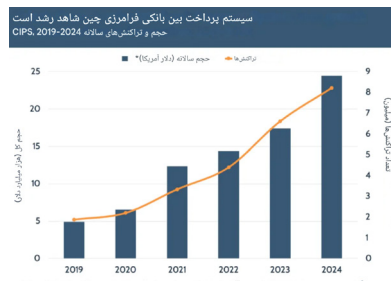
دلایل ایجاد CIPS

چرا CIPS ایجاد شد؟ بانک مرکزی چین اشاره می کند که از سال ۲۰۰۹، یک چندان سیاست و برنامه رابرای تسهیل استفاده فرامرزی از یوان در تجارت و سرمایه گذاری و ترویج «پذیرش بین المللی یوان» اتخاذ کرده است. قبل از CIPS، بیشتر تسویه های یوان در خارج از کشور از طریق بانک های تسویه کننده یوان انجام می شد که توسط بانک مرکزی چین برای ارائه خدمات به هنگ کنگ، سنگاپور، لندن و از مارس ۲۰۱۵، تورنتو و ونکوور، از طریق ICBC کانادا در تورنتو تعیین شده بودند. کانال دیگر، یک بانک کارگزار یوان در داخل سرزمین اصلی چین بود، اما این کانال کمتر مورد استفاده قرار می گرفت. بانک های تسویه خارجی همچنان حیاتی بودند، زیرا سیستم تسویه و پایایی بین بانکی داخلی چین، سیستم ملی پرداخت های پیشرفته چین (CNAPS)، به طور مستقیم به شبکه های پرداخت بین المللی متصل نبود.

در حالی که سیستم تسویه دوگانه که از ژوئیه ۲۰۰۹ فعال بود از استفاده بین المللی از یوان حمایت می کرد، اما ترتیبات تسویه پیش از CIPS محدود بودند. روزنامه فایننشال تایمز نوشت که پرداخت های یوان به چین و از چین کند و پرهزینه بودند. همچنین اشاره کرد که سیستم پرداخت داخلی چین فقط از کارکترهای چینی پشتیبانی می کرد، که آن را با SWIFT، سیستم پیام رسانی که بانک ها برای تبادل جزئیات پرداخت استفاده می کنند، ناسازگار می ساخت. تحلیلگران بانکی تاکید کردند که به دلیل کدهای مختلف و استفاده از زبان های متفاوت، سوء تفاهم ها در سیستم های تسویه پیش از CIPS، گاهی اوقات رخ می داد.

به گفته ناظران، CIPS با ارائه یک پلتفرم واحد و کارایی بهبود یافته، یک پیشرفت بزرگ را رقم زد. خبرگزاری رویترز بیان می کند که راه اندازی «CIPS یکی از بزرگترین موانع در راه بین المللی شدن یوان را از بین می برد و با کاهش هزینه های تراکنش و زمان پردازش، استفاده جهانی از پول چین را به شدت افزایش می دهد...» با راه اندازی CIPS، یک «بزرگراه پرداخت جهانی برای یوان» جایگزین «مجموعه شبکه های موجود» خواهد شد که پردازش پرداخت های یوان را به یک فرآیند دست و پا گیر تبدیل کرده بود. مجموعه بانک ها و شبکه های تسویه موجود

کنگ) از CIPS به عنوان یک «تحول آفرین» یاد کرد و اظهار کرد قدرت آن «نیاید دست کم گرفته شود». به گفته فان ییفن، معاون بانک خلق چین (PBOC)، CIPS یک «نقطه عطف مهم» در بین المللی شدن یوان است. به عقیده او، «CIPS با کاهش هزینه ها و زمان پردازش، استفاده جهانی از یوان را تقویت خواهد کرد و نقش قابل توجهی در حمایت از اقتصاد واقعی چین و همچنین ترویج مهاجرت شرکت های داخلی چین ایفا خواهد کرد». در یک بیانیه کتبی، بانک مرکزی اعلام کرد که CIPS یک نقطه عطف در توسعه زیرساخت بازار مالی چین است و نشان دهنده پیشرفت عمده در ایجاد یک سیستم پرداخت مدرن است که از پرداخت های داخلی و فرامرزی با یوان پشتیبانی می کند.



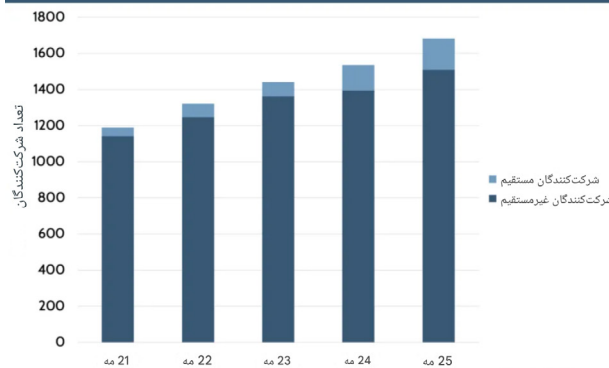
ظهور یک ستون فقرات مالی

در ۸ اکتبر ۲۰۱۵، چین سیستم پرداخت جدیدی به نام سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی (CIPS) را راه اندازی کرد که از واحد پول چین، یعنی یوان (رنمینبی)، برای تراکنش های بین المللی استفاده می کند. همچنین یک ایجاد شرکت خدمات پرداخت بین المللی چین (CIPS Corp.) را برای مدیریت این سیستم اعلام کرد. این شرکت تحت نظارت بانک مرکزی چین فعالیت می کند. این سیستم پرداخت جدید و زیرساخت مالی مرتبط با آن، خدمات تسویه و پایایی سرمایه را برای بانک هایی که تراکنش های فرامرزی و خارج از کشور را با یوان انجام می دهند، فراهم می کند. بیشتر تحلیلگران این اقدام را یک ابتکار مهم در راستای تلاش چین برای تسهیل و ترویج استفاده بین المللی از پول ملی خود می دانند. در روز راه اندازی، بانک صنعتی و بازرگانی (ICBC) در سنگاپور مبلغ ۳۵ میلیون یوان (معادل ۷٫۸ میلیون دلار آمریکا) را از طریق CIPS تسویه کرد. این اولین تراکنش از این نوع بود و شامل پرداخت تسویه تجاری از شرکت Raffemet Pte Ltd سنگاپور به Baosteel Resources شانگهای بود. در همان روز، بانک چین (BoC) در سیدنی اولین تراکنش یوان خود را از طریق CIPS پردازش کرد که یک انتقال ۳۷ میلیون یوانی به چین از طرف یک شرکت استرالیایی بود. همچنین، بانک استاندارد چارترد اولین تراکنش خود را با استفاده از CIPS، از چین به لوکزامبورگ به نمایندگی از IKEA انجام داد. استاندارد چارترد (هنگ

شمالی، سودان و سایر کشورها تحت تأثیر این تحریم ها قرار گرفته اند. همچنین به یاد دارد که ایالات متحده در طول جنگ سرد، تحریم های تجاری و مالی را بر چین تحمیل کرد. این کشور آگاه است که برخی دولت ها به SWIFT فشار می آورند تا در اعمال تحریم ها همکاری کند و از آن می خواهند تا برخی کشورها را از استفاده از SWIFT برای انجام پرداخت ها مسدود کنند. چین می داند که مسکو، تهران و دیگر دولت ها به شدت علاقه مند به ایجاد باثبات سیستم های پرداخت بین المللی جایگزین هستند که بتوانند تهدید تحریم های ایالات متحده را کاهش دهند.

یک CIPS کاملاً عملیاتی، که وابستگی جمهوری خلق چین به SWIFT را کاهش می دهد، مزایای دیگری نیز دارد. پکن به این واقعیت توجه دارد که بانک های آمریکایی و اروپایی بر حاکمیت SWIFT تسلط دارند و سیستم ها و شبکه های آنها برای مدیریت دلارهای آمریکایی تنظیم شده اند (SWIFT به عنوان ایفا کننده نقشی مهم در حفظ سلطه جهانی دلار درک می شود). همچنین نگران این واقعیت است که سازمان های امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده که به دنبال ردیابی پرداخت های بین المللی هستند، قادر به دسترسی به این سیستم هستند.

افزایش مؤسسات مالی شرکت کننده در طرح CIPS در طول زمان
تعداد مؤسسات مالی شرکت کننده در طرح CIPS، از مه 2021 تا مه 2025



توسعه شبکه مشارکت کنندگان

شبکه بانک هایی که در CIPS شرکت می کنند، از زمان راه اندازی آن در اکتبر ۲۰۱۵ به طرز چشمگیری گسترش یافته است. تعداد بانک های تسویه کننده مستقیم از ۱۹ بانک در اکتبر ۲۰۱۵ به ۳۱ بانک در فوریه ۲۰۱۸ افزایش یافت و تعداد بانک های تسویه کننده غیرمستقیم که در CIPS ثبت نام کرده اند، از ۱۹۸ به ۶۸۱ بانک رسید.

گروه اولیه بانک های تسویه کننده مستقیم در CIPS شامل یازده بانک از جمهوری خلق چین (ICBC)، بانک کشاورزی چین، بانک چین، بانک ساخت و ساز چین، بانک ارتباطات، بانک تجار چین، بانک توسعه پودونگ، بانک مین شنگ چین، بانک صنعتی، بانک پینگ آن، بانک هوشیا و هشت بانک خارجی (HSBC)، چین، سیتی بانک چین، استاندارد چارترد بانک چین، DBS، دوپچه بانک چین، BNP پاریباس چین، ANZ بانک چین و بانک شرق آسیا بودند. گروه اولیه بانک های تسویه کننده غیرمستقیم در CIPS، ۳۸ بانک داخلی چین و ۱۳ بانک خارجی واقع در آسیا، اروپا، اقیانوسیه و آفریقا بودند.

ارتباطات با آمریکای شمالی نیز گسترش یافته است. در حالی که تنها هفت بانک در آمریکای شمالی در سال ۲۰۱۵ به عنوان شرکت کننده غیرمستقیم ثبت نام کرده بودند، در اوایل سال ۲۰۱۸، بیست و پنج بانک به عنوان شرکت کننده غیرمستقیم، از جمله هفت بانک در کانادا، ICBC، BMO، بانک ملی کانادا، HSBC، کانادا، بانک چین کانادا و CCB تورنتو به این شبکه پیوستند.

همکاری استراتژیک با SWIFT

عوامل متعددی باعث افزایش مشارکت تعداد مشارکت کنندگان مستقیم و غیرمستقیم در CIPS از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷ شده اند. مهم ترین آن ها به نظر می رسد تفاهم نامه (MoU) است که در مارس ۲۰۱۶ بین شرکت CIPS و SWIFT امضا شد. این تفاهم نامه یک برنامه همکاری استراتژیک بین CIPS و SWIFT را مشخص می کند که شامل اتصال CIPS به جامعه کاربران جهانی SWIFT است. در نتیجه، با وارد شدن بانک های شبکه SWIFT به شبکه CIPS، تعداد مشارکت کنندگان مستقیم و غیرمستقیم در CIPS را پذیرفتند، افزایش یافت. SWIFT تعاونی متعلق به اعضا است که بیش از ۱۱,۵۰۰ مؤسسه مالی را در بیش از ۲۲۰ کشور پوشش می دهد شرکت CIPS به ویژه به شبکه، تجربه و تخصص SWIFT در ایجاد کانال های امن، کارآمد و قابل اعتماد برای اتصال سیستم های پرداخت با جامعه کاربران جهانی علاقه مند است.

SWIFT بیش از سی سال است که در چین فعالیت می کند و نزدیک به ۴۰۰ مؤسسه مالی و شرکتی به آن متصل هستند. SWIFT علاقه مند به امضای تفاهم نامه با CIPS بود، زیرا آگاه بود که مقامات چینی در حال بررسی جایگزینی SWIFT با یک شبکه بومی هستند که برای رقابت، و حتی پیشی گرفتن از SWIFT، با هدف ترویج استفاده بین المللی از یوان به نام امنیت چین ساخته شده است. SWIFT به شدت نگران مقاصد میان مدت و بلندمدت چین بود؛ اینکه آیا جمهوری خلق چین به دنبال کنار گذاشتن، جایگزینی

همچنین نگرانی هایی در مورد اقدامات کلاهبردانه ایجاد کرده بودند؛ مواردی وجود داشته که گولانورهای چینی شعبه های بانک های چینی (بانک های تسویه یوان) را در حال استفاده از کانال های داخلی خود برای بازگرداندن یوان از خارج به چین برای اهداف غیرقانونی دستگیر کرده اند.

بانک خلق چین به طور ضمنی به کاستی های ترتیبات دوگانه موجود اعتراض کرد و نوشت: «با تبدیل شدن یوان به دومین ارز بزرگ پرداخت های فرامرزی در چین و چهارمین ارز پرکاربرد جهانی، ساخت زیرساخت بهبود یافته برای حمایت از توسعه تجارت یوان ضروری است». CIPS به گونه ای طراحی شده است که شرکت های خارج از جمهوری خلق چین بتوانند تراکنش های یوان را به طور مستقیم با همتایان چینی خود تسویه کنند و بدین ترتیب تعداد مراحل درگیر در یک پرداخت را کاهش دهند. رئیس خزانه داری یک شرکت بزرگ چندملیتی اروپایی (مستقر در هنگ کنگ) اعلام کرده است که تسویه مستقیم از طریق CIPS یک تحول مهم برای شرکت های کوچک و متوسطی است که در چین فعالیت می کنند، زیرا بانک های کارگزار آن ها اکنون می توانند به یک شبکه گسترده تر برای تسویه پرداخت های یوان دسترسی پیدا کنند که منجر به هزینه های کمتر می شود. همچنین ناکارآمدی های عملیاتی را برای شرکت های چندملیتی بزرگ از بین می برد، زیرا دیگر نیازی به نگرانی در مورد اطمینان از پردازش تراکنش های یوان در زمان های خاصی از روز نخواهند داشت.

سیاست و استراتژی

با وجود اینکه موارد مطرح شده در بالا نشان می دهند که CIPS عمدتاً به دلایل فنی ایجاد شده است، باید به خاطر داشت که این سیستم در پاسخ به اهداف استراتژیک و ریشه دار در رقابت با ایالات متحده نیز ساخته شده است. بانک مرکزی چین اشاره می کند که کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (CCP) و شورای دولتی چین «اهمیت زیادی برای این پروژه» قائل هستند. در گزارش نخست وزیر درباره کار دولت که در مارس ۲۰۱۵ به کنفرانس ملی خلق (NPC) و کنفرانس مشورت سیاسی خلق چین (CPPCC) ارائه شد، لی که چیانگ گفت: «ما پیشرفت پایداری در تحقق تبدیل پذیری حساب های سرمایه ای یوان، گسترش استفاده بین المللی از یوان، تسریع در ایجاد یک سیستم پرداخت فرامرزی برای یوان و بهبود سیستم تسویه جهانی برای یوان خواهیم داشت». بانک خلق چین دستور نخست وزیر را اینگونه تفسیر کرد که «ما باید ساخت CIPS را تسریع کنیم و خدمات تسویه جهانی یوان را بهبود بخشیم تا با موفقیت استفاده بیشتری از یوان را در سطح بین المللی ترویج دهیم».

ایجاد CIPS بر این واقعیت تأکید دارد که رهبران ارشد حزب چین به حمایت از تنوع بخشی به ارز و ذخیره بین المللی و افزایش استفاده از پول چین در سطح جهانی روی آورده اند. آنها همچنین از برداشتن گام های تدریجی برای باز کردن بیشتر حساب سرمایه، افزایش نقش بازار در بخش مالی چین، و نقش تعیین نرخ ارز توسط بازار حمایت می کنند. از اوایل دهه ۲۰۰۰، جمهوری خلق چین از جامعه بین المللی خواسته است تا گزینه های ارز و ذخیره بین المللی را متنوع کند و از سال ۲۰۰۹، به دنبال چنین اقدامات تنوع بخشی بوده است. مستقیم ترین اقدامات آن در این زمینه، ترویج استفاده بین المللی از یوان بوده است. این سیستم زمانی که به طور کامل عملیاتی شود، تراکنش های تجاری و سرمایه گذاری ۲۴ ساعته با یوان، و معامله ۲۴ ساعته یوان را تسهیل خواهد کرد. سیستم تسویه دوگانه فعلی اجازه چنین تراکنش های شبانه روزی در تمام روزهای هفته را نمی دهد.

کاهش تسلط دلار و ابتکار کمربند و جاده

با تسهیل و تشویق استفاده بین المللی بیشتر از یوان، پکن همچنین از برتری دلار آمریکا می کاهد و به دنبال کاهش وابستگی به دلار (de-dollarisation) است. در سال های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، جمهوری خلق چین با موفقیت اعضای صندوق بین المللی پول (IMF) را متقاعد کرد تا یوان را به سبد ارزی که ابزار مدیریت ذخیره IMF، یعنی حق برداشت ویژه (SDR) را تشکیل می دهند، اضافه کند. در اکتبر ۲۰۱۶، یوان به همراه دلار آمریکا، یورو، ین ژاپن و پوند بریتانیا به سبد ذخیره SDR پیوست. CIPS تلاش پکن برای ایجاد فناوری ها و سیستم های جدیدی است که از استفاده بین المللی بیشتر یوان و همچنین افزایش جهانی و پذیرش یوان از طریق یک سیستم پرداخت بین المللی بهبود یافته حمایت می کند.

CIPS بستر پرداخت الکترونیکی را برای دیگر سیاست استراتژیک بزرگ جمهوری خلق چین، یعنی ابتکار کمربند و جاده (BRI)، فراهم می کند که توسط شی جین پینگ در سال ۲۰۱۳ اعلام شد و در نوامبر ۲۰۱۷ در قانون اساسی حزب گنجانده شد. رهبری حزب کمونیست چین، BRI را به عنوان پشتیبانی از رشد فراگیر در کشورهای در امتداد کمربند و جاده و تجارت بین المللی بیشتر در منطقه به تصویر می کشد. همچنین آن را فرصتی طلایی برای ترویج استفاده بین المللی از یوان در بخش بزرگی از آسیا، آفریقا و اروپا می داند. بنابراین، CIPS به عنوان ابزاری برای کاهش هزینه های تراکنش، افزایش رقابت پذیری کلی، جلوگیری از ریسک های مالی و همچنین تسریع ادغام تجاری، همکاری اقتصادی و ادغام ارزی در سراسر منطقه BRI تدارک دیده شده است.

نگرانی ها از تحریم های مالی آمریکا

پکن همچنین نگران موج فزاینده تحریم های مالی بین المللی ایالات متحده است. جمهوری خلق چین مشاهده کرده است که چگونه روسیه، ایران، کره



CIPS به عنوان ابزاری برای کاهش هزینه های تراکنش، افزایش رقابت پذیری کلی، جلوگیری از ریسک های مالی و همچنین تسریع ادغام تجاری، همکاری اقتصادی و ادغام ارزی در سراسر منطقه BRI تدارک دیده شده است.

است. یک خبرنگار ارشد فایننشال تایمز از فردی با آگاهی از برنامه های بانک خلق چین برای CIPS نقل قول می کند که گفته است: در آینده، CIPS به سمت استفاده از خط ارتباطی اختصاصی خود حرکت خواهد کرد. در آن زمان، می تواند به طور کامل جایگزین SWIFT شود.

در مراسم امضای تفاهم نامه بین شرکت CIPS و SWIFT، لی وئی، مدیر اجرایی شرکت CIPS، اظهار داشت: «شرکت خدمات پرداخت بین المللی چین مشتاق است از بسترو خدمات SWIFT بهره مند شود تا کانالی کارآمد و راحت را به جامعه مالی جهانی ارائه دهد.» لی خاطرنشان کرد که CIPS با SWIFT برای سازگار کردن استانداردهای پیام رسانی MT، که به طور گسترده در تراکنش های بانکی فرامرزی استفاده می شوند، با استانداردهای ISO ۲۰۰۲۲ مورد استفاده در CIPS از طریق یک طرح تبدیل، همکاری می کند. لی افزود: «شرکت CIPS و چین قصد دارد یک بستر فراگیر برای جذب جریان های یوان فرامرزی برای انواع مشارکت کنندگان فراهم کند که به طور قابل توجهی دامنه بین المللی شدن یوان را گسترش خواهد داد».

یا جایگزین کردن SWIFT علاوه بر افزایش استفاده بین المللی از یوان و کاهش وابستگی سیستمی به دلار آمریکا است. بنابراین SWIFT مشتاق بود که تفاهم نامه را با شرکت CIPS امضا کند.

آینده CIPS و رقابت با SWIFT

در حال حاضر، به نظر می رسد که شرکت CIPS با قرار دادن خود به عنوان واسطه بین SWIFT و سیستم ملی پرداخت های پیشرفته چین (CNAPS)، در تلاش برای ایجاد یک فرآیند روان تر است. CIPS از سیستم پرداخت بین المللی اتاق تسویه (CHIPS)، شبکه پرداخت دلاری آمریکا که روزانه حدود ۱٫۵ تریلیون دلار پرداخت را پشتیبانی می کند، الگوبرداری شده است. فایننشال تایمز گزارش می دهد که CIPS برای پیام رسانی بین بانکی از SWIFT استفاده خواهد کرد، اما در نهایت توانایی فعالیت مستقل را خواهد داشت. سیستم جدید CIPS همچنین در نهایت به بانک های خارج از کشور اجازه می دهد در پرداخت های یوان بین بانک های خارجی و همچنین پرداخت های ورودی و خروجی به چین شرکت کنند، اما راهداندازی تنها با نهادهای داخلی آغاز شده



بدترین سال دلار در نیم قرن اخیر

آیا پرداخت بین المللی به نقطه عطف خود نزدیک می شود ؟

ما در کجا قرار داریم ؟

پس از اینکه دولت ترامپ در بهار سال ۲۰۲۵ تعرفه های جهانی گسترده ای را اعلام کرد، بازارها به سرعت واکنش نشان دادند. در اقتصادهای بزرگ هشدارهای رکود اقتصادی به صدا درآمد و چشم انداز تجارت جهانی و به تبع آن، پرداخت های بین مرزی تیره و تار شد. از لحاظ تاریخی، حجم پرداخت های بین مرزی به شدت با مسیر تجارت بین المللی و تحولات ژئوپلیتیکی ارتباط داشته است. زمانی که تجارت جهانی گند می شود، جریان پرداخت ها نیز رو به انقباض می گذارد. در آغاز سال ۲۰۲۵، اعتماد به زیرساخت های پرداخت جهانی، چه با دلار آمریکا و چه با ارزهای محلی، در پایین ترین سطح خود بود.

تسلط دلار آمریکا در معاملات بین المللی موضوع جدیدی نیست. از زمان جنگ جهانی دوم،

در نیمه اول سال، شاخص دلار که قدرت دلار آمریکا را می سنجد، ۱۰۰٫۸ کاهش یافت. این بدترین شروع سال برای دلار آمریکا از سال ۱۹۷۳ به شمار می آید. زمینه تاریخی این اتفاق در قرن بیستم، از دست رفتن ثبات سیستم برتون وودز بود که قیمت طلا را به هم ریخت. امروز، شاخص دلار بیانگر نوسانات ناشی از سیاست های تجاری و اقتصادی رئیس جمهور آمریکا، دونالد ترامپ است؛ به همین دلیل سرمایه گذاران به دنبال کاهش ریسک خود در قبال این ارز هستند. در این فضای مبهم و نامشخص، انجام پرداخت های بین المللی با ارزهای محلی می تواند چشم انداز پرداخت های جهانی را به شکلی واضح تر نمایان کند.

tradefinanceglobal

تسریع می‌کند. استیبل‌کوین‌ها، پرداخت‌های برنامه‌پذیر و پلتفرم‌های تسویه حساب مبتنی بر بلاک چین موانع را برای جریان‌های پرداخت چندارزی کاهش می‌دهند. این ابزارها، در ترکیب با فشارهای اقتصاد کلان و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی در حال تغییر، زمینه را برای یک معماری پرداخت جهانی متنوع‌تر و انعطاف‌پذیرتر فراهم می‌کنند.

چرا کند پیش می‌رود؟

بر اساس گزارش «یادداشت‌های فین‌تک» صندوق بین‌المللی پول (IMF)، زیرساخت پرداخت‌های بین‌مرزی همچنان نایاب است و عمدتاً به پیام‌رسانی محدود می‌شود و هزینه‌های حقوقی و عملیاتی بالایی دارد. بسیاری از کشورها، به‌ویژه در بازارهای نوظهور، هنوز فاقد ریل‌های پرداخت لحظه‌ای، سیستم‌های تسویه حساب و سازوکارهای انطباق (compliance) لازم برای پشتیبانی از جریان‌های ارز محلی کارآمد و ایمن هستند. حتی در جاهایی که چنین سیستم‌هایی وجود دارند، تکه‌تکه بودن ریل‌های پرداخت یک مشکل همیشگی است و نیاز به تمرکز مداوم برای هماهنگ‌سازی دارد. هر کشوری بانک‌ها، کیف‌پول‌های موبایلی، طرح‌های پرداخت فوری، رژیم‌های نظارتی، استانداردهای فنی و قالب‌های پیام‌رسانی خاص خود را دارد و همگام‌سازی فرآیندی مداوم و طاقت‌فرساست. فناوری مالی، از استیبل‌کوین‌ها گرفته تا پلتفرم‌های تسویه حساب مبتنی بر بلاک چین، برخی از موانع را برای جریان‌های پرداخت چندارزی کاهش می‌دهند، بنابراین اطمینان از در دسترس بودن این زیرساخت در همه جا، تحول‌آفرین خواهد بود.

آموزش و آگاهی نیز اهمیت دارند. بسیاری از شرکت‌ها، به‌ویژه کسب‌وکارهای کوچک‌تر، همچنان از مزایای پرداخت‌های با ارز محلی بی‌خبرند یا فاقد سیستم‌های داخلی لازم برای پشتیبانی کارآمد از ارزهای متعدد هستند. این شکاف دانش به وابستگی مداوم به فاکتوردهی با دلار منجر می‌شود، حتی در کریدورهایی که تسویه حساب با ارز محلی در حال حاضر از نظر فنی امکان‌پذیر است.

از طریق راه‌حل‌های نوآورانه، مؤسسات دولتی می‌توانند انگیزه‌ها و محافظ‌های لازم را برای کاهش ریسک جریان‌های ارز محلی برای بازیگران بخش خصوصی ایجاد کنند. تکامل پرداخت‌های بین‌مرزی در پاسخ به تحولات ژئوپلیتیکی رخ داده است، زیرا کشورها به‌طور فزاینده‌ای به دنبال مصون نگه داشتن خود از شوک‌های خارجی و اعمال حاکمیت اقتصادی هستند. در این زمینه، حرکت به سمت پرداخت با ارز محلی به اندازه هزینه و کارایی، به انعطاف‌پذیری و استقلال نیز مربوط است.

تغییر بهره‌مند خواهند شد. درآمد ارزی که به طور سنتی توسط بانک‌ها در کشور دریافت‌کننده به دست می‌آمد، می‌تواند توسط مؤسسه مبدأ داخلی شود، زمانی که تبدیل‌ها در لحظه پرداخت اتفاق می‌افتند. این امر پویایی درآمد‌ها را تغییر می‌دهد و انگیزه‌هایی برای پذیرش گسترده‌تر ارائه می‌کند.

با این حال، پذیرش این تغییر کندتر از آنچه بسیاری امید داشتند، بوده است. مزایا واضح هستند، اما عادت‌ها و سیستم‌ها به راحتی تغییر



طرح تسویه حساب با ارز محلی

آسه آن (LCS) - به رهبری

اندونزی، مالزی، تایلند، فیلیپین

و سنگاپور - تسویه حساب

مستقیم تجاری بدون دخالت

دلار امکان‌پذیر می‌سازد. در آفریقا،

سیستم پرداخت و تسویه حساب

پان آفریقایی (PAPSS) که توسط

اتحادیه آفریقا و بانک صادرات

و واردات آفریقا راه‌اندازی شده

است، معاملات درون‌قاره‌ای را با

ارزهای محلی میسر می‌کند. در

نهایت، سیستم پرداخت بین‌بانکی

فرامرزی چین (CIPS) جایگزینی

مبتنی بر یوآن برای سوئیفت ارائه

می‌دهد که با هدف‌گذاری پکن برای

بین‌المللی کردن یوان همسو است.

نمی‌کنند. با این حال، محیط اقتصادی در سال ۲۰۲۵ شروع به سوق دادن بازار به سمت تغییر کرد. در نیمه اول سال، ارزش دلار آمریکا بیش از ۱۰٪ کاهش یافت و شرکت‌ها را در سراسر جهان وادار کرد تا در شیوه‌های قیمت‌گذاری و فاکتوردهی خود بازنگری کنند. چندین تأمین‌کننده برای پوشش ریسک نوسانات ارزی و تثبیت درآمد، شروع به ارائه تخفیف‌هایی برای پرداخت با ارز محلی خود کردند. یک نظرسنجی از واردکنندگان بازار میانی آمریکا نشان داد که حدود ۶۰٪ آن‌ها با پرداخت به ارز محلی تأمین‌کنندگان، تخفیف‌های ۱ تا ۲ درصدی، بخش قابل توجهی تخفیف‌های ۳ تا ۵ درصدی و برخی نیز بیش از ۱۰٪ تخفیف به دست آوردند. تأمین‌کنندگان اغلب در صورتی که خریدار ریسک ارزی را بپذیرد، از طریق تخفیف یا شرایط بهتر، صرفه‌جویی را به خریداران منتقل می‌کنند.

در حالی که داده‌های جامع در مورد تنوع ارز در پرداخت‌ها هنوز کمیاب است، یک روند واضح در حال ظهور است؛ شرکت‌های بیشتری اکنون ترجیح خود را برای دریافت پرداخت‌ها با ارز داخلی خود ابراز می‌کنند. این هنوز یک گسست ساختاری نیست، اما ممکن است شروع آن باشد. بعید است دلار آمریکا یک شبه از سلطنت خلع شود، اما با توجه به اینکه کسب‌وکارهای بین‌المللی به دنبال انعطاف‌پذیری و امنیت هستند، تنوع‌بخشی به یک گزینه قابل قبول تبدیل خواهد شد.

در همین حال، فناوری مالی این تحول را

اکثر تجارت جهانی تنها با چند ارز، گاهی با یورو و اغلب با دلار آمریکا، فاکتور می‌شود، صرف نظر از اینکه کدام کشورها درگیر این معامله هستند. داده‌های سوئیفت تا سال ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که تقریباً ۵۰٪ از حجم پرداخت‌های بین‌مرزی با دلار آمریکا، ۲۳٪ با یورو و حدود ۷٪ با پوند انگلیس انجام شده است. اما این سلطه هزینه‌هایی نیز دارد. زمانی که دلار واسطه پرداخت است، ریسک نرخ ارز اغلب به دریافت‌کننده منتقل می‌شود، تسویه حساب ممکن است به دلیل زنجیره‌های بانکی کارگزار به تأخیر بیفتد و هزینه‌ها در طول مسیر افزایش می‌یابند. همچنین، اگر ارز واسطه ارزش خود را افزایش دهد، قیمت تمام کالاهای وارداتی را بالا می‌برد و کل صنعت را بی‌ثبات‌تر می‌کند.

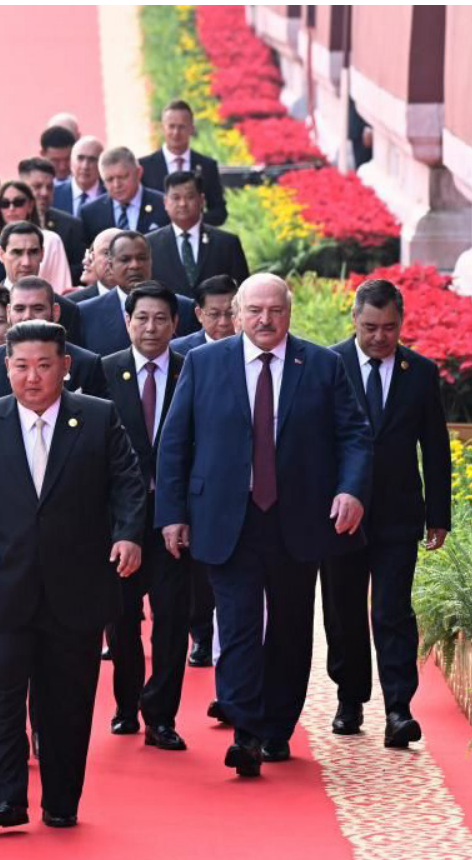
در مقابل، پرداخت‌های با ارز محلی - زمانی که گیرنده نهایی ارز محلی را مصرف می‌کند - می‌تواند شفافیت و قطعیت بیشتری ارائه دهد. نرخ ارز می‌تواند از ابتدا تثبیت شود، مبالغ نهایی قابل پیش‌بینی هستند و تحویل پرداخت معمولاً سریع‌تر و قابل ردیابی‌تر است. بسیاری از دولت‌ها از مدت‌ها پیش از حرکت به سمت استفاده از ارزهای محلی حمایت کرده‌اند. به ویژه برای اقتصادهای در حال توسعه، دلار آمریکا منبعی محدود و پرهزینه است. وابستگی به دلار همچنین ارتباط ناخواسته‌ای با سیاست‌های پولی آمریکا ایجاد می‌کند که ممکن است با اولویت‌های اقتصادی داخلی در تضاد باشد. این امر به یک حوزه ژئوپلیتیکی نیز کشیده شده است؛ برای کشورهایی مانند روسیه، بلاروس، قرقیزستان و ازبکستان، سهم صادرات فاکتور شده با دلار آمریکا و یورو در سال ۲۰۲۳ بین ۱۰ تا ۵۰ واحد درصد کمتر از سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶ بود، جایی که فاصله گرفتن سیاسی به جریان‌های پرداخت نیز منتقل می‌شود.

تشویق تسویه حساب با ارز محلی همچنین پتانسیل تقویت سیستم‌های مالی ملی را دارد. این کار نقدینگی را در بازارهای محلی افزایش می‌دهد، نیاز به نگهداری ذخایر دلاری گسترده را کاهش می‌دهد و به بانک‌های مرکزی اجازه می‌دهد آزادانه‌تر عمل کنند.

در پاسخ به این واقعیت‌ها، دولت‌های متعددی از چارچوب‌های جدیدی حمایت کرده‌اند که برای تسهیل پرداخت‌های با ارز محلی طراحی شده‌اند. طرح تسویه حساب با ارز محلی آسه آن (LCS)

- به رهبری اندونزی، مالزی، تایلند، فیلیپین و سنگاپور - تسویه حساب مستقیم تجاری را بدون دخالت دلار امکان‌پذیر می‌سازد. در آفریقا، سیستم پرداخت و تسویه حساب پان آفریقایی (PAPSS) که توسط اتحادیه آفریقا و بانک صادرات و واردات آفریقا راه‌اندازی شده است، معاملات درون‌قاره‌ای را با ارزهای محلی میسر می‌کند. در نهایت، سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی چین (CIPS) جایگزینی مبتنی بر یوآن برای سوئیفت ارائه می‌دهد که با هدف‌گذاری پکن برای بین‌المللی کردن یوان همسو است.

این طرح‌ها یک هدف مشترک دارند؛ کاهش وابستگی جهانی به دلار و امکان‌پذیر ساختن پرداخت‌های دوجانبه‌ای که زیرساخت‌های سنتی مبتنی بر دلار را دور می‌زنند. مؤسسات مالی، اعم از بانک‌ها و ارائه‌دهندگان غیربانکی نیز از این



پیروزی بدون نبرد

حکمت چینی نهفته در رژه روز پیروزی چه بود ؟

THE CHINA ACADEMY

ممکن است «تاریخ باستان» به نظر برسد. اما برای چین، یک تمدن با پنج هزار سال تاریخ، آن تحقیر مثل دیروز است. به همین دلیل است که نوسازی سریع نظامی چین صرفاً پاسخی به اقدامات آمریکاست. اگر ایالات متحده و غرب نمی‌خواهند شاهد یک چین قدرتمند نظامی باشند یا از سلاح‌های پیشرفته آن عقب بمانند، بهترین راه این است که از تحریک چین خودداری کرده و بر روی امور خود تمرکز کنند. چین که یک قرن تحقیر را تحمل کرده است، هرگز از حق مقدس خود برای دفاع از خویشتن از طریق قدرت نظامی دست نخواهد کشید.

۲. این رژه حامل حسن نیت و ناامیدی

چین نسبت به آمریکا است

رسانه‌های آمریکایی اغلب با جسارت فرض می‌کنند که این رژه نظامی علیه ایالات متحده بوده است؛ دیدگاهی کوتاه‌بینانه که از قضاوت دیگران بر اساس معیارهای خودشان نشأت می‌گیرد. چین یک ضرب‌المثل باستانی دارد: «کشور را دو کار بزرگ است: قربانی و جنگ (国之大事在祀与戎)» با این حال، به نظر می‌رسد غرب تنها بر «جنگ» تمرکز می‌کند و این حقیقت را نادیده می‌گیرد که نام کامل این رویداد «بزرگداشت هشتادمین سالگرد پیروزی در جنگ مقاومت مردم چین علیه تجاوز ژاپن و جنگ جهانی ضد فاشیست» است؛ مراسمی رسمی برای بزرگداشت پیروزی بر فاشیسم.

پیروزی در جنگ ضد فاشیست یک دستاورد تاریخی بود که با تلاش‌های جمعی چین، اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده و تمام ملت‌هایی که قاطعانه در برابر تجاوز ایستادند، ممکن شد. در طول جنگ جهانی دوم، ائتلاف ضد فاشیست رنج زیادی کشید، با تلفات نظامی و غیرنظامی جهانی که از ۷۰ میلیون نفر فراتر رفت. چین به عنوان جبهه اصلی در شرق، بیش از ۳۵ میلیون نفر تلفات داد؛ اتحاد جماهیر شوروی که بیشترین ضربه را در اروپا تحمل کرد، حدود ۲۷ میلیون نفر را از دست داد؛ و ایالات متحده نیز بیش از ۴۰۰ هزار نفر را فدا کرد. با بزرگداشت این پیروزی، چین همچنین به مبارزه مشترک در کنار مردم آمریکا و روسیه احترام می‌گذارد. کتاب‌های درسی چینی هرگز به طور عمدی نقش حیاتی ایالات متحده در جبهه اقیانوس آرام را کم‌اهمیت جلوه نداد؛ یا حذف نکرده‌اند. با این حال، آنچه چین را مایوس می‌کند این است که آمریکا امروزی - که به طور فزاینده‌ای به واسطه منافع ملی به ژاپن وابسته شده است - به طور فعال در حال کمک به احیای نظامی‌گری ژاپن است، حتی به قیمت بی‌حرمتی به کهنه‌سربازان جنگ جهانی دوم خود.

نبرد ایوو جیما را در نظر بگیرید، یکی از شدیدترین درگیری‌هایی که ایالات متحده در اقیانوس آرام با آن جنگید. در جزیره‌ای به مساحت تنها ۲۰ کیلومتر مربع، نیروهای آمریکایی بیش از ۲۶ هزار نفر تلفات دادند، از

در سوم سپتامبر، چین رژه نظامی بزرگی در پکن برگزار کرد. رسانه‌های غربی مانند بی‌بی‌سی بلافاصله بر روی موشک‌های بالستیک تمرکز کردند و «تهدید چین» را بزرگ‌نمایی کردند، در حالی که ترامپ با دیدن حضور پوتین و کیم جونگ اون در رژه، فوراً ادعا کرد که این یک «توطئه علیه آمریکا» است.

در خصوص این نوع سخنرانی‌ها، پروفیسور وانگ شیانگ‌سوی، استراتژیست چینی، اشاره کرد که این واکنش نشان می‌دهد غرب نه تنها نتوانسته سیگنال‌های رژه چین را رمزگشایی کند، بلکه فاقد درک ابتدایی از روندهای توسعه تاریخی و معاصر جهان است. با این حال، سیگنال‌های واقعی که پکن از طریق این رژه ارسال کرد، بسیار عمیق‌تر از روایت ساختگی غربی‌هاست؛ و چیزی است که آن‌ها به شدت نیاز به درک آن دارند.

۱. این رژه تهدیدی علیه آمریکان نیست، بلکه پاسخی به غرور و خشونت آمریکا است.

در این رژه نظامی، ۸۴ درصد از تجهیزات برای اولین بار به نمایش گذاشته شد. در طول پخش زنده سی‌ان‌ان، مفسران تلویزیونی آن‌ها نتوانستند هیچ اطلاعاتی در مورد سلاح‌های جدید ارائه دهند، حتی قادر به نام بردن آن‌ها نبودند و فقط با حالتی غیرحرفه‌ای می‌گفتند: «این‌ها موشک‌های جدید چین هستند... تقریباً». این اتفاق نشان داد که غرب کاملاً ناآگاه است و از سرعت توسعه فناوری دفاعی چین غافلگیر شده است. در مواجهه با تجهیزات پیشرفته چینی متعددی که ارتش آمریکا تنها در مورد آن‌ها نظریه پردازی کرده یا حتی نامشان را نشنیده است، استراتژی رسانه‌های آمریکایی چیزی جز تکرار «تئوری قدیمی تهدید چین» نبود. اما آنچه آن‌ها از ذکر آن خودداری می‌کنند این است که در واقع خود آمریکا باعث توسعه انفجاری تسلیحات و تجهیزات چین شده است.

در پایان قرن گذشته، چین به سازمان تجارت جهانی پیوست و همه فکر می‌کردند که صلح و توسعه به مضمون اصلی جهان تبدیل خواهد شد. چین حتی برای داشتن بودجه بیشتر جهت توسعه اقتصادی، اقدام به کاهش گسترده تعداد نیروهای نظامی خود به میزان یک میلیون نفر کرد. با این حال، در سال ۱۹۹۹، پس از بمباران سفارت چین در یوگسلاوی توسط آمریکا، پکن متوجه شد که کشورهای امپریالیستی همچنان برای نقض قلمرو چین از زور استفاده می‌کنند، بنابراین صلح را نمی‌توان تنها با آرزوهای صلح‌طلبانه حفظ کرد؛ امنیت همچنان باید از طریق تعادل قدرت سخت محافظت شود.

چین بلافاصله مجموعه‌ای از برنامه‌های فناوری دفاعی را آغاز کرد، از جمله ساخت مجموعه‌های تونل باد مافوق صوت و پروژه‌های تحقیقاتی در زمینه هواضا و میکروالکترونیک. این بذریه‌ای که ۲۶ سال پیش کاشته شدند، تحت زمان‌بندی‌های نظامی سخت رشد کردند و اکنون میوه‌های فراوانی به بار آورده‌اند. برای ملتی به جوانی ایالات متحده که تنها بیش از ۲۰۰ سال سابقه دارد، اقدامات متجاوزانه کلینتون علیه چین در ۲۶ سال پیش

جمله نزدیک به ۷ هزار کشته، یعنی حدود یک سوم از کسانی که در آنجا پیاده شدند. تنها لشکر پنجم تکنگران دریایی متحمل تقریباً نیمی از این تلفات شد که بالاترین نرخ تلفات در میان تمام لشکرهای آمریکایی در آن نبرد بود. با این حال، در ۲۹ مارس امسال، زمانی که وزیر دفاع آمریکا، هگست، در یک مراسم یادبود در ایوو جیما برای کشته‌شدگان جنگی آمریکا شرکت کرد، در مقابل یادبود آن‌ها، به «اخلاق مشترک جنگاوری» سربازان ژاپنی احترام گذاشت. علاوه بر این، در تلاش برای مهار چین، ایالات متحده به ژاپن، یک متجاوز شکست خورده در جنگ جهانی دوم، اجازه داده است که ناوهای هواپیمابر و سایر سلاح‌های تهاجمی را توسعه دهد و حتی به طور بالقوه به دنبال توانایی‌های هسته‌ای باشد. این امر باعث شده است که چین متوجه شود نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم به شدت به چالش کشیده شده است، به ویژه زمانی که این چالش‌ها از سوی یکی از معماران اصلی آن به وجود می‌آید. اکنون روشن است که این سیستم نمی‌تواند تنها با تعمیرات جزئی احیا شود.

به عنوان یک قدرت بزرگ مسئول، چین باید به شیوه خود به ایجاد نیروهای ثبات بخش جدید برای صلح جهانی کمک کند. قابل توجه است که سران کشورهای شرکت‌کننده در رژه نظامی عمدتاً از کشورهای آسه‌ان، اعضای سازمان همکاری شانگهای و شرکای ابتکار کمربند و جاده بودند. در میان آن‌ها، پرابوو سوبیانتو، رئیس‌جمهور اندونزی، علی‌رغم آشتی‌های داخلی، یک شبه به پکن پرواز کرد تا در این مراسم شرکت کند. این امر نشان‌دهنده خاطره مشترک رنج کشیدن تحت فاشیسم ژاپن و آرمان‌های مشترک برای توسعه و امنیت است.

اصل دیپلماتیک ثابت چین، عدم مداخله در امور

بنابراین صلح را نمی‌توان تنها با آرزوهای صلح‌طلبانه حفظ کرد؛ امنیت همچنان باید از طریق تعادل قدرت سخت محافظت شود.





هوش مصنوعی چین را خفه کنند؛ این ها اقداماتی هستند که تفاوتی با جنگ آشکار ندارند.

در پاسخ به چنین تاکتیک‌های نامحدودی از سوی غرب، ارتش آزادی بخش خلق، در حالی که ابزار نهایی دفاع از خود را حفظ می‌کند، بر اساس یک اصل کهن چینی عمل می‌کند که در این عصر هسته‌ای، نتیجه مطلوب‌تری برای همه فراهم می‌آورد: «پیروز شدن بر دشمن بدون جنگیدن (不战而屈人之兵)» در سال ۲۰۲۳، ساموئل پاپارو، فرمانده وقت ناوگان اقیانوس آرام ایالات متحده، با افتخار در مورد استفاده از پهپادها و کشتی‌های بدون سرنشین برای تبدیل تنگه تایوان به «جهنم» لاف زد و آشکارا چین را به اقدام نظامی تهدید کرد. او بارها این مفهوم را در مجامع عمومی ترویج کرد. با این حال، در نوامبر ۲۰۲۴، پاپارو در حال سخنرانی در رویدادی در مؤسسه بروکینگز در واشنگتن، ناگهان اذعان کرد که پهپادها به تنهایی در برابر ارتش آزادی بخش خلق کافی نخواهند بود.

چه چیزی باعث این تغییر لحن شد؟ همچنین در نوامبر ۲۰۲۴، در نمایشگاه هوایی ژوهای، چین «جیو تیان»، یک ناو پهپادبر «مادرکشتی» برای سامانه‌های بدون سرنشین؛ و نمایش‌هایی مانند سامانه رزمی زمینی «گرگ ریاست» که با دسته‌های پهپادی هماهنگ می‌شدند، را رونمایی کرد. این نمایش‌ها توانایی‌های رزمی یکپارچه هوایی-زمینی بدون سرنشین بالغ ارتش آزادی بخش خلق را به نمایش گذاشتند. به وضوح، اگر قرار بود تنگه تایوان به «جهنم» از جنگ بدون سرنشین تبدیل شود، این ارتش آمریکا بود که به آن ورطه افکنده می‌شد نه ارتش آزادی بخش خلق که از نظر فناوری، صنعتی و سیستمی برتر است.

چین از طریق نمایش قدرت خود در ژوهای، به طرز ماهرانه‌ای پاپارو - و به تبع آن، استراتژی ایالات متحده - را از خیال به واقعیت بازگرداند، و از این طریق به تحکیم صلح و ثبات در اقیانوس آرام غربی کمک کرد. این حکمت چند هزار ساله پیروزی بدون نبرد همچنان عمیقاً مرتبط است. در رژه سوم

داخلی سایر ملت‌ها و رد هژمونی است. اما زمانی که کشورهای آسه‌آن، بریکس و کمربند و جاده با «ابتکار حکمرانی جهانی» همسو می‌شوند، نه با هژمونی جهانی موجود، بیش از نیمی از جمعیت و تولید ناخالص داخلی جهان در سمت درست تاریخ قرار می‌گیرند. در میان تغییرات جهانی متحول‌کننده، چین به ایجاد ثبات منطقه‌ای و سازنده کمک می‌کند. اگر برخی کشورها به مسیر مخرب خود ادامه دهند، متوجه خواهند شد که حداقل نیمی از جهان با آن‌ها مخالف است.

۳. برای جلوگیری از جنگ جهانی سوم به نفع تمام بشریت، چین آماده است در هر جنگی پیروز شود

در این رژه نظامی، فراتر از ارتقاء تسلیحات، کشورهای غربی باید توجه دقیق‌تری به اولین نمایش نیروهای هوافضای نظامی و نیروهای فضای سایبری چین داشته باشند، که بازتاب روشنی از یک تغییر اساسی در ارزیابی استراتژیک چین است؛ اگرچه هنوز جنگ گرم جهانی سوم آغاز نشده، جنگ نامحدود در حال حاضر در چندین حوزه در جریان است. از سیستم‌های مستقل تاکتیک‌های ناظر، کشورهای غربی اغلب از طریق آهن و خون شکل گرفتند. با این حال، امروزه نبردهایی با توانایی مشابه برای تغییر چشم‌انداز بین‌المللی، به طور مداوم در عرصه‌های تجارت، فضای مجازی دیجیتال و حوزه هوش مصنوعی در حال انجام است.

اصطلاحاتی مانند «جنگ تجاری» و «جنگ سایبری» زمانی از کلمه «جنگ» تنها به عنوان استعاره‌ای برای شدت استفاده می‌کردند. با این حال، زمانی که ایالات متحده و متحدانش بیش از ۲۰۰۰۰ تحریم را علیه روسیه اعمال کردند تا نظم اجتماعی آن را از بین ببرند؛ زمانی که سپاه و نیروهای کامپیوتری را در سراسر جهان پخش کرد تا برنامه هسته‌ای ایران را فلج کند؛ زمانی که درهای پشتی در تراشه‌های GPU جاسازی می‌شوند تا توسعه

سپتامبر، چین همچنین چندین پهپاد رادارگریز بزرگ «بال ساکت وفادار»، وسایل نقلیه زیرآبی بدون سرنشین و پلتفرم‌های روباتیک زمینی را به نمایش گذاشت که همگی نشان‌دهنده فناوری‌هایی هستند که چین نه تنها در آن‌ها برابر، بلکه پیش‌تاز است و یک شکاف نسلی ایجاد کرده است. این امر نشان‌دهنده یک گذار تکنولوژیک از رسیدن به سطح ایالات متحده به پیشی گرفتن از آن در حوزه‌های کلیدی است. در یک جنگ هسته‌ای، هیچ برنده‌ای وجود ندارد. اما در جنگ متعارف، به طور فزاینده‌ای روشن است که دیگر برنده ایالات متحده نخواهد بود.

«مغلوب ساختن دشمن بدون جنگیدن» راز عمیقی نیست، بلکه همیشه مهم‌ترین بخش از کتاب هنر رزم سون تزو بوده است که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های درسی آکادمی نظامی وست پوینت آمریکا نیز هست. متأسفانه، زمانی که غربی‌ها این اثر را می‌خوانند، اغلب تنها به بخش «جنگ بر پایه فریب است» توجه می‌کنند، با وسواس به مطالعه چگونگی پیروزی در جنگ می‌پردازند و به ندرت به این حکمت توجه می‌کنند که تا حد امکان از جنگ بپرهیزید و «عالی‌ترین برتری، مغلوب ساختن ارتش دشمن بدون جنگیدن است». برخی از رسانه‌های غربی حتی اکنون تلاش می‌کنند از نقل قول «وقتی ضعیف هستی قوی جلوه کن» استفاده کنند تا به طور دایره‌ای استدلال کنند که چین فقط بلوف می‌زند و ارتش چین «ظاهری پر زرق و برق اما بی‌محتوا» دارد. این درک سطحی از حکمت چینی نه تنها به یک طرز تفکر خنده‌دار شبیه شترمرغ منجر می‌شود، بلکه خطرناک نیز هست.

ارتش آزادی بخش خلق که در رژه روز پیروزی به نمایش گذاشته شد، به نیرویی تبدیل شده است که قادر به رقابت با هر رقیبی است، با فناوری پیشرفته، آموزش دقیق، سازماندهی مستحکم و ظرفیت بسیج قدرتمند. با این حال، چین با انتخاب این تاریخ نمادین، سالگرد پیروزی بر فاشیسم، برای رونمایی از این سلاح‌های پیچیده و دقیق، پیامی روشن به جهان می‌فرستد. برای جلوگیری از یک جنگ جهانی دیگر، این کشور نه تنها قدرت بازدارندگی برای مهار تجاوز، بلکه قدرت سازنده برای ترویج توسعه را نیز ساخته است. دفاع از حاکمیت ملی همچنان خط قرمز و غیرقابل تغییر ارتش آزادی بخش خلق است، در حالی که تغییر ارتش جنگ از طریق قدرت (止戈为武) بالاترین مأموریت آن باقی می‌ماند.



«مغلوب ساختن دشمن بدون جنگیدن» راز عمیقی نیست، بلکه همیشه مهم‌ترین بخش از کتاب هنر رزم سون تزو بوده است که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های درسی آکادمی نظامی وست پوینت آمریکا نیز هست. متأسفانه، زمانی که غربی‌ها این اثر را می‌خوانند، اغلب تنها به بخش «جنگ بر پایه فریب است» توجه می‌کنند، با وسواس به مطالعه چگونگی پیروزی در جنگ می‌پردازند و به ندرت به این حکمت توجه می‌کنند که تا حد امکان از جنگ بپرهیزید و «عالی‌ترین برتری، مغلوب ساختن ارتش دشمن بدون جنگیدن است.»



پرونده فناوری

با آغاز دوره شهرداری علیرضا زاکانی، اولین موج از حضور ناوگان برقی حمل و نقل عمومی، از طریق ورود تعدادی تاکسی و اتوبوس برقی به شبکه حمل و نقل تهران، شکل گرفت. خود این موج در دوره تناوب‌هایی منبسط می‌شود و خبرهایی از ورود تعداد بیشتری اتوبوس و تاکسی برقی به گوش می‌رسد. با این حال، مسئله‌ای که می‌توانست صرفاً یک خبر خوب در راستای کاهش آلودگی هوا و افزایش بهره‌وری مصرف انرژی ناوگان حمل و نقل تهران باشد، با ورود گروه اقتصادی دات‌وان (گروه متعلق به بابک زنجانی) ابعاد جدیدی پیدا کرد. صرف‌نظر از مجادلات رسانه‌ای درگرفته درون ساختار حاکمیت له و علیه بابک زنجانی، کمیت ناوگان وعده داده شده توسط زنجانی، پرسش‌های جدی‌ای پیش روی ناظران این فعالیت جنجالی می‌گذارد.



آغاز یا پایان؟

به پشتوانه یک برنامه تولیدی
یا شکل جدیدی از مصرف منابع؟

باید بتواند در درازمدت با کمک پیشرفت روزافزون فناوری باتری، نیرومحرکه‌ای برای خداحافظی با نیروگاه‌های فسیلی به شمار آید. در نتیجه مسئله افزایش راندمان تولید برق نیروگاه‌های تجدیدپذیر و همچنین مسئله باتری‌های غول پیکر (Storage) که بتوانند همچون یک پمپ بنزین، برق را در خود ذخیره و به ناوگان سرویس دهند، یک مسئله فناورانه زنده در میان تحقیقات روز دنیاست.

با این حال، در کنار رقابت شدید و زنده در آمریکا، اروپا و چین بر سر تحقیق و توسعه روی زنجیره ارزش «برقی‌سازی حمل و نقل»، یک بازی موازی نیز در کشورهای حاشیه خلیج فارس در جریان است که مشتمل بر «مصرف» کل این زنجیره ارزش است. به گونه‌ای که تمامی حلقه‌های تولید و مصرف برق، حلقات وارداتی هستند. این بازی، به وضوح نه از سر فشار کمبود منابع، بلکه تحت هدایت یک برنامه ریزی سیاسی برای تثبیت مفهوم «کشور مرفه بی‌ملت»، به راه افتاده است. در چنین تصویری، هیچ نیازی به وجود یک جامعه پویا شامل تولیدکنندگان فناور و همچنین پشتیبانان ملی آنان (دولت، بازار، مردم و...) نیست. کافی است سطح تنش سیاسی با تمامی کشورهای دنیا آنقدر کاهش یابد که بتوان با دسترسی کامل به یک بازار رقابتی جهانی، بهترین فناوری‌ها را با به صرفه‌ترین قیمت، «خریداری» کرد.



این تحول، از آنجا که در یکی از حساس‌ترین نقاط اقتصاد سیاسی ایران یعنی «راه»، رخ خواهد داد، ممکن است بر حسب ماهیتی که دارد، نتایج مبارکی را به بار آورد. به عبارت دیگر، ما با یک بازی بزرگ روبه‌رو هستیم که می‌تواند سرعت فرسایش ایران را چندبرابر کند و یا آن را از فرسایش، نجات دهد.

قابل توجهی وسیله حمل و نقل برقی مواجه خواهیم بود که تحول مذکور را شدت می‌بخشد. این تحول، از آنجا که در یکی از حساس‌ترین نقاط اقتصاد سیاسی ایران یعنی «راه»، رخ خواهد داد، ممکن است بر حسب ماهیتی که دارد، نتایج مبارکی را به بار آورد. به عبارت دیگر، ما با یک بازی بزرگ روبه‌رو هستیم که می‌تواند سرعت فرسایش ایران را چندبرابر کند و یا آن را از فرسایش، نجات دهد.

مسئله برقی‌سازی در دنیا، همواره از سوی کشورهایی دنبال می‌شده است که بدوا دسترسی مستقیم به منابع فسیلی نداشته‌اند. اگر ایالات متحده آمریکا را (که آن‌هم تازه در طول یک دهه اخیر تبدیل به تولیدکننده بزرگ نفت شده است) کنار بگذاریم، باقی بازیگران بزرگ صنعت برقی‌سازی، اروپایی و چینی هستند. این یعنی مهم‌ترین نیرومحرکه توسعه فناوری‌های تولید و مصرف برق در بازی برقی‌سازی وسایل حمل و نقل، فقدان دسترسی به منابع فسیلی بوده است. در این میان، مسائل مربوط به هاستری اروپا نسبت به انرژی هسته‌ای، بر شدت تمرکز اروپا بر راه حل انرژی‌های تجدیدپذیر نظیر خورشیدی، افزوده است. به گونه‌ای که اتصال گزینه انرژی خورشیدی به مسئله برقی‌سازی ناوگان حمل و نقل یکی از صورت مسئله‌های جدی روی میز اروپا و البته چین است. این صورت مسئله، مشتمل بر این نکته است که برقی‌سازی نباید صرفاً یک ایده درباره افزایش بهره‌وری یا کاهش آلودگی باشد، بلکه

با آغاز دوره شهرداری علیرضا زاکانی، اولین موج از حضور ناوگان برقی حمل و نقل عمومی، از طریق ورود تعدادی تاکسی و اتوبوس برقی به شبکه حمل و نقل تهران، شکل گرفت. خود این موج در دوره تناوب‌هایی منبسط می‌شود و خبرهایی از ورود تعداد بیشتری اتوبوس و تاکسی برقی به گوش می‌رسد. با این حال، مسئله‌ای که می‌توانست صرفاً یک خبر خوب در راستای کاهش آلودگی هوا و افزایش بهره‌وری مصرف انرژی ناوگان حمل و نقل تهران باشد، با ورود گروه اقتصادی دات‌وان (گروه متعلق به بایک زنجانی) ابعاد جدیدی پیدا کرد. صرف نظر از مجادلات رسانه‌ای درگرفته درون ساختار حاکمیت له و علیه بایک زنجانی، کمیت ناوگان وعده داده شده توسط زنجانی، پرسش‌های جدی‌ای پیش روی ناظران این فعالیت جنجالی می‌گذارد.

بایک زنجانی وعده‌های پرطمطراقی در سه حوزه قطار، اتومبیل و اتوبوس‌های برقی داده است و در این راستا، ارائه‌هایی را در سطح رسانه‌ها و نمایشگاه‌ها برگزار کرده است تا اثبات کند مسئله فراتر از یک بلوف است؛ به گونه‌ای که ناظران به این باور برسند که با یک تحول در ناوگان حمل و نقل کشور روبه‌رو هستیم. ضمن اینکه با اخبار جدید اعلامی توسط شوراهای شهر کلان‌شهرهای ایران، برنامه برقی‌سازی ناوگان اتوبوس‌های شهرداری تهران (و احتمالاً شهرهای بزرگ دیگر ایران) به شکل روزافزون در جریان خواهد بود و در نتیجه ما با تعداد بسیار

سیطره بلامنازع این کشور در حوزه وسایل نقلیه برقی هستیم. مسئله همان طور که در شماره های پیشین به آن اشاره کردیم، انتخاب هوشمندانه فناوری و تعبیر درست آن است. برقی سازی در چین، همان برقی سازی در آمریکا و اروپا نیست و شیوه شکل گیری و بقای آن نیز منحصر به شرایط اقتصادی-سیاسی چین خواهد بود.

بنابراین این خیلی مهم است که بدانیم برنامه برقی سازی، همچون حلقه پایانی یک برنامه کهنه قدیمی است؛ یعنی ناوگان برقی قرار است در حلقه پایانی همین آرایش تولید برق، صرفا مصرف کنندگان مودبتری (آن هم به پشتوانه حمایت نفتی آشکار و پنهان از خرید تجهیزات گران قیمت) باشند؟ یا آغاز یک راه بزرگ تحقیقاتی-تولیدی است؟ آیا به تناسب این برنامه با شرایط اقتصادی-سیاسی ایران فکر کرده ایم؟

واضح است که ما تحت فشار درآمدهای سرشار نفتی و شبه نفتی (نیمه خام فروشی پتروشیمی ها) نمی توانیم برقی سازی را به شکل تقلیدی جلو ببریم. چرا که تخصیص منابعی که می توانند صرف یارانه های مستقیم تری روی بنزین، کالاهای معیشتی و دیگر امور روزمره شوند به برنامه فراگیر برقی سازی، نیازمند تدبیری برای ایجاد درآمدهای جدید برای دولت است.

بنابراین علی الاصول می بایست تامین مالی این برنامه متصل به برنامه ارتقای ارزش افزوده کالاهای مبتنی بر نفت و گاز باشد. تنها در این صورت است که می توان به شکل پایداری به سمت برقی سازی جلو رفت و فشارهای اقتصادی حاصل از تخصیص منابع به برنامه برقی سازی را کاهش داد.

آن ها هستند ترک بگوییم. آنگاه می توان با قاطعیت گفت که برنامه برقی سازی یا به دلیل تشبیه جستن ناشیانه به اروپا، با شکست مواجه می شود و از فراگیر شدن به سوی یک برنامه ملی عاجز می ماند یا به دلیل تشبیه جستن به کشورهای حاشیه خلیج فارس، مسیر جدید و البته بسیار گران قیمتی برای فرسایش منابع و درآمدهای نفتی خواهد بود. تمامی کشورهایی که توانسته اند برقی سازی را از یک ایده بسیار فانتزی و لوکس، تبدیل به گزینه ای قابل تامل کنند و حرکت پرشتاب افزایش صرفه اقتصادی آن را کماکان ادامه دهند، در مرکزی ترین حلقه های این زنجیره، فعال بوده اند. وگرنه مزایای برقی سازی آنقدر چشمگیر نیست که بتوان به حداقلی از حلقات زنجیره اکتفا کرد و به اصطلاح عامیانه، ادعا نمود که: «از سوزاندن سوخت فسیلی که بهتر است!» صدق این گزاره، بدیهی نیست. آن ها که می خواسته اند این گزاره صادق باشد، برنامه های مفصل و عمیق تحقیق و توسعه روی تمامی عناصر بازی به راه انداخته و سیاست های تسهیل گری تولید خود را بر این اساس، تنظیم کرده اند.

در همین شماره از کرانه، گزارشی از داستان برقی شدن ناوگان حمل و نقل چین آمده است که نشان می دهد چین نه تحت تاثیر یک مد جهانی، بلکه اتفاقا در لحظه ای که بیشترین تردیدها درباره اتومبیل برقی در جریان بود و حداکثر تلاش خودروسازی های جهان روی بهبود عملکرد خودروهای درون سوز در جریان بود، یک برنامه جامع بلندمدت را با اعطای یارانه ها و تسهیلات زیرساختی برای تولید و توسعه زنجیره ارزش حمل و نقل برقی، آغاز کرد و امروز شاهد

ما پیشتر درباره تفاوت این دو نوع نگاه در کرانه صحبت هایی کرده ایم. بنابراین محل بحث این یادداشت، نقد و بررسی این رویکردها نیست. بلکه مشخصا پرسش اساسی درباره برنامه بزرگ برقی سازی در ایران است. ما در برنامه برقی سازی ایران - که واضح است جریان پیش برنده اش بسیار بزرگ تر و وسیع تر از یک تاجر بخش خصوصی خواهد بود- کدام مسیر را انتخاب کرده ایم؟ و آیا اساسا به انتخاب مسیری متفاوت از آنچه در اروپا و حاشیه خلیج فارس می گذرد می اندیشیم؟ یا تصور می کنیم در چنبره این دو نگاه، ناچار به انتخابیم؟

اینکه ما به لحاظ اقتصادی، سیاسی و حتی جغرافیایی، وضعیت منحصر بفردی داریم و با هیچ کدام از این دو دسته، «قابل مقایسه» نیستیم، واضح است. با این حال، عدم درک این وضعیت منحصر بفرد (چه در محدودیت ها و چه در استعدادها)، ممکن است منجر به این تصور شود که ما باید آنچه هستیم را به سوی آنچه



ما در برنامه برقی سازی ایران - که واضح است جریان پیش برنده اش بسیار بزرگ تر و وسیع تر از یک تاجر بخش خصوصی خواهد بود- کدام مسیر را انتخاب کرده ایم؟ و آیا اساسا به انتخاب مسیری متفاوت از آنچه در اروپا و حاشیه خلیج فارس می گذرد می اندیشیم؟ یا تصور می کنیم در چنبره این دو نگاه، ناچار به انتخابیم؟



امپراطور بلامنازع

چین چگونه توانست بر بازار جهانی خودروهای برقی سلطه پیدا کند؟



MIT Technology Review

Review گفته اند که دولت برای مدت طولانی نقش مهمی ایفا کرده است؛ هم در حمایت از عرضه خودروهای برقی و هم ایجاد تقاضا برای آن ها. در نتیجه یارانه های سخاوتمندانه دولتی، معافیت های مالیاتی، قراردادهای خرید و سایر مشوق های سیاستی، تعداد زیادی برند داخلی خودروهای برقی ظهور کرده اند که پیوسته فناوری های جدید را بهینه سازی کرده اند تا بتوانند با نیازهای واقعی مصرف کنندگان چینی همخوان شوند. این امر به نوبه خود گروه بزرگی از خریداران جوان خودرو را پرورش داده است.

باتجربه ترین ناظران را هم شگفت زده کرده است. «پیش بینی ها همیشه کمتر از واقعیت از آب درمی آیند؛ این را تویی، مدیرعامل شرکت مشاوره Sino Auto Insights که در زمینه حمل و نقل تخصص دارد، می گوید. این سلطه در بخش خودروهای برقی نه تنها رشد پایدار صنعت خودروی چین را در دوران همه گیری به ارمغان آورده، بلکه جایگاه چین را در مسیر تبدیل شدن به یکی از رهبران جهان در سیاست اقلیمی تقویت کرده است. چین دقیقاً چگونه توانست به این دستاورد برسد؟ چندین کارشناس به MIT Technology

پیش از آنکه بیشتر مردم بتوانند میزان آنچه در حال رخ دادن بود را بفهمند، چین به رهبر جهانی در ساخت و خرید خودروهای برقی تبدیل شد. و این شتاب هنوز کاهش نیافته است؛ تنها در دو سال گذشته، تعداد خودروهای برقی فروخته شده در این کشور از ۱.۳ میلیون به رقم خیره کننده ۶.۸ میلیون در سال رسید، و سال ۲۰۲۲ هشتمین سال پیاپی بود که چین بزرگترین بازار خودروهای برقی در جهان بود. برای مقایسه، آمریکا در سال ۲۰۲۲ تنها حدود ۸۰۰ هزار خودروی برقی فروخت. این صنعت با سرعتی در حال رشد است که حتی

داشته باشد. اما این فرایند برای خریداران خودروی برقی عملاً حذف شده بود.

در نهایت، دولت‌های محلی در مواردی با شرکت‌های خودروهای برقی همکاری نزدیک داشتند تا سیاست‌های سفارشی‌شده‌ای را که به رشد آن‌ها کمک می‌کند، اجرا کنند. برای مثال، BYD با شهر شنژن رابطه نزدیکی برقرار کرد و آن را به نخستین شهر جهان تبدیل کرد که ناوگان کامل اتوبوس‌های عمومی‌اش را برقی کرد.

رشد صنعت خودروی برقی چین در واقع با صعود تسلا به عنوان بزرگ‌ترین شرکت خودروی برقی جهان در هم تنیده است. زمانی که دولت چین یارانه می‌داد، آن را محدود به شرکت‌های داخلی نکرد. آلیسیا گارسپا-هررو، اقتصاددان ارشد آسیا-اقیانوسیه در شرکت مدیریت سرمایه Natixis، می‌گوید: «به نظر من این کار بسیار هوشمندانه بود. به جای ناراحت کردن خارجی‌ها با ندادن یارانه‌ها، اگر می‌خواهید اکوسیستم ایجاد کنید، این یارانه‌ها را به همه بدهید، زیرا آن‌ها در این اکوسیستم گرفتار می‌شوند و دیگر نمی‌توانند آن را ترک کنند.»

فراتر از مشوق‌های مالی، دولت‌های محلی فعالانه تلاش کردند تسلا را برای ساخت تأسیسات تولید در

صنایع نوپای خودروهای برقی هم استفاده شود. بنابراین دولت چین سال ۲۰۰۱ گام‌هایی برای سرمایه‌گذاری در فناوری‌های مرتبط برداشت؛ در آن سال، فناوری خودروهای برقی به عنوان یک پروژه علمی اولویت‌دار در برنامه پنج‌ساله چین - نقشه راه اقتصادی در بالاترین سطح کشور - معرفی شد. در سال ۲۰۰۷، این صنعت جهش مهمی کرد، زمانی که وان گانگ، مهندس خودرویی که یک دهه برای آئودی در آلمان کار کرده بود، وزیر علوم و فناوری چین شد. وان از طرفداران جدی خودروهای برقی بود و خودروی رودستر تسلا را در سال ۲۰۰۸، یعنی همان سال عرضه، امتحان کرد. از آن زمان، توسعه خودروهای برقی به طور پیوسته در برنامه‌ریزی اقتصادی ملی چین در اولویت بوده است.

چین از نظر تمرکز منابع در بخش‌هایی که قصد رشد آن‌ها را دارد، بسیار توانمند است. از سال ۲۰۰۹، این کشور شروع به ارائه یارانه‌های مالی به شرکت‌های خودروهای برقی کرد تا اتوبوس، تاکسی یا خودروهای شخصی تولید کنند. در آن سال، کمتر از ۵۰۰ خودروی برقی در چین فروخته شد. اما پول بیشتر به معنای امکان هزینه‌کرد بیشتر برای بهبود مدل‌ها، و خرید ارزان‌تر برای مشتریان بود.

از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۲، دولت بیش از ۲۰۰ میلیارد یوان (۲۹ میلیارد دلار) یارانه و معافیت مالیاتی ارائه کرد. هرچند این سیاست یارانه‌ای در پایان سال گذشته به یک سیستم بازارمحورتر به نام «اعتبارات دوگانه» تغییر یافت اما اثر مورد نظر را گذاشته بود: بیش از ۶ میلیون خودروی برقی فروخته شده در چین در سال ۲۰۲۲، بیش از نیمی از فروش جهانی را تشکیل داد. دولت همچنین در سال‌های اولیه با اعطای قراردادهای خرید به شرکت‌های داخلی کمک کرد تا سرپا بمانند. حوالی سال ۲۰۱۰، پیش از آنکه بازار مصرف خودروهای برقی را ببیند، نخستین نمونه‌ها وارد ناوگان گسترده حمل‌ونقل عمومی چین شدند. ایلاریا ماتزوکو، پژوهشگر ارشد کسب‌وکار و اقتصاد چین در «مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی»، می‌گوید: «چین میلیون‌ها وسیله حمل‌ونقل عمومی، اتوبوس، تاکسی و غیره دارد. این‌ها قراردادهای مطمئنی را برای تعداد زیادی وسیله فراهم کردند، و این جریان درآمدی ایجاد کرد. علاوه بر جنبه مالی، این کار داده‌های زیادی از آزمایش‌های جاده‌ای را هم در اختیار این شرکت‌ها قرار داد.»

علاوه بر یارانه‌ها و معافیت‌ها، سیاست‌های دیگری هم وجود داشت که مردم را به خرید خودروهای برقی تشویق کرد. در شهرهای پرجمعیت مانند پکن، پلاک خودرو برای بیش از یک دهه سهمیه‌بندی شده است، و گرفتن پلاک برای خودروهای بنزینی می‌تواند سال‌ها طول بکشد یا هزاران دلار هزینه

در اوایل دهه ۲۰۰۰، پیش از آنکه چین به طور کامل وارد عرصه خودروهای برقی شود، صنعت خودروی این کشور در موقعیت ناخوشایندی قرار داشت. چین در ساخت خودروهای درون‌سوز یک قدرت صنعتی بود، اما هیچ برند داخلی‌ای نداشت که بتواند روزی با خودروسازان خارجی مسلط بر بازار رقابت کند.

«آن‌ها فهمیدند که هرگز نمی‌توانند از نظر نوآوری در موتورهای درون‌سوز از خودروسازان قدیمی آمریکا، آلمان و ژاپن جلو بزنند؛ این را تولی می‌گوید. و تحقیقات درباره خودروهای هیبریدی، که باتری آن‌ها در سال‌های ابتدایی نقشی ثانویه نسبت به موتور بنزینی داشت، بیشتر توسط کشورهایی مانند ژاپن هدایت می‌شد، به این معنی که چین در آنجا هم قادر به رقابت نبود. این امر دولت چین را واداشت تا از فناوری‌های تثبیت‌شده فاصله بگیرد و روی حوزه‌ای کاملاً جدید سرمایه‌گذاری کند: خودروهای که کاملاً با باتری کار می‌کنند.

ریسک این کار بسیار بالا بود؛ در آن زمان، خودروهای برقی تنها پروژه‌های آزمایشی حاشیه‌ای بودند که توسط برندهایی مانند جنرال موتورز یا تویوتا ساخته می‌شدند و معمولاً پس از چند سال کنار گذاشته می‌شدند. اما پاداش احتمالی بزرگ بود: یک مزیت رقابتی برای چین در بخشی که می‌توانست بخش مهمی از آینده صنعت خودرو باشد.

در همین حال، کشورهایی که در تولید خودروهای بنزینی یا هیبریدی برتری داشتند، انگیزه کمتری برای دنبال کردن انواع جدید خودروها داشتند. برای مثال، در مورد خودروهای هیبریدی، هه هوپی، تحلیلگر ارشد سیاست‌گذاری و همکاری منطقه چین در «شورای بین‌المللی حمل‌ونقل پاک» می‌گوید: «[ژاپن] قبلاً بر قله ایستاده بود، بنابراین دلیل کمی برای برقی کردن [صنعت خودرو] می‌دید: من همین حالا هم می‌توانم خودروهایی تولید کنم که ۴۰ درصد کارآمدتر از خودروهای تو هستند. مدت زیادی طول می‌کشد تا حتی به من برسی.»

علاوه بر این، برای چین، خودروهای برقی این پتانسیل را داشتند که چند مشکل اساسی دیگر را هم حل کنند، مانند مهار آلودگی شدید هوا، کاهش وابستگی به نفت وارداتی، و کمک به بازسازی اقتصاد پس از بحران مالی ۲۰۰۸. این از نظر پکن یک سناریوی برد-برد بود.

چین از پیش برخی مزایای ساختاری در اختیار داشت. گرچه تولید خودروی برقی به فناوری متفاوتی نیاز دارد، اما همچنان به همکاری زنجیره تأمین موجود وابسته است، و چین زنجیره نسبتاً خوبی داشت. توان تولیدی و مواد ارزان که از کارخانه‌های خودروی بنزینی حمایت می‌کرد، می‌توانست برای حمایت از

علاوه بر این، برای چین، خودروهای برقی این پتانسیل را داشتند که چند مشکل اساسی دیگر را هم حل کنند، مانند مهار آلودگی شدید هوا، کاهش وابستگی به نفت وارداتی، و کمک به بازسازی اقتصاد پس از بحران مالی ۲۰۰۸. این از نظر پکن یک سناریوی برد-برد بود.

چین جذب کنند. کارخانه گیگافکتوری این شرکت در شانگهای در سال ۲۰۱۹ به سرعت ساخته شد، به لطف سیاست‌های حمایتی محلی. تولی می‌گوید: «رسیدن از یک زمین بایر به تولید خودرو در حدود یک سال بی‌سابقه است. این نشان می‌دهد که دولت مرکزی و به ویژه دولت شانگهای همه موانع را برای رساندن تسلا به این نقطه برداشتند.» امروز، چین بخش جدایی‌ناپذیری از زنجیره تأمین تسلاست. گیگافکتوری شانگهای در حال حاضر پربازده‌ترین کارخانه تسلاست و بیش از نیمی از خودروهای این شرکت در سال ۲۰۲۲ را تولید کرده است.



مزایا دوجانبه بوده است؛ چین هم از تسلا سود برده است. این شرکت اثر موسوم به «اثر گریمه‌ماهی» را بر صنعت خودروی برقی چین تحمیل کرده؛ یعنی برندهای داخلی را وادار کرده تا در همه زمینه‌ها، از پیشرفت فناوری گرفته تا قیمت‌گذاری، تلاش کنند به آن برسند. اکنون حتی خود تسلا باید دریابد که چگونه در بازار چین رقابت‌پذیر باقی بماند، زیرا برندهای داخلی به شدت به آن نزدیک می‌شوند. مهم‌ترین بخش یک خودروی برقی، سلول‌های باتری هستند که می‌توانند حدود ۴۰ درصد هزینه خودرو را تشکیل دهند. و مهم‌ترین عامل در ساخت یک خودروی برقی تجاری، باتری‌ای است که در عین قدرتمند و قابل اعتماد بودن، مقرون به صرفه هم باشد.

شرکت‌های چینی در این زمینه پیشرفت زیادی کرده‌اند. به طور خاص، در دهه گذشته، آن‌ها باتری‌های لیتیوم‌آهن-فسفات (LFP) را توسعه داده‌اند، در حالی که در غرب باتری‌های نیکل-منگنز-کبالت (NMC) محبوب‌تر بوده‌اند. باتری‌های LFP ارزان‌تر و ایمن‌ترند، اما در ابتدا به دلیل چگالی انرژی پایین‌تر و عملکرد ضعیف‌تر در دماهای پایین، انتخاب اول برای خودروها نبودند. با این حال، هنگامی که سایر کشورها فناوری LFP را کنار گذاشتند، معدودی از شرکت‌های چینی یک دهه را صرف تحقیق درباره آن کردند و توانستند شکاف چگالی انرژی را کاهش دهند.

امروزه صنعت خودروی برقی دوباره در حال شناخت مزایای LFP است، که تا سپتامبر ۲۰۲۲ یک سوم باتری‌های خودروهای برقی را تشکیل می‌داد. مکس رید، تحلیل‌گر ارشد در شرکت Wood Mackenzie می‌گوید: «این نشان می‌دهد که LFP تا کجا پیش آمده، و این کاملاً به خاطر نوآوری در میان تولیدکنندگان سلول چینی است. این امر باعث شده که شرکت‌های چینی تولیدکننده باتری در صف اول، در رده شرکت‌های درجه یک قرار گیرند.» چین همچنین یک مزیت کلیدی در تولید باتری داشته است: کنترل بخش بزرگی از مواد مورد نیاز. در حالی که این کشور لزوماً بیشترین منابع طبیعی مواد باتری را ندارد، اما بخش عمده ظرفیت پالایش جهانی برای اجزای حیاتی مانند کبالت، نیکل سولفات، هیدروکسید لیتیوم و گرافیت را در اختیار دارد. گارسیا-هرو می‌گوید که کنترل چین بر مواد شیمیایی «کنترل نهایی بر بخش» است که

چین سال‌ها قبل از اینکه دیگران متوجه اهمیت آن شوند، آن را دنبال کرده است. امروزه باتری‌های تولید چین نه تنها ارزان‌ترند، بلکه به خاطر ظرفیت تولیدی گسترده در دسترس‌تر هم هستند. در نتیجه این عوامل، اکنون در چین تقاضای داخلی چشمگیری برای خودروهای برقی وجود دارد. طبق یک نظرسنجی شرکت مشاوره AlixPartners، در سال ۲۰۲۱ بیش از ۵۰ درصد پاسخ‌دهندگان چینی خودروهای تمام‌برقی را به عنوان خودروی بعدی‌شان در نظر داشتند؛ بالاترین نسبت در جهان و دو برابر میانگین جهانی.

هم‌زمان با رشد شرکت‌ها، نسل جدیدی از مصرف‌کنندگان ظهور کرد که برندهای چینی را از نظر شأن با کیفیت پایین‌تر از برندهای خارجی نمی‌بینند. تولی می‌گوید: «چون آن‌ها با علی بابا و تنسنت رشد کرده‌اند، عملاً در یک محیط دیجیتال متولد شده‌اند و با برندهای چینی احساس راحتی بیشتری دارند، برخلاف والدینشان که هنوز ترجیح می‌دهند برنده آلمانی یا ژاپنی بخرند.» کمی ملی‌گرایی هم در بازاریابی این برندها بی‌تأثیر نیست. بسیاری از کشورها احتمالاً اکنون با حسادت به تجربه چین در حوزه خودروهای برقی نگاه می‌کنند. اما ممکن است به این آسانی نتوانند همان موفقیت را تکرار کنند، حتی اگر بخواهند از نقشه راه چین کپی برداری کنند. هه از ICCT می‌گوید: «این سوال است که آیا یک کشور حاضر است در این بخش سرمایه‌گذاری کند؟ حاضر است حفاظت و ویژه‌ای به این صنعت بدهد و برای مدت طولانی اولویت بسیار بالایی در سیاست‌گذاری قائل شود؟ گفتنش سخت است.» ایلاریا ماتزوکو می‌پرسد: «آیا کشوری مانند هند یا برزیل می‌تواند این مسیر را تکرار کند؟» این کشورها صنعت خودروی سنتی قوی مانند چین ندارند، و همچنین سابقه پیچیده چین را در اجرای سیاست‌های صنعتی گسترده و متنوع، از جمله اعتبارات، یارانه‌ها، توافقات کاربری زمین، معافیت‌های مالیاتی و خریدهای دولتی، ندارند. با این حال، تجربه چین نشان می‌دهد که خودروهای برقی می‌توانند فرصتی برای کشورهای در حال توسعه باشند تا از کشورهای توسعه یافته پیشی بگیرند.

شرکت‌های چینی اکنون به بازارهای دیگر نگاه می‌کنند. برای نخستین بار، آن‌ها احساس می‌کنند فرصتی برای ورود به خارج و تبدیل شدن به برندهای

جهانی دارند. برخی در حال ورود به بازار اروپا هستند و حتی به حضور در آمریکا، با وجود بازار اشباع و فضای سیاسی حساس آن، فکر می‌کنند. چیزی که برای خودروهای بنزینی چینی هرگز قابل تصور نبود. با این حال، ممکن است لازم باشد زبان و استراتژی بازاریابی خود را برای بازارهای دیگر تغییر دهند. آن‌ها باید خود را با استانداردهای فنی متفاوت و خدمات نرم‌افزاری ترجیحی تطبیق دهند و عادات مصرف و انتظارات مشتریان در کشورهای مختلف را در نظر گیرند.

ماتزوکو می‌گوید: «ما تصور می‌کنیم که شرکت‌هایی مثل تویوتا یا هوندا به راحتی می‌توانند در بازارهای مختلف فعالیت کنند، اما این کار برای آن‌ها دهه‌ها طول کشیده تا تجربه‌اش را بیازانند، و همیشه هم مسیر آسانی نبوده است.»

در فضای ژئوپلیتیکی کنونی، این شرکت‌ها با ورود به کشورهایی که روابط چندان خوبی با چین ندارند، خود را آسیب‌پذیر می‌کنند. برخی کشورها ممکن است بخواهند از صنایع خودروی داخلی خود محافظت کنند، و برخی حتی ورود برندهای چینی را یک تهدید امنیت ملی بدانند.

به همین دلایل و سایر عوامل، بیشترین پتانسیل رشد احتمالاً از «آسیای نوظهور» خواهد آمد. این منطقه حتی پس از اشباع بازار داخلی چین، همچنان برای گذار انرژی به خودروهای برقی نیاز خواهد داشت. این همان دلیلی است که سود تمرکز چین بر تأمین خودروهای برقی دو برابر است: هم نیاز چین به واردات خودرو از کشورهای غربی را کاهش می‌دهد و هم یک صنعت صادراتی پایدار ایجاد می‌کند. برخی کشورها مانند اندونزی همین حالا برای ساخت کارخانه‌های خودروهای برقی به دنبال سرمایه‌گذاری چینی هستند.



بسیاری از کشورها احتمالاً اکنون با حسادت به تجربه چین در حوزه خودروهای برقی نگاه می‌کنند. اما ممکن است به این آسانی نتوانند همان موفقیت را تکرار کنند، حتی اگر بخواهند از نقشه راه چین کپی برداری کنند.



راستی آزمایی وعده پوتین

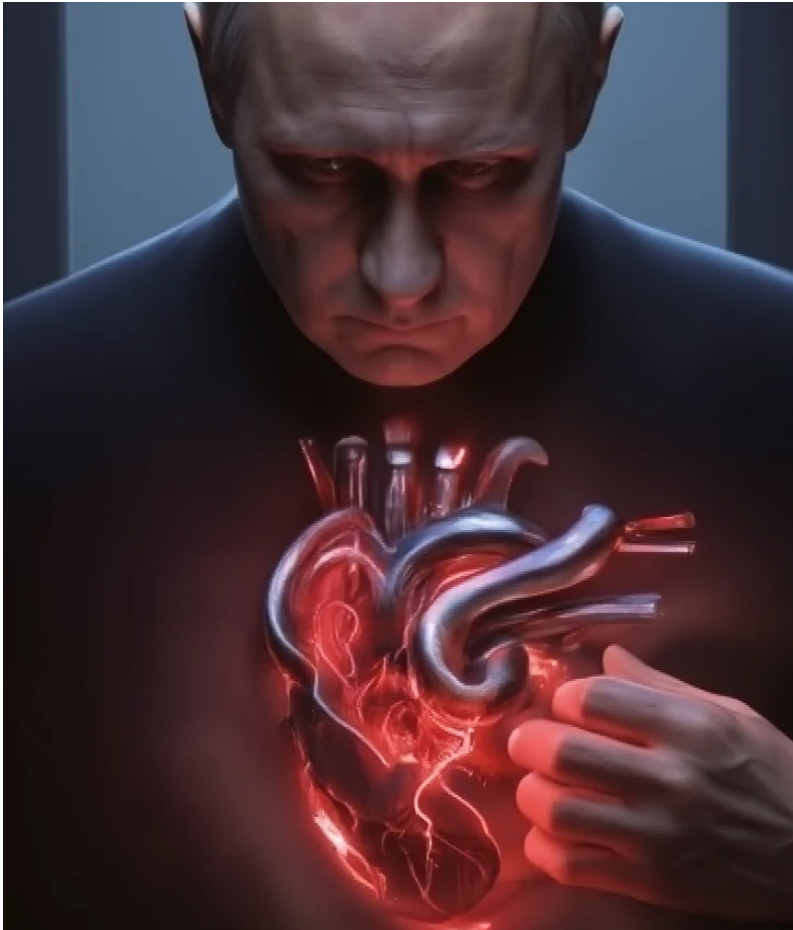
جایگزینی اعضا واقع بینانه‌ترین ایده برای رسیدن به طول عمر بیشتر است

The Checkup _ جسیکا حمزه‌لو

این هفته از منچستر می‌نویسم، جایی که در یک کنفرانس دربارهٔ پیری شرکت کرده‌ام. روز چهارشنبه، نشست‌ها و ارائه‌های متعددی توسط دانشمندانی برگزار شد که تلاش می‌کردند جزئیات ریز و دقیق پیری را تا سطح مولکولی درک کنند. آن‌ها امیدوارند زمانی که بتوانیم زیست‌شناسی پیچیدهٔ پیری را بفهمیم، بتوانیم بروز بیماری‌های مرتبط با سن را به تأخیر بیندازیم یا از آن‌ها جلوگیری کنیم. سپس ویدیویی از طرف ویراستارم برایم ارسال شد که در آن رهبران روسیه و چین دربارهٔ جاودانگی

طول عمرش را به طور چشمگیر افزایش دهد. برگردیم به پیشنهاد پوتین: ایدهٔ تعویض مداوم اندام‌های پیر برای جوان‌ماندن. این رویکرد بسیار ساده‌انگارانه‌ای برای اندیشیدن به پیری است. در نهایت، پیری آن قدر پیچیده است که پژوهشگران حتی بر سر اینکه چه چیزی آن را ایجاد می‌کند، چرا رخ می‌دهد، یا حتی چگونه باید آن را تعریف کرد، توافق ندارند، چه برسد به اینکه آن را «درمان» کنند. با این حال، ممکن است در ایدهٔ تعمیر بخش‌های فرسودهٔ بدن با جایگزین‌های زیستی یا مصنوعی، نوعی ارزش وجود داشته باشد. درمان‌های جایگزین - که شامل اندام‌های مهندسی‌شدهٔ زیستی هم می‌شود- توسط چندین گروه پژوهشی در حال توسعه است. برخی از آن‌ها پیشتر روی

صحبت می‌کردند. بنا به گزارش‌ها و بر اساس فیلمی که به طور زنده توسط شبکه CCTV چین پخش و در اختیار رسانه‌های مختلف قرار گرفت، شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور ۷۲ سالهٔ چین گفته بود: «این روزها در ۷۰ سالگی هنوز کودک هستم». ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه که او هم ۷۲ سال دارد، در پاسخ گفته است: «با پیشرفت‌های بیوتکنولوژی، اندام‌های انسانی را می‌توان به‌طور مداوم پیوند زد و مردم می‌توانند جوان و جوان‌تر زندگی کنند و حتی به جاودانگی دست یابند.» این چشم‌انداز رادیکال، تفاوت چشمگیری با علم تدریجی طول عمر دارد که در نشست ارائه شد. انجام چندین نوبت جراحی پیوند عضو به احتمال زیاد به کسی کمک نخواهد کرد که به این زودی‌ها



انسان آزمایش شده‌اند. این هفته، بیابید به ایده درمان‌های جایگزین نگاه کنیم.

هیچ‌کس کاملاً نمی‌داند چرا اندام‌های ما با افزایش سن شروع به از کار افتادن می‌کنند. ظاهراً جایگزین کردن آن‌ها فکر خوبی به نظر می‌رسد. در هر صورت، ما همین حالا هم می‌دانیم چگونه پیوند عضو انجام دهیم. پیوند عضو از دهه ۱۹۵۰ بخشی از پزشکی بوده و تنها در ایالات متحده جان صدها هزار نفر را نجات داده است. و جایگزین کردن اندام‌های قدیمی با اندام‌های جوان‌تر ممکن است اثرات مفید گسترده‌تری داشته باشد. زمانی که اندام یک موش جوان به یک موش پیر پیوند می‌شود، موش پیر از این پیوند سود می‌برد و به نظر می‌رسد سلامت آن بهبود پیدا می‌کند.

مشکل اینجاست که ما واقعاً نمی‌دانیم چرا این اتفاق می‌افتد. نمی‌دانیم چه چیزی در بافت‌های جوان باعث ارتقای سلامت می‌شود. نمی‌دانیم این اثرات در یک انسان چه مدت دوام می‌آورد. همچنین نمی‌دانیم پیوند اندام‌های مختلف چه تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند.

آیا قلب جوان مفیدتر خواهد بود یا یک کبد جوان؟ هیچ‌کس نمی‌داند.

و این تازه قبل از در نظر گرفتن مسائل عملی پیوند عضو است. همین حالا کمبود شدید اعضای اهدایی وجود دارد و هزاران نفر در فهرست انتظار جان می‌بازند. پیوند عضو مستلزم یک جراحی بزرگ و معمولاً یک عمر مصرف داروهای تضعیف‌کننده سیستم ایمنی است که فرد را در برابر برخی عفونت‌ها و بیماری‌ها آسیب‌پذیرتر می‌کند. بنابراین ایده انجام مکرر پیوند عضو واقعاً نباید خیلی جذاب باشد. جسی پوگانیک، که در بیمارستان بریگهام و زنان در بوستون روی پیری تحقیق می‌کند و او هم برای این نشست در منچستر حضور دارد، می‌گوید: «فکر نمی‌کنم این اتفاق به این زودی رخ دهد.»

پوگانیک در تحقیقات خود با جراحان پیوند همکاری کرده است. او به من می‌گوید: «جراحی‌ها خوب هستند، اما ساده نیستند» و این جراحی‌ها با خطرات واقعی همراه‌اند. او می‌گوید: دختر عموی ۲۴ ساله خود او پس از پیوند کبد و قلب به نوعی سرطان مبتلا شد و چند هفته پیش درگذشت. از این رو، وقتی بحث جایگزینی اندام‌های فرسوده به میان می‌آید، دانشمندان در پی یافتن جایگزین‌های زیستی و مصنوعی هستند. ما قرن‌هاست که بخش‌هایی از بدن را جایگزین می‌کنیم. استفاده از انگشتان پای چوبی به قرن پانزدهم برمی‌گردد. تعویض مفصل‌ها بیش از صد سال است که انجام می‌شود. و نوآوری‌های عمده در ۷۰ سال گذشته دستگاه‌هایی مانند ضربان‌ساز قلب، سمعک، ایمپلنت‌های مغزی و قلب مصنوعی را برای ما به ارمغان آورده‌اند.

دانشمندان همچنین در حال بررسی راه‌های دیگری برای ساخت بافت‌ها و اندام‌ها هستند. این رویکردها متفاوت‌اند، اما شامل همه‌چیز می‌شوند: از تزریق سلول‌های بنیادی گرفته تا کاشت سلول‌ها بر روی «اسکافولد»‌ها یا چارچوب‌هایی در آزمایشگاه. در سال ۱۹۹۹، پژوهشگران از سلول‌های خود داوطلبان برای کاشت روی اسکافولد‌های کلاژنی با شکل مثانه استفاده کردند. مثانه‌های زیست‌مهندسی، سپس در یک آزمایش اولیه به هفت نفر پیوند زده شد.

امروزه، دانشمندان بر روی اندام‌های پیچیده‌تر کار می‌کنند. ژان هبرت، مدیر برنامه در «آژانس پروژه‌های پیشرفته پژوهش‌های سلامت» (ARPA-H) دولت آمریکا، در حال بررسی روش‌هایی است که به تدریج سلول‌های مغز یک فرد را جایگزین کند. ایده این است که در نهایت گیرنده صاحب یک مغز جوان شود. هبرت به همکارم آنتونیو رگالادو نشان داد که چگونه در آزمایش‌های

مطالعه پیری می‌پردازد، می‌گوید: «درمان جایگزینی واقعاً یک مسیر هیجان‌انگیز است، چون لازم نیست به اندازه روش‌های دیگر زیست‌شناسی پیری را بفهمید.» لور می‌گوید که او کار پژوهشی خود را با مطالعه پیری در سطح مولکولی آغاز کرده، اما به سرعت تغییر مسیر داده است. او اکنون قصد دارد تمرکز خود را بر درمان‌های جایگزینی بگذارد: «خیلی زود متوجه شدم که ما دهه‌ها با درک فرآیندهای مولکولی زیرساختی پیری فاصله داریم. با خودم فکر کردم چرا از چیزی که همین حالا می‌دانیم - یعنی جایگزینی - استفاده نکنیم و تلاش نکنیم آن را بهتر بفهمیم و به کار بگیریم؟»

بنابراین شاید رویکرد ساده پوتین برای به تأخیر انداختن پیری، اندکی ارزش داشته باشد اما اینکه این رویکرد به او جاودانگی بدهد یا نه، موضوع دیگری است.



با این حال، ممکن است در ایده تعمیر بخش‌های فرسوده بدن با جایگزین‌های زیستی یا مصنوعی، نوعی ارزش وجود داشته باشد. درمان‌های جایگزین - که شامل اندام‌های مهندسی‌شده زیستی هم می‌شود - توسط چندین گروه پژوهشی در حال توسعه است. برخی از آن‌ها پیشتر روی انسان آزمایش شده‌اند.

اولیه‌اش، بخش‌هایی از مغز موش‌ها را برداشت و با سلول‌های بنیادی جنینی جایگزین کرد. این کار به نظر فاصله زیادی دارد با مطالعات بیوشیمیایی که در نشست سالانه «انجمن بریتانیایی پژوهش بر پیری» در منچستر ارائه می‌شود، جایی که من اکنون هستم.

روز چهارشنبه، یک دانشمند توضیح داد که چگونه او داروهای بالقوه افزایش طول عمر را روی کرم کوچکی به نام *C. elegans* آزمایش کرده است. این کرم‌ها تنها حدود ۱۵ تا ۴۰ روز عمر می‌کنند و تیم او می‌تواند ده‌ها هزار آزمایش رویشان انجام دهد. او به ما گفت که حدود ۴۰ درصد از داروهایی که طول عمر *C. elegans* را افزایش می‌دهند، به موش‌ها نیز کمک می‌کنند تا عمر طولانی‌تری داشته باشند. به نظر من این نرخ موفقیت چشمگیری نیست، و ما نمی‌دانیم چند درصد از این داروها در انسان مؤثر خواهند بود. احتمالاً کمتر از ۴۰ درصد آن ۴۰ درصد. دانشمندان دیگر نیز کارهایی را ارائه کردند که بر واکنش‌های شیمیایی در سطح سلولی متمرکز بود. این علمی عمیق و پایه‌ای بود، و برداشت من این بود که هنوز بسیاری از جنبه‌های پیری برای پژوهشگران به‌طور کامل درک نشده است. دستیابی به تصویر کامل از پیری در سطح مولکولی سال‌ها، اگر نگوییم دهه‌ها، طول خواهد کشید. و اگر بخواهیم بر آزمایش‌های زنجیره‌ای در کرم‌ها، سپس موش‌ها و سپس انسان‌ها تکیه کنیم، به احتمال زیاد پیشرفت بسیار طولانی خواهد بود. در چنین زمینه‌ای از بحث‌های پایه‌ای‌تر، ایده درمان جایگزینی اعضا، شبیه یک میان‌بر به نظر می‌رسد. سیرا لور، که در دانشگاه کپنهاگ در دانمارک و مؤسسه پژوهش بر پیری باک در نواتو، کالیفرنیا، به



جسارت طرح یک وعده ناممکن پیام ویژه جان اف. کندی، رئیس جمهور آمریکا به کنگره در باب ضرورت بسیج ملی برای پیشتازی در عصر فضا

۲۵ مه ۱۹۶۱

The American Presidency Project

پیام ویژه جان اف. کندی، رئیس جمهور آمریکا به کنگره در سال ۱۹۶۱، که با عنوان «در باب نیازهای فوری ملی» شناخته می شود، صرفاً یک گزارش سالانه نبود؛ بلکه یک مانیفست سیاسی و راهبردی تعیین کننده بود که مسیر ایالات متحده را برای دهه پیش رو و حتی فراتر از آن مشخص می کرد. این سخنرانی که در یکی از پرتنش ترین مقاطع جنگ سرد ایراد شد، پاسخی مستقیم به بحران های فوری و تلاشی برای بازتعریف نقش آمریکا در جهان بود.

دولت جوان کندی تنها چند ماه پس از آغاز به کار، با دو شکست تحقیرآمیز مواجه شده بود که اعتبار آمریکا و رهبری شخص او را زیر سؤال می برد. نخست، در ۱۲ آوریل ۱۹۶۱، اتحاد جماهیر شوروی با فرستادن یوری گاگارین به فضا، اولین انسان را در مدار زمین قرار داد و یک پیروزی تبلیغاتی و فناورانه خیره کننده در «مسابقه فضایی» به دست آورد. این رویداد، هراس از عقب ماندگی تکنولوژیک آمریکا را تشدید کرد. تنها چند روز بعد، در ۱۷ آوریل، تهاجم ناموفق به خلیج خوک ها در کوبا، که با حمایت سیا انجام شد، به یک فاجعه نظامی و سیاسی برای دولت کندی بدل گشت. این سخنرانی، تلاشی حساب شده بود برای نمایش قاطعیت و بازپس گیری ابتکار عمل و چشم اندازی بلند برای آمریکا.

کندی سخنرانی خود را بر این مبنا ایراد می کند که ایالات متحده در یک نبرد همه جانبه و جهانی میان «آزادی و استبداد» قرار دارد و پیروزی در این نبرد، نیازمند یک تعهد ملی فراگیر، بلندمدت و پرهزینه در تمامی جبهه هاست؛ نه فقط نظامی، بلکه اقتصادی، اجتماعی، فناورانه و ایدئولوژیک. هدف سیاسی فوری کندی، بازگرداندن اعتماد به نفس ملی و کسب تأیید کنگره برای افزایش چشمگیر بودجه های نظامی، فضایی و کمک های خارجی بود. او می خواست نشان دهد که آمریکا نه تنها از چالش های شوروی هراسی ندارد، بلکه آماده است تا با گام هایی

بلندتر، رهبری خود را تثبیت کند.

این سخنرانی نمادی از خوش بینی و روح جاه طلبانه دوران «مرزهای نو» کندی بود؛ دورانی که در آن، باور به توانایی آمریکا برای حل هر مشکلی، از فتح فضا گرفته تا مهار کمونیسم، در اوج خود قرار داشت. مهم ترین ثمره این سخنرانی، ورود آمریکا به پروژه آپولو و اجرای موفق آمیز آن بود که نه تنها به هدف خود، یعنی فرود بر ماه در سال ۱۹۶۹ دست یافت و غرور ملی را احیا کرد، بلکه به موتور محرکه پیشرفت های عظیم در علوم کامپیوتر، مواد، الکترونیک و مهندسی تبدیل شد که اقتصاد آمریکا را برای دهه ها تحت تأثیر قرار داد.

آنچه در این سخنرانی اهمیت دارد، تلاش کندی برای طرح یک پروژه عظیم ملی، در برابر همه مشکلات و بحران هایی است آمریکا در آن دوره، در بجهت جنگ سرد، با آن ها روبه رو بوده است؛ پروژه ای که بدون بسیج و مشارکت همه جانبه تمام بخش های دولت فدرال، صنایع خصوصی و تک تک شهروندان آمریکایی، قابلیت اجرا نداشت. او سفر به ماه را نه فقط یک هدف علمی، بلکه یک مأموریت ملی تعریف کرد که قرار بود به موتور محرک و پیشران اقتصاد و صنعت آمریکا در دهه آینده تبدیل شده و به تثبیت برتری و قدرت جهانی ایالات متحده منجر شود.

وجود ندارد. تجربه به ما آموخته است که هیچ ملتی به تنهایی قدرت یا خرد حل تمام مشکلات جهان یا مدیریت امواج انقلابی آن را ندارد؛ اینکه گسترش تعهدات ما همیشه امنیتان را افزایش نمی دهد؛ اینکه هر ابتکاری، خطر یک شکست موقت را با خود به همراه دارد؛ اینکه سلاح های هسته ای نمی تواند جلوی براندازی را بگیرند؛ اینکه هیچ مردم آزادی را نمی توان بدون اراده و انرژی خودشان آزاد نگه داشت و اینکه هیچ دولت یا موقعیتی دقیقاً یکسان نیستند.

باین حال، کارهای بسیاری هست که می توانیم و باید انجام دهیم. پیشنهادهایی که در برابر شما می گذارم، متعدد و متنوع اند. این پیشنهادها از انبوه فرصت ها و خطرات و پیروزی های برمی خیزند که در ماه های اخیر به طور فزاینده ای آشکار شده اند. معتقدم که این اقدامات در کنار هم می توانند گام دیگری در تلاش ما به عنوان یک ملت باشند. من اینجا هستم تا از این کنگره و این ملت برای تصویب این اقدامات ضروری یاری بخواهم.

بنیان گذاری قدرت ملی برای مقابله با چالش ها

نخستین و اساسی ترین وظیفه ای که امسال پیش روی این ملت قرار داشت، تبدیل رکود به بهبود بود. یک برنامه ضد رکود قاطع، که با همکاری شما آغاز شد، نیروهای طبیعی در بخش خصوصی را تقویت کرد و اکنون اقتصاد ما از اعتماد و انرژی دوباره ی برخوردار است. رکود متوقف شده و بهبود در راه است. اما وظیفه کاهش بیکاری و دستیابی به استفاده کامل از منابعمان، همچنان چالشی جدی برای همه ماست. بیکاری گسترده در دوران رکود، به اندازه کافی با ما است؛ اما بیکاری گسترده در دوران رونق، تحمل ناپذیر خواهد بود. بنابراین، در حال ارائه برنامه جدید «توسعه و آموزش نیروی انسانی» به کنگره هستیم تا چند صد هزار کارگر را طی یک دوره چهار ساله آموزش داده یا بازآموزی کنیم؛ به ویژه در مناطقی که شاهد بیکاری مزمن در نتیجه عوامل فناورانه در مهارت های شغلی جدید بوده ایم تا مهارت هایی را که با اتوماسیون و تحولات صنعتی منسوخ شده اند، با مهارت های جدیدی که فرایندهای نوین می طلبند، جایگزین کنیم.

باید برای همه ما مایه خرسندی باشد که گام های بلندی در بازگرداندن اعتماد جهانی به دلار، توقف خروج طلا و بهبود تراز پرداخت های خود برداشته ایم. طی دو ماه گذشته، ذخایر طلای ما عملاً هفده میلیون دلار افزایش یافت، در حالی که در دو ماه پایانی سال ۱۹۶۰، شاهد زبانی ۲۳۵ میلیون دلاری بودیم. ما باید این پیشرفت را حفظ کنیم و این امر مستلزم همکاری و خویشتن داری همگان است. با پیشرفت بهبود اقتصادی، و سوسه هایی برای افزایش غیرموجه قیمت ها و دستمزدها به وجود خواهد آمد. ما توان تحمل این ها را نداریم. این اقدامات به تلاش های ما برای رقابت در خارج و دستیابی به بهبود کامل در داخل لطمه خواهد زد. کارگران و مدیران باید (و من مطمئن دارم که چنین خواهند کرد) در این دوران حساس، سیاست های مسئولانه ای در قبال دستمزد و قیمت ها در پیش گیرند. من از کمیته مشورتی رئیس جمهور در امور سیاست های کارگری-مدیریتی انتظار دارم که در این راستا پیشگام باشد.

علاوه بر این، اگر قرار است کسری بودجه ای که اکنون با نیازهای امنیتی ما افزایش یافته است، در حد قابل کنترلی نگه داشته شود، لازم است که به استانداردهای مالی محتاطانه پایبند بمانیم و من در این زمینه خواستار همکاری کنگره هستم؛ از افزودن بودجه یا برنامه هایی، هرچند مطلوب، به بودجه خودداری کنید؛ به کسری بودجه پستی، همان طور که سلف من نیز توصیه کرده بود، از طریق افزایش نرخ های پیمان دیدید (این کسری که اتفاقاً سال از کل هزینه های سال مالی ۱۹۶۲ برای تمام اقلام فضایی و دفاعی که امروز ارائه می دهیم فراتر می رود)؛ تأمین مالی کامل و هم زمان برای بزرگراه ها فراهم کنید و راه های فرار مالیاتی را که قبلاً مشخص شده است، ببندید. امنیت و پیشرفت ما را نمی توان ارزان به دست آورد؛ بهای آن را باید در چیزهایی یافت که همه ما از آن ها چشم پوشی می کنیم، همان طور که باید در چیزهایی یافت که همه ما می پردازیم.

مقابله با نفوذ کمونیسم از طریق توسعه اقتصادی

دیگر کشورها

من بر قدرت اقتصادمان تأکید می کنم؛ زیرا برای قدرت ملت ما ضروری است و آنچه در مورد ما صدق می کند، در مورد سایر

قای رئیس، آقای معاون رئیس جمهور، همکاران من در دولت، آقایان و خانم ها:

قانون اساسی این جانب را موظف می کند که «هر از گاهی، اطلاعاتی از وضعیت کشور را به کنگره ارائه دهم». اگرچه این امر به طور سنتی یک رویداد سالانه تلقی شده است، این سنت در زمان های فوق العاده شکسته شده است. اکنون نیز چنین روزگاری است و ما با چالشی فوق العاده روبه رو هستیم.

رهبری جبهه آزادی در برابر استبداد

قدرت و اعتقادات ما، این ملت را در جایگاه رهبری آرمان آزادی قرار داده است. هیچ نقشی در تاریخ نمی توانست از این دشوارتر یا مهم تر باشد. ما پای آزادی ایستاده ایم. این باوری است که برای خود داریم و این تنها تعهد ما به دیگران است. هیچ دوست، هیچ بی طرف و هیچ دشمنی نباید جز این ببیند. ما علیه هیچ فرد، هیچ ملت یا هیچ نظامی نیستیم، مگر آنکه با آزادی سر ستیز داشته باشد. من نیز اینجا نیستم تا یک دکترین نظامی جدید را با نامی خاص یا با هدف گیری منطقه ای معین عرضه کنم؛ من اینجا هستم تا دکترین آزادی را ترویج دهم.

امروز، میدان نبرد بزرگ برای دفاع و گسترش آزادی، تمام نیمه جنوبی کره زمین است؛ آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه؛ سرزمین های مردمان در حال قیام، انقلاب آن ها بزرگ ترین انقلاب در تاریخ بشر است. آن ها به دنبال پایان دادن به بی عدالتی، استبداد و استثمار هستند؛ فراتر از یک پایان، آن ها در جست و جوی یک آغازند. انقلاب آن ها انقلابی است که ما فارغ از جنگ سرد و صرف نظر از اینکه چه مسیر سیاسی یا اقتصادی را به سوی آزادی برگزینند، از آن حمایت خواهیم کرد؛ چرا که دشمنان آزادی، این انقلاب را خلق نکردند و شرایطی را که آن را ناگزیر می سازد نیز به وجود نیاورند؛ اما آن ها می کوشند در اوج موج آن سوار شوند و آن را برای خود تصاحب کنند.

باین حال، تجاوز آن ها اغلب پنهان است تا آشکار. آن ها موشکی شلیک نکرده اند و سربازانشان به بندرت دیده می شوند. آن ها به هر منطقه آشوب زدهای، اسلحه، آشوبگر، کمک، تکنسین و پروپاگاندا می فرستند؛ اما آنجا که جنگیدن لازم باشد، معمولاً دیگران آن را انجام می دهند؛ چریک هایی که شبانه حمله می کنند، قاتلانی که به تنهایی دست به عمل می زنند (قاتلانی که تنها در دوازده ماه گذشته جان چهار هزار کارمند دولتی را فقط در وینام گرفته اند)، خرابکاران، براندازان و شورشیانی که در برخی موارد، کنترل تمام مناطق در داخل کشورهای مستقل را در دست دارند. آن ها دارای یک نیروی ضربتی قدرتمند بین قاره ای، نیروهای بزرگ برای جنگ متعارف، یک شبکه زیرزمینی آموزش دیده در اغلب کشورها، قدرت به خدمت گرفتن استعدادها و نیروی انسانی برای هر منظوری، ظرفیت تصمیم گیری سریع، جامعه ای بسته بدون مخالف یا اطلاعات آزاد و تجربه ای طولانی در فنون خشونت و براندازی هستند. آن ها از موفقیت های علمی، پیشرفت اقتصادی و ژست خود به عنوان دشمن استعمار و دوست انقلاب مردمی، بیشترین بهره را می برند. آن ها از دولت های بی ثبات یا نامحبوب، مرزهای نامشخص یا ناشناخته، امیدهای بر باد رفته، تحولات پرتشنج، فقر گسترده، بی سوادی، ناآرامی و سرخوردگی سود می جویند. دشمنان آزادی با این سلاح های هراس انگیز، قصد دارند قلمرو خود را تثبیت کنند، آن ها را امیدهای تازه ترین ملت های جهان بهره برداری کنند، آن ها را کنترل کرده و در نهایت نابود سازند و سودای آن را دارند که این کار را پیش از پایان این دهه به انجام رسانند. این نبردی بر سر اراده و هدف است، همان قدر که نبردی بر سر زور و خشونت؛ نبردی برای تسخیر ذهن ها و روح ها، همان قدر که برای جان ها و سرزمین ها.

و در این آوردگاه، ما نمی توانیم بی طرف بمانیم. ما، همان طور که از نخستین روزهای پیدایش خود همواره ایستاده ایم، برای استقلال و برابری همه ملت ها ایستاده ایم. این ملت از دل یک انقلاب زاده شد و در آزادی باید و ما مقصد نداریم راه را برای استبداد باز بگذاریم. هیچ سیاست واحد و ساده ای برای مقابله با این چالش



ما در سال ۱۹۶۱ در یک نقطه عطف قرار داریم. با حمایت از توسعه اقتصادی و اجتماعی ملت های جدید، می توانیم نیت واقعی خرابکارانی را که سد راه پیشرفت آنها می شوند، افشا کنیم و به جهان نشان دهیم که هدفشان نه آزادی، بلکه سلطه جویی است. در مقابل، اگر در این راه سرمایه گذاری نکنیم و این ملت ها نیز مسیر توسعه را نپیمایند، شکست دولت هایشان و ناامیدی مردمشان، آنها را ناگزیر به دامن حکومت های استبدادی خواهد انداخت که کنترل امور را به دست خواهند گرفت.

پانویس:

۱. در دوران کنندی، اداره پست یک وزارتخانه دولتی بود و (کسری بودجه پستی) به زمانی اطلاق می شد که در نتیجه بالاتر بودن هزینه های عملیاتی از درآمدهای حاصل از فروش تمبر و خدمات پستی ایجاد می شد. از آنجا که کنگره به دلایل سیاسی و برای جلوگیری از تازیداتی عمومی، قیمت تمبر را به صورت مصنوعی پایین نگه می داشت، این زیان به یک مشکل دائمی تبدیل شده بود که مستقیماً از پول مالیات دهندگان در بودجه فدرال جبران می شد. کنندی با هوشمندی سیاسی به این موضوع اشاره کرد و با مقایسه ای تکان دهنده، بیان داشت که این کسری سالانه از کل بودجه جدیدی که او برای برنامه های قضایی و دفاعی درخواست می کرد، بیشتر است. او با این کار، هم درخواست عظیم خود برای فتح فضا را منطقی جلوه داد و هم کنگره را برای انجام اصلاحات نامحبوب اما ضروری (افزایش نرخ های پستی) تحت فشار قرار داد تا منابع ملی به جای پوشش زیان، صرف اهداف بزرگتر شوند.

یک سوم مردم آمریکای جنوبی) نیست. شوروی، چین کمونیست و افسران در حال حاضر بیش از ۱۳۴ ساعت در هفته به زبان های اسپانیایی و پرتغالی در آمریکای لاتین برنامه پخش می کنند. چین کمونیست به تنهایی در نیمکره ما، بیشتر از ما فعالیت اطلاع رسانی عمومی دارد. علاوه بر این، پخش های تبلیغاتی قدرتمند از هاوانا اکنون در سراسر آمریکای لاتین شنیده می شود و انقلاب های جدیدی را در چندین کشور تشویق می کند. به همین ترتیب، در لانوس، بوئنوس آیرس، کامبوج و تایلند، ما باید عزیمت و حمایت خود را به کسانی برسانیم که امید ما برای مقاومت در برابر موج کمونیسم در آن قاره، در نهایت به آن ها بستگی دارد. علاقه ما به حقیقت است.

تقویت ناتو متحدان برای دفاع از خود اما در حالی که ما از مشارکت، سازندگی و رقابت ایده ها سخن می گوئیم، دیگران از اسلحه حرف می زنند و به جنگ تهدید می کنند. بنابراین ما آموخته ایم که دفاع خود را قوی نگه داریم و با دیگران در یک مشارکت برای دفاع از خود همکاری کنیم. رویدادهای هفته های اخیر ما را بر آن داشته است که بار دیگر به این تلاش ها بنگریم.

مرکز دفاع از آزادی، شبکه اتحاد های جهانی ماست که از ناتو (که توسط یک رئیس جمهور مومکرات پیشنهاد و توسط یک کنگره جمهوری خواه تصویب شد) تا سیتو (که توسط یک رئیس جمهور جمهوری خواه پیشنهاد و توسط یک کنگره مومکرات تصویب شد) امتداد دارد. این اتحادها در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰ ساخته شدند و وظیفه و مسئولیت مادر دهه ۱۹۶۰ تقویت آن هاست.

برای رویارویی با شرایط متغیر قدرت، ما بر افزایش تأکید بر قدرت متعارف ناتو صحنه گذاشته ایم. در عین حال، بر اعتقاد خود تأکید می کنیم که بازدارندگی هسته ای ناتو نیز باید قوی باقی بماند. من قصد خود را برای اختصاص ۵ زیر دریایی پلاریس (که در ابتدا توسط پرزیدنت آبرنهاور پیشنهاد شده بود) به فرماندهی ناتو برای این منظور، با امکان افزایش تعداد در صورت لزوم، روشن کرده ام.

دوم، بخش عمده ای از مشارکت ما برای دفاع از خود، «برنامه کمک نظامی» است. بار اصلی دفاع محلی در برابر حمله محلی، براندازی، شورش یا جنگ چریکی، ضرورتاً باید بر دوش نیروهای محلی باشد. در جایی که این نیروها اراده و ظرفیت لازم برای مقابله با چنین تهدید هایی را دارند، مداخله ما به ندرت ضروری یا مفید است. جایی که اراده وجود دارد و تنها ظرفیت کم است، برنامه کمک نظامی ما می تواند مفید باشد.

اما این برنامه، مانند کمک های اقتصادی، نیازمند تأکید جدیدی است. این برنامه نمی تواند بدون توجه به اصلاحات اجتماعی، سیاسی و نظامی که برای ثبات و احترام داخلی ضروری است، گسترش یابد. تجهیزات و آموزش ارائه شده باید متناسب با نیازهای مشروع محلی و سیاست های خارجی و نظامی ما باشد، نه موجودی انبارهای نظامی ما یا تمایل یک رهبر محلی برای نمایش نظامی. و کمک نظامی می تواند علاوه بر اهداف نظامی خود، به پیشرفت اقتصادی نیز کمک کند، همان طور که مهندسان ارتش خود ما چنین می کنند.

در پیام قبلی، من ۱۰۶ میلیارد دلار برای کمک نظامی درخواست کردم و گفتم که این مبلغ سطح نیروهای موجود را حفظ خواهد کرد؛ اما نمی توانم پیش بینی کنم که چقدر بیشتر ممکن است مورد نیاز باشد. اکنون روشن است که این کافی نیست. بحران کنونی در آسیای جنوب شرقی (که معاون رئیس جمهور گزارش ارز شمندی درباره آن ارائه کرده است)، تهدید فزاینده کمونیسم در آمریکای لاتین، افزایش قاچاق اسلحه در آفریقا و تمام فشارهای جدید بر هر ملتی که با دنبال کردن مرزهای بلوک کمونیست در آسیا و خاور میانه روی نقشه یافت می شود، همگی ابعاد نیازهای ما را روشن می سازند.

بنابراین از کنگره درخواست می کنم مجموعاً ۱۰۸۸۵ میلیارد دلار برای کمک نظامی در سال مالی آینده فراهم کند؛ مبلغی کمتر از آنچه سال گذشته درخواست شد، اما حداقلی که باید تضمین شود تا بتوانیم به آن ملت ها برای تأمین استقلالشان کمک کنیم. این مبلغ باید محتاطانه و هوشمندانه هزینه شود و این تلاش مشترک ما خواهد بود. کمک های نظامی و اقتصادی برای مدت طولانی باری سنگین بر دوش شهروندان ما بوده است و من فشارهای شدید علیه آن را درک می کنم؛ اما این نبرد هنوز به پایان نرسیده، به مرحله ای حیاتی رسیده است و من معتقدم ما باید در آن مشارکت کنیم. ما نمی توانیم صرفاً مخالفت خود را با پیشروی تمامیت خواهی اعلام کنیم، بدون آنکه بهای کمک به

کشورها نیز صادق است. قدرت آن ها در مبارزه برای آزادی، به قدرت پیشرفت اقتصادی و اجتماعی شان بستگی دارد. اشتباه بزرگی است اگر مشکلات آن ها را تنها از منظر نظامی ببینیم؛ زیرا هیچ میزان اسلحه و ارتشی نمی تواند به تثبیت دولت هایی کمک کند که قادر یا مایل به دستیابی به اصلاحات و توسعه اجتماعی و اقتصادی نیستند. پیمان های نظامی نمی تواند به ملت هایی کمک کند که بی عدالتی اجتماعی و آشفتگی اقتصادی شان، شورش و نفوذ و براندازی را به خود فرا می خواند. ماهرانه ترین تلاش های ضد چریکی در جایی که مردم محلی آن قدر در فلاکت خود غرق شده اند که به پیشروی کمونیسم اهمیتی نمی دهند، نمی تواند موفق شود.

اما برای کسانی که با این دیدگاه موافق اند، ما اکنون، همانند گذشته، آماده ایم تا سخاوتمندانه از مهارت ها، سرمایه و غذای خود برای یاری رساندن به مردمان کشورهای کمتر توسعه یافته استفاده کنیم تا آن ها به اهداف خود در بستر آزادی دست یابند؛ به آن ها کمک کنیم، پیش از آنکه در بحران غرق شوند.

ما در سال ۱۹۶۱ در یک نقطه عطف قرار داریم. با حمایت از توسعه اقتصادی و اجتماعی ملت های جدید، می توانیم نیت واقعی خرابکارانی را که سده راه پیشرفت آن هائی شونده، افشا کنیم و به جهان نشان دهیم که هدفشان نه آزادی، بلکه سلطه جویی است. در مقابل، اگر در این راه سرمایه گذاری نکنیم و این ملت ها نیز مسیر توسعه را نپیمایند، شکست دولت های شان و ناامیدی مردم شان، آنها را ناگزیر به دامن حکومت های استبدادی خواهد انداخت که کنترل امور را به دست خواهند گرفت.

اوایل امسال، من برنامه جدیدی برای کمک به ملت های نوظهور را برای کنگره تشریح کردم و قصد دارم به زودی پیش نویس قانونی را برای اجرای این برنامه، برای ایجاد یک «قانون جدید برای توسعه بین المللی» و برای افزودن به ارقام درخواست شده قبلی، با توجه به سرعت حوادث خطیر، ارائه دهم. این شامل ۲۵۰ میلیون دلار اضافی برای «صندوق اضطراری ریاست جمهوری» است تا آنها با تشخیص رئیس جمهور در هر مورد و با گزارش های منظم و کامل به کنگره، در موافقی که فشار ناگهانی و فوق العاده ای بر بودجه های عادی ما وارد می شود که نمی توانیم پیش بینی کنیم (همان طور که رویدادهای اخیر در آسیای جنوب شرقی نشان داد) و استفاده از این ذخیره اضطراری را ضروری می سازد، استفاده شود. کل مبلغ درخواستی (که اکنون به ۲۶۵ میلیارد دلار افزایش یافته) هم حداقلی و هم حیاتی است. من نمی فهمم چگونه کسی که نگران تهدید های فزاینده علیه آزادی در سراسر جهان است (همان طور که همه ما هستیم) و می پرسد ما به عنوان یک ملت چه کارهای بیشتری می توانیم انجام دهیم، می تواند مهم ترین برنامه موجود برای ساختن مرزهای آزادی را تضعیف یا با آن مخالفت کند.

سرمایه گذاری برادیو و تلویزیون برای مقابله

با کمونیسم

تمام آنچه گفتم روشن می سازد که ما درگیر یک مبارزه جهانی هستیم که در آن، بازی سنگین برای حفظ و ترویج آرمان هایی که با تمام بشریت مشترکیم، بر دوش می کشیم؛ در غیر این صورت، آرمان هایی بیگانه بر آن ها تحمیل خواهد شد. این مبارزه، نقش «آژانس اطلاعاتی» ما را برجسته کرده است. ضروری است بودجه ای که قبلاً برای این تلاش درخواست شده است، نه تنها به طور کامل تصویب شود، بلکه با افزایش ۴۰۰ میلیون و ۴۰۰ هزار دلاری، به مجموع ۱۲۱ میلیون دلار برسد.

این درخواست جدید برای رادیو و تلویزیون بیشتر برای آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی است. این ابزارها در شهرها و روستاهای آن قاره های بزرگ، به عنوان وسیله ای برای دسترسی به میلیون ها انسان مردود و برای بیان علاقه ما به مبارزه شان برای آزادی، بسیار مؤثر و ضروری هستند. در آمریکای لاتین، ما در حال برنامه ریزی برای افزایش پخش برنامه های اسپانیایی و پرتغالی خود به مجموع ۱۵۴ ساعت در هفته هستیم، در حالی که امروز این رقم ۴۲ ساعت است و هیچ یک از آن به زبان پرتغالی (زبان حدود



برای پیروزی نهایی در نبرد جهانی میان آزادی و استبداد، باید به یک واقعیت کلیدی توجه کنیم. رویدادهای فضایی شگفت انگیز هفته های اخیر، درست مانند پرتاب اسپوتنیک در سال ۱۹۵۷، یک بار دیگر به ما نشان داد که این ماجراجویی ها چه تأثیر روانی قدرتمندی بر ملت های جهان دارد؛ ملت هایی که در حال تصمیم گیری هستند تا آینده خود را به کدام مسیر گره بزنند.

اکنون زمان آن است که گام های بلندتری برداریم؛ زمانی برای یک اقدام بزرگ و نوین آمریکایی؛ زمان آن است که این ملت نقشی آشکارا پیشرو در دستاوردهای فضایی ایفا کند؛ دستاوردهایی که از بسیاری جهات، ممکن است کلید آینده ما بر روی زمین را در دست داشته باشد.

است؛ در حالی که در عین حال، بسیاری از طرح‌های دفاع غیر نظامی آن قدر گسترده و غیرواقعی بوده‌اند که حمایت لازم را به دست نیاورده‌اند.

این دولت به دقت در حال بررسی این موضوع بوده است که دفاع غیر نظامی دقیقاً چه کاری می‌تواند و چه کاری نمی‌تواند انجام دهد. این امر ارزان به دست نمی‌آید. نمی‌تواند تضمینی برای محافظت در برابر انفجار بدهد که در برابر حمله غافل گیرانه مصون باشد یا در برابر منسوخ شدن یا تخریب، تضمین شود و نمی‌تواند یک حمله هسته‌ای را بازدارد.

ما دشمن را از انجام یک حمله هسته‌ای باز خواهیم داشت، تنها اگر قدرت تلافی جویانه‌ی ما آن قدر قوی و آسیب ناپذیر باشد که او بداند با پاسخ ما نابود خواهد شد. اگر آن قدرت را داشته باشیم، دفاع غیر نظامی برای بازدارندگی حمله لازم نیست. اگر روزی فاقد آن باشیم، دفاع غیر نظامی جایگزین مناسبی نخواهد بود.

اما این مفهوم بازدارندگی، محاسبات عقلانی توسط انسان‌های عقلانی را فرض می‌گیرد و تاریخ این سیاره، به ویژه تاریخ قرن بیستم، برای یادآوری امکان یک حمله غیر عقلانی، یک محاسبه اشتباه، یک جنگ تصادفی یا یک جنگ تشدید شونده (که در آن مخاطرات هر طرف به تدریج تا نقطه حاکم خطر افزایش می‌یابد) که نمی‌توان آن را پیش بینی یا از آن جلوگیری کرد، کافی است. بر این اساس است که دفاع غیر نظامی می‌تواند به آسانی توجیه پذیر باشد؛ به عنوان بیمه‌ای برای جمعیت غیر نظامی در صورت محاسبه اشتباه دشمن. بیمه‌ای که امیدواریم هرگز به آن نیاز پیدا نکنیم؛ اما بیمه‌ای که در صورت وقوع فاجعه، هرگز خود را برای چشم پوشی از آن نخواهیم بخشید.

هنگامی که اعتبار این مفهوم به رسمیت شناخته شود، هیچ دلیلی برای به تأخیر انداختن شروع یک برنامه بلند مدت ملی برای شناسایی ظرفیت پناهگاه‌ها برای وجود در برابر ریزش‌های رادیواکتیو و فراهم کردن پناهگاه در سازه‌های جدید و موجود وجود ندارد. چنین برنامه‌ای از میلیون‌ها نفر در برابر خطرات ریزش رادیواکتیو در صورت یک حمله هسته‌ای گسترده محافظت خواهد کرد. اجرای مؤثر کل این برنامه، نه تنها نیازمند اختیارات قانونی جدید و بودجه بیشتر، بلکه نیازمند ترتیبات سازمانی مناسبی نیز هست.

بنابراین، بر اساس اختیاراتی که «طرح سازمان دهی مجدد شماره ۱۹۵۸» به من داده است، من مسئولیت این برنامه را به بالاترین مقام غیر نظامی که هم‌اکنون مسئول دفاع قاره‌ای است، یعنی وزیر دفاع، واگذار می‌کنم. مهم است که این وظیفه، ماهیت و رهبری غیر نظامی خود را حفظ کند و این ویژگی تغییر نخواهد کرد. «دفتر بسیج غیر نظامی و دفاعی» نیز به عنوان یک آژانس ستادی کوچک برای کمک به هماهنگی این وظایف، بازسازی خواهد شد. برای توصیف دقیق تر نقش آن، عنوانش باید به «دفتر برنامه ریزی اضطراری» تغییر یابد.

به محض اینکه مسئولان جدید این وظایف، درخواست‌های مجوز و بودجه جدید را آماده کنند، این درخواست‌ها برای یک برنامه دفاع غیر نظامی فدرال-ایالتی بسیار تقویت شده، به کنگره ارسال خواهد شد. چنین برنامه‌ای بودجه فدرال را برای شناسایی ظرفیت پناهگاه‌های ریزش رادیواکتیو در سازه‌های موجود فراهم می‌کند و در موارد مقتضی، شامل گنجاندن پناهگاه در ساختمان‌های فدرال، الزامات جدید برای پناهگاه در ساختمان‌هایی که با کمک فدرال ساخته می‌شوند و کمک‌های مالی متقابل و سایر مشوق‌ها برای ساخت پناهگاه در ساختمان‌های ایالتی، محلی و خصوصی خواهد بود.

بودجه‌های فدرال برای دفاع غیر نظامی در سال مالی ۱۹۶۲ تحت این برنامه، به احتمال زیاد بیش از سه برابر درخواست‌های بودجه در حال بررسی خواهد بود و در سال‌های بعد به شدت افزایش خواهد یافت. مشارکت مالی از سوی دولت‌های ایالتی و محلی و از شهروندان خصوصی نیز مورد نیاز خواهد بود؛ اما هیچ بیمه‌ای بدون هزینه نیست و هر شهروند آمریکایی و جامعه‌اش باید خودشان تصمیم بگیرند که آیا این شکل از بیمه بقاء، هزینه تلاش، زمان و پول را توجیه می‌کند یا خیر. من به نوبه خود، متقاعد شده‌ام که چنین است.

تلاش دیپلماتیک برای کنترل تسلیحات هسته‌ای
من نمی‌توانم این بحث درباره دفاع و تسلیحات را بدون تأکید بر قوی‌ترین امیدمان به پایان برسانم؛ ایجاد جهانی منظم که در آن خلع سلاح ممکن باشد. اهداف ما برای جنگ آماده

کسانی را که اکنون تحت بیشترین فشار هستند، بپردازیم. دکترین «پاسخ انعطاف پذیر»

در راستای این تحولات، من دستور تقویت بیشتر ظرفیت خودمان برای بازدارندگی یا مقاومت در برابر تجاوز غیرهسته‌ای را صادر کرده‌ام. در زمینه متعارف، به جز یک مورد، نیاز فعلی به جذب گسترده نیروی انسانی جدید نمی‌بینم. آنچه مورد نیاز است، تغییر در وضعیت است تا انعطاف پذیری بیشتری به ما بدهد. بنابراین، به وزیر دفاع دستور می‌دهم که سازمان دهی مجدد و نو سازی ساختار لشکرهای ارتش را برای افزایش قدرت آتش غیرهسته‌ای، بهبود تحرک تاکتیکی در هر محیطی، تضمین انعطاف پذیری برای مقابله با هر تهدید مستقیم یا غیرمستقیم، تسهیل هماهنگی با متحدان اصلی ما و تأمین لشکرهای مکانیزه مدرن تر در اروپا و به روز رسانی تجهیزات آن‌ها و تیپ‌های هوایر جدید در اقیانوس آرام و اروپا، آغاز کند.

دوم، از کنگره ۱۰۰ میلیون دلار اضافی درخواست می‌کنم تا کار تدارکات لازم برای تجهیز مجدد این ساختار جدید ارتش با مدرن ترین تجهیزات آغاز شود. بالگردهای جدید، نفربرهای زرهی جدید و هویتزهای جدید، برای مثال، باید اکنون تهیه شوند.

سوم، به وزیر دفاع دستور می‌دهم که با همکاری متحدانمان، جهت گیری نیروهای موجود را برای انجام جنگ غیرهسته‌ای، عملیات شبه نظامی و جنگ‌های محدود یا غیرمتعارف، به سرعت و به طور قابل توجهی گسترش دهد.

علاوه بر این، نیروهای ویژه و یگان‌های جنگ غیرمتعارف ما افزایش یافته و جهت گیری مجدد خواهند یافت. در تمام نیروهای مسلح باید تأکید جدیدی بر مهارت‌ها و زبان‌های ویژه‌ای که برای کار با مردم محلی لازم است، صورت گیرد.

چهارم، ارتش در حال تدوین طرح‌هایی است تا استقرار بسیار سریع تر بخش بزرگی از نیروهای ذخیره بسیار آموزش دیده خود را ممکن سازد. هنگامی که این طرح‌ها تکمیل و نیروی ذخیره تقویت شود، دو لشکر مجهز به تجهیزات رزمی، به علاوه نیروهای پشتیبانی آن‌ها (مجموعاً ۸۹,۰۰۰ نفر) می‌توانند در شرایط اضطراری تنها با ۳ هفته اطلاع قبلی برای عملیات آماده شوند؛ ۲ لشکر دیگر با ۵ هفته اطلاع و شش لشکر اضافی و نیروهای پشتیبانی آن‌ها (مجموعاً ۱۰ لشکر) می‌توانند با کمتر از ۸ هفته اطلاع، قابل استقرار باشند. به طور خلاصه، این طرح‌های جدید به ما امکان می‌دهد تا قدرت رزمی ارتش را در کمتر از دو ماه تقریباً دو برابر کنیم، درحالی که پیش از این نزدیک به ۱۰ ماه زمان لازم بود.

پنجم، برای افزایش توانایی پیشاپیش هراس انگیز تفنگ داران دریایی در پاسخ به شرایط اضطراری جنگ محدود، از کنگره ۶۰ میلیون دلار برای افزایش تعداد تفنگداران دریایی به ۱۹,۰۰۰ نفر درخواست می‌کنم. این کار، قدرت ضربه اولیه و پایداری سه لشکر و سه بال هوایی تفنگ داران دریایی ما را افزایش داده و هسته‌ای آموزش دیده برای گسترش بیشتر در صورت لزوم برای دفاع از خود، فراهم می‌کند.

سراجم، برای اشاره به حوزه دیگری از فعالیت‌ها که هم مشروع و هم ضروری به عنوان وسیله‌ای برای دفاع از خود در عصر خطرات پنهان هستند، کل تلاش اطلاعاتی ما باید بازنگری شده و هماهنگی آن با سایر عناصر سیاست گذاری تضمین شود. کنگره و مردم آمریکا حق دارند بدانند که ما هرگونه سازمان، سیاست و کنترل جدید لازم را ایجاد خواهیم کرد.

آمادگی ملی برای دفاع غیر نظامی

یکی از عناصر اصلی برنامه امنیت ملی که این ملت هرگز با آن به درستی روبه رو نشده، دفاع غیر نظامی است. این مشکل نه از روندهای کنونی، بلکه از بی عملی ملی ناشی می‌شود که اکثر ما در آن شریک بوده‌ایم. در دهه گذشته، ما به طور متناوب برنامه‌های مختلفی را بررسی کرده‌ایم؛ اما هرگز یک سیاست منسجم اتخاذ نکرده‌ایم. ملاحظات عمومی عمدتاً بابت تفاوتی، بی‌اعتنایی و تردید همراه بوده



من معتقدم که این ملت باید خود را متعهد به دستیابی به این هدف کند که تا پیش از پایان این دهه، انسانی را بر روی ماه فرود آورد و او را به سلامت به زمین بازگرداند. هیچ پروژه فضایی دیگری در این دوره، برای بشر چشمگیرتر یا برای اکتشافات دوربرد در فضا مهم تر نیست و هیچ یک برای به انجام رساندن، تا این اندازه دشوار یا پرهزینه نخواهد بود. اما اگر ما این تصمیم را با قاطعیت اتخاذ کنیم، این تصمیم کل یک ملت است؛ زیرا همه ما باید برای انجام این مأموریت تلاش کنیم.



در نهایت، بزرگ ترین دارایی ما در این نبرد، نه زرادخانه هایمان، که خود مردم آمریکا هستند. مردمی که تمایل دارند بهای سنگین این برنامه ها را بپردازند و یک مبارزه طولانی را با بردباری بپذیرند؛ مردمی که سطوح جدید مالیاتی را می پذیرند و راه های قرار مالیاتی را می بندند؛ که خویشتن داری را تمرین می کنند و از دامن زدن به تورم، تولید بیش از حد برخی محصولات، یا توقف های کاری زبان بار پرهیز می نمایند؛ و منابع خود را سخاوتمندانه با مردمان کم اقبال جهان به اشتراک می گذارند. این مردم هستند که با خدمت در «سپاه صلح»، نیروهای مسلح، یا خدمات دولتی، به کشورشان خدمت می کنند و از افشای اسرار نظامی یا اصرار بر هزینه های غیرضروری دوری می جویند. آنها برای تعالی در هر عرصه می کوشند؛ در مدارسشان، در شهرهایشان، و در آمادگی جسمانی خود و فرزندان شان.

بباید و درخواست بودجه های جدیدی کند که باری بر دوش مردم ما می گذارد. من با اکراره به این نتیجه رسیدم؛ اما به نظر من، این جدی ترین دوران در زندگی کشور ما و در زندگی آزادی در سراسر جهان است و معتقدم این وظیفه رئیس جمهور ایالات متحده است که دست کم توصیه های خود را به اعضای کنگره ارائه دهد تا آن ها بتوانند با در نظر گرفتن این دیدگاه، به نتیجه گیری خود برسند. شما باید خودتان تصمیم بگیرید، همان طور که من تصمیم گرفته ام و اطمینان دارم که چه در نهایت به شیوه ای که من تصمیم گرفته ام تصمیم بگیرید یا نه، تصمیم شما بر اساس بهترین منافع کشورمان اتخاذ می شود.

در پایان، بگذارید بر یک نکته تأکید کنم؛ ما به عنوان یک ملت در سال ۱۹۶۱ مصمم هستیم که آزادی زنده بماند و موفق شود و با وجود هر خطر و شکستی، ما مزایای بسیار بزرگی داریم.

اولین مزیت، این حقیقت ساده است که ما در سمت آزادی ایستاده ایم و از ابتدای تاریخ، به ویژه از پایان جنگ جهانی دوم، آزادی در سراسر جهان در حال پیروزی شدن بوده است.

دومین دارایی بزرگ ما این است که تنها نیستیم. ما در سراسر جهان دوستان و متحدانی داریم که در وفاداری به آزادی با ما شریک اند. اجازه دهید به عنوان نمادی از دوستی سنتی و مؤثر، به متحد بزرگی اشاره کنم که در آستانه دیدار با او هستم؛ فرانسه. من مشتاقانه منتظر سفرم به فرانسه و گفت و گو با یک فرمانده بزرگ جهان غرب، پریزینت دوگل، به عنوان دیداری با اهمیت ویژه هستم که امکان نوعی رایزنی نزدیک و گسترده را فراهم می آورد که هر دو کشور ما را تقویت کرده و به اهداف مشترک صلح و آزادی جهانی خدمت خواهد کرد. چنین گفت و گوهای جدی ای نیازمند یک اتفاق نظر بی روح نیستند؛ بلکه ابزارهای اعتماد و تفاهم در یک مسیر طولانی هستند.

سومین دارایی ما، تمایل ما به صلح است. این تمایل صادقانه است و من معتقدم جهان این را می داند. ما آن را با شکیبایی خود در میز مذاکره منع آزمایش هسته ای و در سازمان ملل ثابت می کنیم؛ جایی که تلاش های ما معطوف به حفظ کارایی آن سازمان به عنوان محافظ استقلال ملت های کوچک بوده است. در این موارد و موارد دیگر، پاسخ مخالفان ما دلگرم کننده نبوده است. با این حال، مهم است که بدانید شکیبایی ما در میز مذاکره تقریباً پایان ناپذیر است، هر چند ساده باوری ما محدود است. امیدهای ما به صلح تزلزل ناپذیر است،

در حالی که عزم ما برای حفاظت از امنیتمان راسخ است. به همین دلایل، من مدت هاست که ملاقات با نخست وزیر شوروی را برای تبادل نظر شخصی، عاقلانه می دانم. دیداری در وین برای هر دوی ما مناسب بود و دولت اتریش با مهربانی از ما استقبال کرده است. هیچ دستور کار رسمی ای برنامه ریزی نشده و هیچ مذاکراتی انجام نخواهد شد؛ اما ما نگرانی همیشگی آمریکا را برای صلح و آزادی روشن خواهیم کرد؛ اینکه ما مشتاقیم در هماهنگی با مردم روسیه زندگی کنیم؛ اینکه ما به دنبال هیچ فتح، هیچ کشور اقماری و هیچ ثروتی نیستیم؛ اینکه ما تنها در آرزوی روزی هستیم که «ملتی شمشیر بر روی ملت دیگر بلند نکند و دیگر جنگ را نباموزند.»

در نهایت، بزرگ ترین دارایی ما در این نبرد، نه زرادخانه هایمان، که خود مردم آمریکا هستند. مردمی که تمایل دارند بهای سنگین این برنامه ها را بپردازند و یک مبارزه طولانی را با بردباری بپذیرند؛ مردمی که سطوح جدید مالیاتی را می پذیرند و راه های قرار مالیاتی را می بندند؛ که خویشتن داری را تمرین می کنند و از دامن زدن به تورم، تولید بیش از حد برخی محصولات، یا توقف های کاری زبان بار پرهیز می نمایند؛ و منابع خود را سخاوتمندانه با مردمان کم اقبال جهان به اشتراک می گذارند. این مردم هستند که با خدمت در «سپاه صلح»، نیروهای مسلح، یا خدمات دولتی، به کشورشان خدمت می کنند و از افشای اسرار نظامی یا اصرار بر هزینه های غیرضروری دوری می جویند. آنها برای تعالی در هر عرصه می کوشند؛ در مدارسشان، در شهرهایشان، و در آمادگی جسمانی خود و فرزندان شان. آنها با مشارکت در دفاع غیرنظامی و با پذیرش هزینه هایی چون نرخ های پستی بالاتر و حقوق بیشتر برای معلمان، جامعه خود را از درون تقویت می کنند. آنها چهره آمریکا را برای دانشجویان و بازدیدکنندگانی می سازند که به اینجا می آیند و بازمی گردند تا رهبران آینده جهان باشند؛ و من می خواهم، و می دانم شما نیز می خواهید، که این تصویر، مثبت و امیدبخش باشد. و سرانجام، با تمرین روزمره دموکراسی در خانه، در تمام ایالت ها و با تمام نژادها، و با احترام به یکدیگر و حفاظت از حقوق اساسی همه شهروندان، به «آزادی» معنایی حقیقی و پایدار می بخشند.

من حتی یک برنامه را درخواست نکرده ام که برای یک یا همه آمریکایی ها باعث ناراحتی، سختی یا فداکاری نشود؛ اما آن ها پاسخ داده اند و شما در کنگره به وظیفه خود پاسخ داده اید و من اطمینان دارم که امروز با درخواست پاسخی مشابه به این خواسته های جدید و بزرگ تر، مواجه خواهیم شد. دلگرم کننده است که در حالی که به خارج سفر می کنم، بدانم که کشور ما در تعهد خود به آزادی متحد است و آماده انجام وظیفه خود است.

ضمیمه

روایت یک تصمیم تاریخی

فصل ۱۵ کتاب «آسمان ها و زمین: تاریخ سیاسی عصر فضا»

اثر والتر مک دوگال

کتاب «آسمان ها و زمین: تاریخ سیاسی عصر فضا» (The Heavens and the Earth: A Political History of the Space) اثر والتر ای. مک دوگال (Walter A. McDougall)، صرفاً یک روایت تاریخی از رقابت فضایی نیست؛ بلکه یک کالبدشکافی عمیق و دقیق از نیروهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی است که این رقابت را شکل دادند. مک دوگال، مورخ برجسته دانشگاه پنسیلوانیا، در این اثر کلاسیک، این ایده رایج را که مسابقه فضایی یک تلاش خالص علمی یا حتی یک برنامه اقتصادی فناورانه بوده است، به چالش می کشد. او با استادی تمام نشان می دهد که چگونه آسمان ها به صحنه جدیدی برای ادامه جنگ سرد بر روی زمین تبدیل شدند و چگونه این رقابت، رابطه میان دولت، علم و صنعت را در آمریکا برای همیشه در هم تنیده کرد. ایده اصلی کتاب، تحلیل عصر فضا به عنوان یک پدیده سیاسی و بررسی ظهور آن چیزی است که او آن را «وسوسه تکنوکراتیک» می نامد: این باور که می توان با راه حل های عظیم مهندسی و مدیریتی، بر پیچیده ترین مشکلات سیاسی و اجتماعی غلبه کرد. این کتاب به صراحت نشان می دهد که موتور محرکه انقلاب های فضایی، نه منطق علمی یا توجیه اقتصادی، بلکه اراده های سیاسی بوده است. این اراده های سیاسی بود که چشم اندازهای انقلابی را تعریف می کرد و مسئولیت تحقق آنها را بر عهده می گرفت. پس از آن بود که دانشمندان و فناوران وارد میدان می شدند تا آن را به واقعیت تبدیل کنند.

در میان تمام فصول این اثر خواندنی، فصل پانزدهم با عنوان «مقصد: ماه»، جایگاه ویژه ای دارد. این فصل، نقطه اوجی است که در آن، تمام نیروهایی که نویسنده در بخش های قبل معرفی کرده است، در یک نقطه سرنوشت ساز به هم می رسند و به یکی از جسورانه ترین تصمیمات تاریخ بشر منجر می شوند. مسئله اصلی این فصل، پاسخ به یک پرسش به ظاهر ساده است: چگونه و چرا دولت جان اف. کندی، که در ابتدا هیچ برنامه فضایی مشخصی نداشت و حتی نسبت به آن محتاط بود، ناگهان در بهار ۱۹۶۱ متعهد شد که تا پایان همان دهه، انسانی را بر ماه فرود آورد؟

مک دوگال برای پاسخ به این پرسش، خواننده را به پشت صحنه پرتنش کاخ سفید در آن چند هفته حیاتی می برد. او نشان می دهد که این تصمیم، نه برخاسته از نبوغ فردی، بلکه واکنشی جسورانه به یک بحران عمیق بود. دولت جوان کندی با دو تحقیر پیاپی روبه رو شده بود: پرواز یوری گاگارین به فضا که برتری شوروی را به رخ می کشید و شکست فاجعه بار در تهاجم به خلیج خوک ها که اعتبار آمریکا را در هم شکسته بود. در چنین فضایی از اضطراب ملی و فشار سیاسی، کندی به جای جستجوی راه فرار، تلاش کرد تا با یک حرکت روبه جلو، ابتکار عمل را در دست گیرد و استعدادهای کشورش را در راه آن بسیج کند.

نیروی سیاسی نسل جنگ

«نسلی که در جنگ جنگیده بود». اینان مردان کندی بودند؛ مردانی که به نبوغ خود در قیاس با اطرافیان (آیزنهاور) ایمان داشتند و نیرو، خردورزی و پویایی را می ستودند. پشت کلیشه هایی که از جایگزینی ژنرال ها

با «فرماندهان گروهان» سخن می گفت، این حقیقت نهفته بود که جنگ جهانی دوم، تجربه تکوینی زندگی شان بود. آن ها خاطره تلخ مماشات را از یاد نبرده بودند، اما بیش از هر چیز به یاد داشتند که جنگ چگونه به علم، صنعت و دولت جان بخشیده و نشان داده بود که آمریکایی ها با فناوری، رهبری مناسب و الهام بخشی یک آرمان بزرگ، قادر به انجام چه کارهایی هستند. کندی یک قایق اژدرافکن را فرماندهی کرده بود، جان کنت گالبرایت در تدوین گزارش بمباران استراتژیک نقش داشت، والنت روستو اهداف را برای ناوگان های عظیم بمب افکن های B۱۷ و B۲۵ انتخاب می کرد و رابرت مک نامارا و «بچه های نابغه اش» بر توسعه غول پیکر B۲۹ نظارت داشتند. به جز مک نامارا، دیگران اطلاعات اندکی از طراحی و تولید داشتند، اما اصل موضوع همین بود. دانشمندان و مهندسان، هرچند از پادشاه های مالی که از ترویج سیاسی فناوری نصیبشان می شود، استقبال می کنند، کمتر احتمال دارد آن را به عنوان نوشداری تمام دردها جلوه دهند؛ چراکه محدودیت های خود را می شناسند. در مقابل، این وکیل، اقتصاددان، روزنامه نگار یا سیاستمدار است که بیش از همه در معرض «وسوسه تکنوکراتیک» قرار دارد.

این وسوسه، همانند فرمانده گروهان، ذهنیت آیزنهاور را به چالش می کشید که اعتقاد چندانی به مدیریت متمرکز قدرت در خارج از عرصه نظامی نداشت. دیوید هالبرستام درباره این «بهترین و درخشان ترین ها» می نویسد: «اگر چیزی وجود داشت که آن مردان، پیروان و زیردستانشان را به هم پیوند می داد، این باور بود که هوش و عقلانیت محض می تواند هر چیزی را پاسخ دهد و حل کند.» تعیین اهداف برای ملت و ابداع روش هایی برای دستیابی به آنها تحت هدایت دولت، رویکردی به سیاست گذاری عمومی بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰، دانشگاه ها و بنیادها را مجذوب خود کرده بود. دانشمندان علوم سیاسی مانند جیمز مک گرگور برنز از انفعال آیزنهاور ناامید بودند و خواهان یک ریاست جمهوری کنشگر به سبک اف. دی. آر. (روزولت) بودند. در ذهن آن ها این باور شکل گرفته بود که آمریکا می تواند بسیار بهتر از این عمل کند. آنها معتقد بودند که انفعال دولت، تنهادرهای جامعه را عمیق تر می کند و قدرت، اگر درست به کار گرفته شود، ناتاقسادآور نیست؛ بلکه ابزاری است که باید برای خیر به کار گرفته شود. تعیین اهداف برای مردم و به دست گرفتن فرمان توسط هوشمندترین و الهام بخش ترین شهروندان، چیزی نبود جز تعریف خود رهبری.

اقتصاد نوین برای مرزهای نو

همه چیز در حال تغییر بود؛ هم محیط و هم افراد. انقلابی فناورانه در جهان به راه افتاده بود و مرزهای محدودیت در حال فرو ریختن بود. در چنین مقطع تاریخی، فلسفه آیزنهاور نه تنها منسوخ، بلکه غیر اخلاقی به نظر می رسید؛ در مقابل، آمریکای بسیج شده برای خود هیچ مرزی نمی شناخت. کندی در سخنرانی تحلیف خود نیز همین را گفته بود: «جهان اکنون متفاوت است؛ زیرا انسان در دستان فانی خود، قدرت نابودی تمامی اشکال فقر و حیات بشری را در اختیار دارد... بگذارید این کلام از این زمان و این مکان، برای دوست و دشمن به یکسان، طنین انداز شود که مشعل به نسل جدیدی از آمریکایی ها سپرده شده است... ما هر بهایی را خواهیم پرداخت و هر باری را به دوش خواهیم کشید.»

این سخنان چقدر با حرف های هشت سال قبل (یک متفاوت بود؛ زمانی که او امیدوار بود به جنگ کره پایان دهد، هزینه های دفاعی را قلع و قمع کند و به مقررات گذاری خاتمه بخشد. اما چه



«نسلی که در جنگ جنگیده بود». اینان مردان کندی بودند؛ مردانی که به نبوغ خود در قیاس با اطرافیان (آیزنهاور) ایمان داشتند و نیرو، خردورزی و پویایی را می ستودند. پشت کلیشه هایی که از جایگزینی ژنرال ها با «فرماندهان گروهان» سخن می گفت، این حقیقت نهفته بود که جنگ جهانی دوم، تجربه تکوینی زندگی شان بود. آن ها خاطره تلخ مماشات را از یاد نبرده بودند، اما بیش از هر چیز به یاد داشتند که جنگ چگونه به علم، صنعت و دولت جان بخشیده و نشان داده بود که آمریکایی ها با فناوری، رهبری مناسب و الهام بخشی یک آرمان بزرگ، قادر به انجام چه کارهایی هستند.



تعیین اهداف برای ملت و ابداع روش هایی برای دستیابی به آنها تحت هدایت دولت، رویکردی به سیاست گذاری عمومی بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰، دانشگاه ها و بنیادها را مجذوب خود کرده بود. دانشمندان علوم سیاسی مانند جیمز مک گرگور برنز از انفعال آیزنهاور ناامید بودند و خواهان یک ریاست جمهوری کنشگر به سبک اف.دی.آر. (روزولت) بودند. در ذهن آن ها این باور شکل گرفته بود که آمریکا می تواند بسیار بهتر از این عمل کند. آنها معتقد بودند که انفعال دولت، تنها دردهای جامعه را عمیق تر می کند و قدرت، اگر درست به کار گرفته شود، ذاتاً فسادآور نیست؛ بلکه ابزاری است که باید برای خبر به کار گرفته شود. تعیین اهداف برای مردم و به دست گرفتن فرمان توسط هوشمندترین و الهام بخش ترین شهروندان، چیزی نبود جز تعریف خود رهبری.

انتظاراتی در پس این فصاحت نهفته بود؟ کندی در عرض چند ماه، رگباری از اقدامات هزینه ای جدید را به سوی کنگره روانه کرد و در کمتر از یک سال، بزرگ ترین کاهش مالیات در تاریخ معاصر را رقم زد. چنین اقداماتی تنها بر دو فرض می توانست استوار باشد: یا مازاد ثروت عظیمی در دهه ۱۹۵۰ انباشته شده بود (فرضی که ادعاهای دموکرات ها مبنی بر «راکندادن» کشور را نقض می کرد) یا رشد اقتصادی انفجاری ای در دهه آینده انتظار می رفت که برای پوشش «هر بها و هر باری» کافی باشد.

اما چنین رشدی چگونه ممکن بود؟ والت روستو، مشاور کندی، می نویسد که رشد دو تا سه درصدی هرگز نمی توانست «درآمدهای لازم برای اهداف رفاهی، زیرساخت های شهری و اهداف امنیت ملی» را که کندی تعیین کرده بود، فراهم کند. به عبارت دیگر، اقتصاد سنتی حکم می کرد که هزینه های دولت باید با توان اقتصادی کشور تنظیم شود؛ اما «اقتصاد نوین» حکم می کرد که اقتصاد باید تا جایی تحریک شود که بتواند سطح هزینه های مطلوب را تحمل کند. بر همین اساس، کندی و والتر هلر، رئیس شورای مشاوران اقتصادی، اجماعی را برای «بالا بردن سطح اشتغال و نرخ رشد از طریق برهم زدن تراز بودجه فدرال» حتی به شکلی فاحش در صورت لزوم» شکل دادند. در این الگو، سرمایه گذاری تشویق می شد، دستمزدها و قیمت ها با «متقاعدسازی کلامی» و یک «قرارداد اجتماعی» جدید مهار می شد و کسب و کارها می پذیرفتند که «یک کسری بودجه بزرگ و هدفمند» سیاستی صحیح است.

فناوری از همان ابتدا ابزار اصلی این رشد دستوری نبود؛ اما این باور جدید که هزینه های دولتی برای اقتصاد سودمند است، همراه با ذهنیت «پرداخت هر بهایی»، تیم کندی را آماده کرد تا به اکتشافات فضایی نه بر اساس ابزارها (آیا زپس هزینه اش برمی آید؟)، بلکه بر اساس اهداف (آیا مطلوب است؟) بیندیشد. هنگامی که یک نمایش خیره کننده جدید از سوی شوروی، ناکامی ها در جهان سوم و حمایت پرشور رئیس جمهور، جانسون، برای تحمیل تصمیمی درباره اهداف فضایی با یکدیگر هم سوشدند، نتیجه قطعی بود: مقصد، ماه بود.

بلا تکلیفی در سیاست فضایی

با وجود تمام لفاظی ها درباره «شکاف فضایی»، مردان کندی پس از انتخابات تصور روشنی از برنامه فضایی خود نداشتند. در سامبر ۱۹۶۰، رئیس جمهور منتخب دو بار با یکی از مشاورانش ملاقات کرد و در نهایت، مسئولیت فضا را در دولت جدید به آل.بی.جی (لیندون بی. جانسون) واگذار کرد.

ابزار اصلی جانسون، «شورای ملی هوانوردی و فضا» بود؛ نهادهای که خودش نیز در گذشته ایجاد کرده بود، اما به ندرت فعالیت داشت. این شورا در اولین جلسه خود به موضوعات مهمی مانند انتقال «آزمایشگاه پیش رانش جت» به ناسا پرداخت؛ اما در جلسه دوم، آیزنهاور حین بحث درباره لوگوی ناسا به خواب رفت. اگرچه شورا هفت بار دیگر نیز تشکیل جلسه داد، اما آیزنهاور و رئیس وقت ناسا چنان از آن ناامید بودند که قصد داشتند در سال ۱۹۵۹ منحلش کنند که با مقاومت سنارویه رو شدند. حال، کندی و دستیارش، تئودور سورنسن، تصمیم گرفتند ریاست این نهاد را به معاون رئیس جمهور بپردازند و آن را با یک دبیرخانه اجرایی تقویت کنند؛ سمتی که به ادوارد سی. ولش، اقتصاددان و از مشاوران انتخاباتی کندی، سپرده شد.

هم زمان، جانسون رشته های سیاست فضایی را در سنا نیز در دست گرفت و جانشین خود را در کمیته فضا انتخاب کرد: رابرت کر، میلیونر نفتی از اوکلاهما که از فضا اطلاعات کمی داشت، اما متحدی زیرک بود. (کر زمانی با فقر فروشی گفته بود: «من اول نماینده خودم هستم، دوم نماینده ایالت اوکلاهما و سوم نماینده مردم ایالات متحده؛ این را یادتان نرود!») با چیدن این مهره های کلیدی، جانسون درست مانند سال ۱۹۵۷، آماده شد تا نفوذ خود را برای پیشبرد یک برنامه فضایی شتاب یافته بسیج کند.

اما چه باید می شد؟ آیزنهاور با آکراه پذیرفته بود که پرستیز در فضا اهمیت دارد، اما مشاوران علمی کندی

همچنان معتقد بودند که بر این موضوع بیش از حد تأکید شده است. جروم ویزنر از دانشگاه MIT، در رأس کمیته ویژه فضایی کندی، نتیجه گرفت که تنها بخش موفق برنامه فضایی آمریکا، حوزه علمی آن است. گزارش او، معروف به «گزارش ویزنر»، پروژه مرکوری (اولین برنامه سرنشین دار آمریکا) را به شدت محکوم کرد. این گزارش معتقد بود که چنین «برنامه ضربتی» و پرهزینه ای توجیه علمی ندارد و تنها این باور عمومی را تقویت می کند که هدف اصلی، فرستادن انسان به فضا است. کمیته از کندی خواست تبلیغات برای مرکوری را متوقف کند تا مبادا نامش با یک شکست احتمالی یا حتی مرگ یک فضانورد گره بخورد و در عوض، بر کاربردهای علمی و تجاری مانند ماهواره های ارتباطی تمرکز کند. این نقد دانشمندان تا سال ها در فضای سیاسی آمریکا پژواک داشت.

کندی گزارش را «بسیار آموزنده» خواند و بی درنگ ویزنر را به عنوان دستیار ویژه خود در امور علم و فناوری منصوب کرد. سپس گزارش را کنار گذاشت و گفت: «فکر نمی کنم دیدگاه های آنها لزوماً در هر موردی درست باشد.» هشداری که بیشترین تأثیر را بر رئیس جمهور جدید گذاشت، نه بیهودگی علمی، بلکه احتمال یک شکست در روابط عمومی بود: انفجار راکت ها، مرگ فضانوردان و باختن مسابقه، در نتیجه، کندی در یک کنفرانس خبری در ۸ فوریه ۱۹۶۱، با مسابقه برای فرستادن انسان به فضا مخالفت کرد و ایمنی را بالاتر از «کسب مقداری پرستیژ بیشتر» قرار داد.

بنابراین، ماه های نخست دولت جدید به جای تاخت و تازهای جسورانه، با تردید و دودلی در مورد فضا همراه بود. کندی در حال یادگیری بود و جانسون در مورد زمینه سازی، نظر دانشمندان روی میز بود؛ اما با شور و شوق غریزی جانسون و کنگره در تضاد قرار داشت. در این میان، تنها بازیگر غایب در صحنه، رئیس جدید ناسا بود.

گلنن، رئیس قبلی، در سامبر استعفا داده بود و از دراپدن، کارشناس غیرسیاسی، خواسته شده بود تا به عنوان سرپرست باقی بماند. اما فرد جدید باید چه کسی می بود؟ یک تکنسین کم حاشیه، یک تاجر، یک ژنرال سابق یا یک سیاستمدار اهل زدوبند؟ این انتخاب، کاملاً به وظیفه ای بستگی داشت که قرار بود بر دوش رئیس جدید ناسا گذاشته شود.

انتخاب یک مدیر سیاسی برای یک ناسا

تیم انتقال قدرت کندی که با زتاب دهنده سردرگمی اولیه اش در این زمینه بود، با بیست و چهار نامزد، از جمله ژنرال جیمز گاوین، مصاحبه کرد. گاوین گزینه ای جذاب بود؛ چراکه چرخه تحقیق و توسعه (R&D) را بهتر از هرکس دیگری می فهمید، از ناسا حمایت می کرد، منتقد آیزنهاور بود و انتظار داشت فناوری فضایی یک انقلاب اقتصادی به پا کند. اما گاوین یا این مسئولیت را نپذیرفت یا به دلیل نظامی بودنش از فهرست خط خورد. کندی مستأصل، وظیفه پرکردن این جای خالی را به جانسون سپرد. جانسون نیز پس از مشورت با ستانور کر، شریک تجاری او، جیمز ای. وب را معرفی و تمجید کرد؛ همان مردی که در دولت ترومن رئیس سازمان بودجه بود و برنامه های اولیه موشک های بالستیک قاره پیما و ماهواره ها را قلع و قمع کرده بود!

وب، زمانی که کنترل برنامه فضایی غیرنظامی را به دست گرفت، پنجاه و چهار سال از کارولینای شمالی روستایی محل تولدش فاصله گرفته بود. او که در پایتخت به عنوان وکیل آموزش دیده بود، در دهه ۱۹۳۰ خلبان ذخیره در نیروی تکنیکاران دریایی و افسر در یک شرکت فنی شد. وب در سال ۱۹۴۶ به دولت ترومن پیوست و در دوران قدرت گیری جمهوری خواهان، ثروت خود را در صنعت نفت به دست آورد، عضو هیئت مدیره شرکت هوانوردی مک داتل شد و زمان قابل توجهی را به خدمات عمومی اختصاص داد. این خدمات شامل نقش های برجسته در نهادهای شهری، مرکزی برای ارتباط با خارجیان و حتی همکاری در تألیف یک کتاب درسی فیزیک برای پاسخ به نیازهای عصر فضا بود. خلاصه آنکه وب عمیقاً به آموزه های دوران پسااسیونوتیک باور داشت: اینکه دولت باید کنشگر باشد، پرستیز ملی حیاتی است و تمام توان علمی کشور باید بسیج شود.

اما داستان انتصاب او به هیچ وجه ساده نبود. وقتی وب در یک آخر هفته در اواخر ژانویه ۱۹۶۱ به واشنگتن رسید، به رئیس موقت ناسا گفت: «هیو، فکر نمی کنم این شغل مناسب من باشد.» دراپدن پاسخ داد: «با تو موافقم. من هم این طور فکر

جنون «شکاف موشکی و فضایی» فرصتی طلایی برای نیروی هوایی بود تا موقعیت اذیت رفته را جبران کند. در اکتبر ۱۹۶۰، ژنرال شریور، کمیته مطالعات فضایی نیروی هوایی را تحت رهبری ترور گاردنر تأسیس کرد. هم زمان، دفتر وزیر نیروی هوایی و مطبوعات تجاری هوافضا، کاستی های نظامی برنامه فضایی کنونی را به طور گسترده منتشر می کردند. این کمیته در طول زمستان پنج بار تشکیل جلسه داد و گزارش فوق محرمانه خود، موسوم به «گزارش گاردنر»، را در ۲۰ مارس ۱۹۶۱ منتشر کرد. جملات نخست گزارش، موضع تهاجمی آن را آشکار می ساخت: «پیامدهای نظامی پرتاب های فضایی شوروی، مایه نگرانی شدید همه اعضای کمیته است. تحت برنامه های فعلی، سه تا پنج سال طول خواهد کشید تا ما بتوانیم عملکرد اخیر شوروی را تکرار کنیم.» این گزارش، پیشتازی شوروی در فضا را یک «تهدید نظامی فضایی قریب الوقوع» می خواند و اصرار دولت بر تفکیک فعالیت های «نظامی» و «صلح آمیز» را یک خوش باوری خطرناک می دانست که آمریکا را در معرض حملات سیاسی قرار می دهد. در نهایت، هیئت توصیه کرد که یک «فرماندهی سیستم های نیروی هوایی» جدید ایجاد شود تا مسئولیت توسعه همه چیز، از پروازهای سرنشین دار و سلاح های فضایی گرفته، تا فرود بر ماه تا سال ۱۹۷۰ را بر عهده بگیرد. گزارش با تأسیف نتیجه می گرفت که ایالات متحده سابقه ای طولانی در «واکنش ناکافی» به پیشرفت شوروی دارد و ناسا، که زائد تلقی می شد، به ندرت در این گزارش ۶۴ صفحه ای ذکر شده بود.

احتمالاً هرگز به ذهن استراتژیست های نیروی هوایی خطور نکرده بود که دولت جدید، جاه طلبی های آنها را بپذیرد، به اهمیت نظامی آنها اذعان کند و با این حال، جانب سازمان غیرنظامی را بگیرد. با این وجود، نتیجه قمار فضایی نیروی هوایی دقیقاً همین بود. حتی پیش از انتشار گزارش گاردنر، اوتون بروکس، رئیس کمیته فضایی مجلس نمایندگان، اوضاع را بو کشید و حمله را پیش دستانه خنثی کرد. او در یک کنفرانس در کاخ سفید اعلام کرد که «هرگونه رام به جلو باید برای تسریع یک برنامه غیرنظامی طراحی شود... ناسا به برنامه فضایی غیرنظامی به شدت به یک تلنگر و نیروی محرکه نیاز دارند.» او سه هفته بعد، نگرانی عمیق خود را از شایعات مربوط به نظامی شدن سیاست فضایی به گوش رئیس جمهور رساند. بروکس، در حالی که منتظر پاسخ کندی بود، جلسات استماعی را درباره دخالت وزارت دفاع در فضا ترتیب داد. در این جلسات، مقامات پنتاگون و نیروی هوایی ماهرانه عقب نشینی کردند. معاون وزیر دفاع اطمینان داد که آنها نمی خواهند کنترل ناسا را در دست بگیرند و ژنرال نیروی هوایی نیز سخنان قبلی خود درباره «ادغام ناسا با ارتش» را صرفاً یک احتمال تئوریک خواند، نه یک پیشنهاد. نقطه پایانی بر این کشمکش، پاسخ پریزیدنت کندی به نامه بروکس بود: «نه اکنون و نه هیچگاه» که گذشت، قصد من این نبوده است که فعالیت های فضایی ناسا را تابع فعالیت های وزارت دفاع قرار دهم.»

قمار نیروی هوایی مهار شده بود و اگر قرار بود توسعه بزرگی در فضا رخ دهد، ناسا ذی نفع اصلی آن می بود. اما آیا نیروی هوایی واقعاً شکست خورده بود؟ آیا ژنرال ها واقعاً امیدوار بودند که کل برنامه فضایی را در دست بگیرند؟ هیچ کس بیشتر از ژنرال شریور، معمار برنامه های موشکی، مدیریت تحقیق و توسعه فضایی را نمی فهمید. با این حال، حتی در همان زمانی که کمیته گاردنر برنامه غیرنظامی را می کوید، خود شریور در یک همایش مهندسی درباره «نیازهای و آگاری» پروازهای فضایی غیرنظامی و نظامی سخنرانی می کرد. او توضیح می داد که این دو برنامه مکمل یکدیگرند، اما مأموریت ها، الزامات فنی و چالش های مدیریتی شان آن قدر متفاوت است که «در یک تصویر واحد ادغام نمی شوند.» شریور پیش بینی کرد که مسیر ناسا و نیروی هوایی به مرور از هم فاصله خواهد گرفت و به این ترتیب تلویحاً تأیید کرد که یک برنامه فضایی دوگانه، امری مناسب است.

اگر این بینش حرفه ای مدیر ارشد فضایی نیروی هوایی بود، پس گزارش گاردنر را که او خود سفارش داده بود، چگونه باید تفسیر کرد؟ محتمل به نظر می رسد که نیروی هوایی عامدانه در گزارش خود اغراق کرده بود تا دولت جدید را با پیش فرض های نیروی هوایی درباره تهدید فضایی شوروی هم سو کند. آنها به حمایتی بیشتر، اگر نه کامل، برای یک «وضعیت مسابقه»، آزمایش با کاربردهای نظامی و مشارکت در پروژه های بزرگ امیدوار بودند. ژنرال وایت شاید صادقانه به مأموریت های عملیاتی بزرگ برای نیروی هوایی در آینده باور داشت، اما این آینده ای دور بود. سهم خود شریور در این فرآیند نیز

نمی گنم.» وب دوستش را فرستاد تا نزد لیندون جانسون پادرمیانی کند، اما او را از دفتر بیرون کردند. سپس به سراغ ناشر واشنگتن پست رفت و به او التماس کرد: «فیل، باید از این منحصه نجات پیدا کنم، نمی توانی کمک کنی؟» گراهام پاسخ داد که تنها یک نفر می تواند کمکش کند: کلارک کلیفورد از تیم انتقال کندی. اما کلیفورد نیز خود از توصیه کنندگان وب بود و قاطعانه گفت: «من کمکی برای خلاص شدن تو نخواهم کرد.»

بنابراین، صبح دوشنبه، وب خود را به دفتر بیضی کاخ سفید معرفی کرد. کندی برایش توضیح داد که به دنبال یک دانشمند برای ناسا نیست، بلکه به «فردی نیاز دارد که سیاست را بفهمد... مسائل بزرگ ملی و بین المللی را.» وب که تا حدی آرام گرفته بود، سرانجام پذیرفت و گفت: «من هرگز به هیچ رئیس جمهوری که از من خواسته کاری انجام دهم، نه نگفته ام.»

به گفته ایب زارم، رئیس وقت یک شرکت فناوری، رئیس ناسا باید کسی می بود که می دانست سیستم چگونه کار می کند و چگونه می توان آن را دور زد... و سازوکار «اداره بودجه» را به خوبی درک می کرد.

کشمکش ناسا و نیروهای هوایی بر سر فضا

انتخاب مردی با ابعاد و نفوذ جیمز وب، خود گویای همه چیز بود: برنامه فضایی جدید آمریکا قرار نبود یک پروژه علمی محدود یا ضمیمه ای برای ارتش باشد. وب نیز دقیقاً با همین درک، کار خود را در ۱۴ فوریه آغاز کرد و بی درنگ اشتیاق خود را برای «روشن ساختن قاطعانه حمایت از برنامه پروازهای فضایی سرنشین دار» اعلام نمود.

تیم جدید، متشکل از وکلا، سیاستمداران، تجار و دانشگاهیان، مستقر شده بود و به توانایی خود برای مدیریت یک برنامه فناوری گسترده تحت فرمان غیرنظامیان اطمینان داشت. اما پیش از آنکه آئین تیم بتواند حتی موضوع آینده ناسا را نزد رئیس جمهور جدید مطرح کند، مجبور بود چالشی دیگر را دفع کند که خود «فلسفه وجودی» ناسا را هدف گرفته بود. نتیجه این درگیری کوچک، در کنار فلسفه دولت جدید و انتخاب های کلیدی افراد، آینده های ممکن برای برنامه فضایی آمریکا را محدودتر کرد و آن را به طریزی باور نکردنی، به سوی ماه نشانه رفت.

کشمکش بر سر کنترل تحقیق و توسعه فضایی پس از اسپوتنیک، تنها دو مدعی اصلی را در میدان باقی گذاشته بود: ناسا و نیروی هوایی ایالات متحده (USAF). منتقدان، چه نظامی و چه غیرنظامی، همچنان خردمندی یک برنامه دوباره را زیر سؤال می بردند. منطق آنها این بود که اگر کنترل نظامیان پذیرفتنی نیست، پس باید ناسا همه کارها را انجام دهد تا برنامه به نوعی یکپارچه شود! مدیران فضایی نیروی هوایی، تصمیم سال های ۱۹۵۸-۵۹ برای ایجاد یک سازمان غیرنظامی را غیرمنطقی، ناعادلانه و حتی خطرناک می دانستند. صنعت موشکی آمریکا در دل نیروهای مسلح متولد شده و افسران دوران پیش، سال ها برای تأمین بودجه جهت آغاز عصر فضا التماس کرده بودند. اما به محض اینکه اسپوتنیک حقانیتشان را اثبات کرد، دولت به آنها گفت: «بسیار خب، حق با شما بود. حالا هرچه را ساخته اید به این گروه غیرنظامی جدید تحویل دهید.»

بنابراین، افسران طرفدار برنامه های فضایی در نیروی هوایی، با این فرض که نبرد را باخته اند، اما جنگ همچنان ادامه دارد، منتظر روزی ماندند که ناسا شاید دوباره به جایگاه محدود سلف خود بازگردد. این به معنای عدم همکاری نبود؛ بلکه آنها باید به ناسا کمک می کردند تا فناوری فضایی را به پیش ببرد تا برای روزی که شاید بتوانند در غنائم شریک شوند، آماده باشند. در عین حال، دستگاه روابط عمومی ماهر نیروی هوایی، تجربه و توانمندی نظامیان در فضا را تبلیغ می کرد، مشکلات یک برنامه دوباره را پیوسته به افکار عمومی گوشزد می نمود و اعلام می کرد که «استفاده های صلح آمیز از فضا» به بهترین شکل با یک حضور نظامی قدرتمند در مدار تأمین می شود.

کارزار ریاست جمهوری کندی، با وعده تغییر در بحبوحه



رشد دو تا سه درصدی هرگز نمی توانست «درآمدهای لازم برای اهداف رفاهی، زیرساخت های شهری و اهداف امنیت ملی» را که کندی تعیین کرده بود، فراهم کند. به عبارت دیگر، اقتصاد سنتی حکم می کرد که هزینه های دولت باید با توان اقتصادی کشور تنظیم شود؛ اما «اقتصاد نوین» حکم می کرد که اقتصاد باید تا جایی تحریک شود که بتواند سطح هزینه های مطلوب را تحمل کند. بر همین اساس، کندی و والتر هلر، رئیس شورای مشاوران اقتصادی، اجماعی را برای «بالا بردن سطح اشتغال و نرخ رشد از طریق برهم زدن تراز بودجه فدرال، حتی به شکلی فاحش در صورت لزوم» شکل دادند. در این گلو، سرمایه گذاری تشویق می شد، دستمزدها و قیمت ها با «متقاعدسازی کلامی» و یک «قرارداد اجتماعی» جدید مهار می شد و کسب و کارها می پذیرفتند که «یک کسری بودجه بزرگ و هدفمند» سیاستی صحیح است.

«دولت مایل است چه موضعی در زمینه فضا اتخاذ کند.» مدیر بودجه از وب خواست تا به دلیل تأخیر در انحصار به کل فرآیند را عقب انداخته بود، یک بازبینی سریع انجام دهد. وقتی وب نظر کارکنان ناسا را جویا شد، با لیستی از برنامه های بلندپروازانه مواجه شد: تسریع در ساخت راکت های غول پیکر ساترن و نووا و آغاز پروژه آپولو که آیزنهاور رد کرده بود. «گروه ویژه فرود بر ماه» در ناسا حتی طرح رسمی برای فرود (پس از سال ۱۹۷۰) را بیش از حد محافظه کارانه می دانست و معتقد بود این کار باید زودتر انجام شود. با این حال، وب می دانست که برای پیشبرد این برنامه، ملاحظات سیاسی مهم تر از مسائل فنی است. او در ۱۷ مارس گفت: «این مسئولیت ماست که اهداف اجتماعی ارزشمند برنامه فضایی خود را از زیانی که آن را در چارچوب اهداف گسترده ملی بین المللی مان مطالعه کنیم.» در همان روز، ناسا با درخواست افزایش ۳۰ درصدی آخرین بودجه دوران آیزنهاور، اولین ارائه خود را به اداره بودجه انجام داد. دیوید بل، مدیر بودجه، بعداً نوشت که استدلال وب «به خوبی ارائه شد»، اما مدیران بودجه ذاتاً شکاک هستند. آنها این پرسش را مطرح کردند که آیا آمریکا باید وارد مسابقاتی شود که ممکن است بیازد و آیا راه های ارزان تری برای افزایش پرستیژ وجود ندارد؟ و مهم تر از همه، آیا «حجم کلی هزینه های فعلی و پیش بینی شده با ارزش واقعی منافع آن نامتناسب نیست؟» بل این نگرانی ها به رئیس جمهور منتقل کرد و به ناسا خبر داد که منتظر اقدام سریعی نباشد. در این بین، قائم مقام ناسا، باتندی پاسخ داد: «شاید شما احساس کنید که او [آیزنهاور] وقت ندارد، اما چه بخواید و چه نخواهد، مجبور خواهد شد به آن رسیدگی کند. رویدادهای این راه او تحمیل خواهند کرد.»

وب در ۲۰ مارس اولین فرصت خود را برای تأثیرگذاری بر رئیس جمهور به دست آورد. ارائه او نمونه اولیه استدلال تکنوکراتیکی بود که در سال های آینده بارها تکرار می کرد. او سخنانش را با یادآوری تأثیرات «اولین های» شوروی آغاز کرد. او پذیرفت که در دوران جمهوری خواهان تحقیقات علمی گسترده ای در فضا انجام شده بود، اما آنها هیچ فضایی برای ابتکار عمل باقی نگذاشته بودند؛ ابتکاری که کلید آن، راکت های غول پیکر بود. او توضیح داد که برنامه فضایی غیرنظامی یک نیروی مثبت در سیاست خارجی برای «تقویت اتحاد های قدیمی و ساختن اتحاد های جدید» است و چشم اندازهای آینده برای همکاری های بین المللی در هواشناسی و ارتباطات، حتی از این هم بزرگ تر است.

پرستیژ، همکاری، مرزهای نو؛ کندی شاید اطلاعات زیادی درباره فضا نداشت، اما شعارهای جذاب را خوب می شناخت. او موافقت کرد که مبلغ ۱۳۵.۷ میلیون دلار برای راکت ها را در پیام دفاعی خود به کنگره بگنجاند. پیشبرد پروژه ساترن گزینه های او را باز نگه می داشت و برایش زمان می خرید.

دو هفته بعد، زمان به پایان رسید. بیوری گلاگرتین به دور زمین چرخید. روزنامه های آمریکایی این رویداد را «یک پیروزی روان شناختی درجه اول»، «سندی جدید از برتری شوروی» و عاملی که «تصویر سیاسی کشور را در خارج خدشه دار نامیدند. کنگره به غلیان آمد. اعضای کمیته شخص اصرار داشتند که دولت باید یک بار برای همیشه مشخص کند که آیا می خواهد در فضا اول باشد یا خیر. یکی از نمایندگان به وب گفت: «به من بگو چقدر پول نیاز داری و این کمیته تمام آن را تصویب خواهد کرد» و به خبرنگاران فریاد زد: «من از اینکه همیشه دوم می شوم خسته شده ام.» نماینده دیگری تهدید کرد که «می خواهم کشورم بر اساس شرایط زمان جنگ بسیج شود، زیرا ما در جنگ هستیم.» وب به کاخ سفید گزارش داد: «کمیته آشکارا عیان از کف داده است.»

واکنش اولیه کندی به پرواز گلاگرتین، بی شباهت به واکنش آیزنهاور پس از اسپوتنیک نبود. او در نامه تبریک خود به خروشچف، از همکاری سخن گفت و در یک کنفرانس مطبوعاتی ابراز امیدواری کرد که «به حوزه های دیگری وارد شویم که در آنها می توانیم اول باشیم.» وب نیز که از موضع رئیس جمهور مطمئن نبود، با لحنی محتاطانه گفت: «آنچه ما بیشتر به آن علاقه مندیم، گام های استوار و مرحله به مرحله برنامه ماست، نه اول شدن.»

اجماع بر سفر به ماه

اگر کندی و افرادش واقعاً به پرستیژ ساختگی می اعتنا بودند، شاید می توانستند این طوفان را بدون تغییرات عمده در سیاست پشت سر بگذارند. اما آنها دو روز پس از اظهارات

همین تفسیر را تأیید می کنند. او با جدیت از یک برنامه شتاب یافته در ناسا حمایت می کرد تا «بلوک های سازنده» پروازهای فضایی هرچه سریع تر روی هم چیده شوند.

بحران گلاگرتین و فراخوان کاخ سفید

همه هم پس پرده نیروی هوایی بی تأثیر نبود. اولین اولویت جیمز وب در ناسا، تحکیم روابط با وزارت دفاع بود. در عین حال، وزیر دفاع، رابرت مک نامارا، افزایش برنامه ریزی شده دوران آیزنهاور در فضاوردی نظامی برای سال مالی ۱۹۶۲ را تأیید کرد. پس از آن، آبراهام هایت از ناسا تقسیمی از وظایف را پیشنهاد کرد که به وزارت دفاع اولویت در پروژه های نظامی، از موشک ها و شناسایی گرفته تا ناوبری و رهگیری ماهواره ها، و نقشی مشترک در پروازهای سرنشین دار اعطای کرد. در ۲۳ فوریه، مک نامارا وب توافق کردند که هیچ یک از دو سازمان بدون رضایت دیگری توسعه راکت های جدید را آغاز نکنند، در حالی که راکت های بزرگ سوخت جامد در انحصار نیروی هوایی باقی می ماند. وزارت دفاع نیز با پروژه «دانا-سور» (X-۲۰ Dyna-Soar) خود، جای پای در پروازهای سرنشین دار حفظ کرد و فرصت نظارت بر پروژه مرکوری را به دست آورد.

تا پایان مارس ۱۹۶۱، زمانی که کندی سرانجام توجه خود را به سیاست فضایی معطوف کرد، ورق به شکل شگفت انگیزی برگشته بود. نه تنها کمیته گاردنر، بلکه «هیئت علوم فضایی آکادمی ملی علوم» (NAS) نیز گزارش محتاطانه ویزنر را رد کرده و از یک برنامه فضایی بسیار گسترده تر حمایت کرده بودند. تا آن زمان، دیدگاه جامعه علمی با پروژه های «مهندسی بزرگ» خصوصیت داشت و ماهواره های تحقیقاتی کوچک را ترجیح می داد. اما اکنون، هیئت علوم فضایی به ریاست لوید برکتر، دوست نزدیک وب، توصیه می کرد که «اکتشاف علمی ماه و سیارات باید به وضوح به عنوان هدف نهایی برنامه فضایی ایالات متحده بیان شود». این هیئت معتقد بود که «از دیدگاه علمی، مشارکت انسان در اکتشاف ماه و سیارات ضروری خواهد بود». هیئت، کمی فراتر از صلاحیت خود، پا را فراتر گذاشت و اعلام کرد که «حس رهبری ملی که از فعالیت های فضایی جسورانه آمریکا نشأت می گیرد» به یک برنامه سرنشین دار بزرگ اشاره دارد و اکتشاف ماه توسط انسان «به طور بالقوه بزرگ ترین ماجراجویی الهام بخش این قرن است که تمام جهان می تواند در آن سهم باشد و ارزش های بنیادین فلسفی و معنوی آن به روح جستجوگر انسان پاسخ می دهد.»

این همان زبانی بود که می توانست رئیس جمهوری روشنفکر و آینده نگر را به هیجان آورد. در مقایسه با این بیان پرشور، هشدارهای علمی، اما بی روح گزارش ویزنر رنگ می باخت. مهم تر از آن، هیئت علوم فضایی قواعد بازی را تغییر داده بود. تا پیش از این، نبرد میان سیاستمداران و مهندسان طرفدار پرواز سرنشین دار از یک سو و دانشمندان و خزانه داران طرفدار پروازهای بدون سرنشین از سوی دیگر بود. اما اکنون، هیئتی از دانشمندان، خود از برنامه سفر به ماه حمایت کرده، بر ارزش علمی آن تأکید نموده و فراتر از منطق خشک «دست آورد علمی به ازای هر دلار» رفته بودند. حالا دیگر پرواز سرنشین دار موضوعی بود که «دانشمندان معتبر بر سر آن اختلاف نظر داشتند» و در نتیجه، وزن مواضع صرفاً سیاسی افزایش یافت.

البته صورت جلسات هیئت علوم فضایی، داستان پشت پرده را کمی متفاوت روایت می کند. به نظر می رسد خود برکتر، رئیس هیئت، پیشنهاد داده بود که درباره پرواز سرنشین دار نظر بدهند و اعضای که از آن حمایت کردند، نه به دلیل ارزش علمی، بلکه به این امید بودند که این کار ملت ها را از جنگ دور کند. دیگر اعضا صراحتاً با این برنامه مخالفت کرده بودند. در نهایت، برکتر پس از آنکه گفت «این نوع منفی گرایی همیشه وجود دارد»، اجازه یافت تا «بیانیه ای از موضع هیئت را سرهم بندی کند.» آن بیانیه به هیچ وجه نماینده نظر تمام اعضا نبود؛ چراکه برکتر پیش تر به وب اطمینان داده بود که گزارشش از برنامه های سرنشین دار ناسا حمایت خواهد کرد.

این حمایت به موقع بود. وب در اواسط فوریه با «اداره بودجه» روبه رو شد و دریافت که آنها کاملاً بی خبرند که



صبح دوشنبه، وب خود را به دفتر بیضی کاخ سفید معرفی کرد. کندی برایش توضیح داد که به دنبال یک دانشمند برای ناسا نیست، بلکه به فردی نیاز دارد که سیاست را بفهمد... مسائل بزرگ ملی و بین المللی را.» وب که تا حدی آرام گرفته بود، سرانجام پذیرفت و گفت: «من هرگز به هیچ رئیس جمهوری که از من خواسته کاری انجام دهم، نه نگفته ام.»

به گفته ایب زارم، رئیس وقت یک شرکت فناوری، رئیس ناسا باید کسی می بود که می دانست سیستم چگونه کار می کند و چگونه می توان آن را دور زد... و سازوکار «اداره بودجه» را به خوبی درک می کرد.

روز بعد، کندی این بررسی را به مطبوعات اعلام کرد. محور اصلی هزینه نبود؛ کندی پذیرفته بود که بای میلیاردها دلار در میان است. مسئله اصلی این بود که «آیا اکنون، صرف نظر از هزینه‌اش، برنامه‌ای وجود دارد که به ما امید پیشگام بودن در یک پروژه را بدهد؟» هنگامی که از او پرسیده شد آیا ایالات متحده باید روس‌ها را در رسیدن به ماه شکست دهد، پاسخ داد: «اگر بتوانیم قبل از روس‌ها به ماه برسیم، باید این کار را انجام دهیم.»

اکنون لیندون جانسون اختیار تام داشت تا یک هدف را تعیین کند. به ندرت پیش آمده بود که یک مسئله سیاسی بزرگ تا این حد روشن باشد؛ اما ابهامات نیز به همان اندازه بزرگ بودند. آیا ساخت راکت‌های غول پیکر ممکن بود؟ آیا انسان‌ها می‌توانستند زمانی طولانی بی‌وزنی را تحمل کنند؟ سطح ماه برای فرود نرم مناسب بود؛ و شوری دقیقاً چه در سر داشت؟ جانسون با ناسا مشورت کرد که معتقد بود شانس شکست دادن شوری در یک پرواز سرتشین‌دار به دور ماه یا فرود بر آن وجود دارد، اما هزینه آن را دست کم ۱۱.۴ میلیارد دلار بیش از بودجه‌های موجود تخمین می‌زد. سپس او از مک نامارا، سه تن از غول‌های صنعتی، وزیر فون براون، ژنرال شریور و دریا سالار هیوارد نظر خواست. همه آنها از فرود بر ماه حمایت کردند. دو فرمانده نظامی تنها یک شرط گذاشتند: این برنامه نباید به مأموریت‌های نظامی لطمه بزند. فون براون حتی از قرارداد تمام عناصر دیگر برنامه فضایی «در اولویت دوم» سخن گفت. یکی از آن صنعتگران، دونالد کوک، معتقد بود که این اقدام باید «بر این فرض اساسی استوار باشد که در چشم جهانیان، دستاوردهای فضایی با برتری فناوریانه و قدرت صنعتی برابر است... و آنها بر اساس اینکه کدام گروه، شرق یا غرب، در این زمینه برتر است، صف خود را انتخاب خواهند کرد.» جانسون گزارش نهایی را برای رئیس‌جمهور فرستاد. این گزارش بر چند فرض استوار بود و به یک نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر می‌رسید: شوری در پرستیز از ایالات متحده پیشی گرفته بود؛ ایالات متحده در بسیج منابع فنی برتر خود ناکام مانده بود؛ و کشورهای تاملیل دارند در کنار قدرتی قرار بگیرند که آن را رهبر جهان می‌دانند. بنابراین، اگر آمریکا اقدام نمی‌کرد، «حاشیه کنترل» شوری از دسترس خارج می‌شد. نتیجه آنکه طرح اکتشاف سرشنین دار ماه، فارغ از اینکه چه کسی اول شود، یک ضرورت با ارزش تبلیغاتی عظیم بود. ال. بی. جی بعداً این مطلب را موجزتر بیان کرد: «می‌توان با اطمینان پیش‌بینی کرد که شکست در تسلط بر فضا، به معنای درجه‌دوبودن در میدان حیاتی جنگ سرد خواهد بود. از دیدگاه جهان، اول بودن در فضا یعنی اول بودن در همه چیز، تمام؛ دوم بودن در فضا یعنی دوم بودن در همه چیز.»

سپس، این معاون رئیس‌جمهور که در متقاعد کردن دیگران استاد بود، جیمز وب را در جلسه‌ای مشورتی که مملو از حامیان پروپاقرص سفر به ماه بود، تحت فشار قرار داد. در آن جلسه، همه از درآیندن و ولش گرفته تا سناتورها و تجار، احساس می‌کردند که لحظه موعود برای ناسا فرا رسیده است. اما چاروب از میان همه افراد تعلل می‌کرد؟ او می‌خواست مطمئن شود که ناسا حمایت کافی دارد و واقعاً می‌داند وارد چه مهلکه‌ای می‌شود. اگر ناسا مبتکر یک پروژه پرهزینه و مشکوک به نظر می‌رسید، ممکن بود در صورت تغییر حال و هوای ملی یا بروز تأخیر و شکست، بی‌کس و بی‌پناه رها شود. از نظر وب، این وظیفه باید به ناسا داده می‌شد؛ یک ملت نگران باید از آن می‌خواست که این کار پرخطر را انجام دهد. آنگاه وب این اهرم فشار را در آینده می‌داشت تا حمایت لازم را برای عبور دادن سازمان از دوران سخت‌تر، طلب کند. (در واقع، پنج سال بعد، وب به رئیس‌جمهور وقت، جانسون، نوشت: «شما به یاد دارید که... من کاملاً بی‌میل بودم که مسئولیت ساخت یک سیستم حمل و نقل به ماه را بر عهده بگیرم و شما تقریباً مجبور شدید مرا وادار به ارائه آن توصیه کنید.» زیرا در آن زمان، ال. بی. جی «تذریک بود که ناسا بخواند رسماً آپولو را پیشنهاد دهد.»)

روز بعد، وب به ال. بی. جی نوشت که آماده است به میدان بیاید. «تلاش اصلی من در روز گذشته این بود که مطمئن شوم شما و سناتورها هیچ توهمی درباره ابعاد مشکلات... و ضرورت مطلق حمایت کامل و بی‌چون و چرا از وزیر مک نامارا و خود ندارید.» او می‌دانست نگره و مطبوعات «مانند دو گله سگ شکاری» بر ناسا سوار خواهند شد و او باید از حمایت کامل رئیس‌جمهور و معاونش مطمئن می‌بود. او سه بار بر این موضوع اصرار ورزید و سه بار به مک نامارا اشاره کرد.

محتاطانه اولیه، همه چیز تغییر کرد. کندی مشاوران ارشد خود، وب، درآیدن، ویزر، سورنسن و بل را به کاخ سفید فراخواند و از هیو ساییدی روزنامه‌نگار نیز دعوت کرد تا شاهد باشد که چگونه یک رهبر، در میانه بحرانی که دیگران را سردرگم کرده، کنترل اوضاع را به دست می‌گیرد. کندی با رگباری از پرسش‌های بی‌پای، جلسه را به دست گرفت: «آیا جایی هست که بتوانیم به آنها برسیم؟ چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ آیا می‌توانیم قبل از آنها به دور ماه بگردیم؟ آیا می‌توانیم قبل از آنها انسانی را بر ماه بنشانیم؟ تکلیف راکت‌های نووا و رور چه می‌شود؟ ساترن چه زمانی آماده خواهد شد؟ آیا می‌توانیم از آنها پیشی بگیریم؟» وب به او اطمینان داد که ناسا به سرعت در حال پیشرفت است، اما بل درباره هزینه‌ها هشدار داد و ویزر تأکید کرد که «اکنون زمان اشتباه کردن نیست.» کندی مسئولیت تصمیم را بر عهده گرفت و گفت: «وقتی بیشتر بدانم، می‌توانم تصمیم بگیرم که ارزشش را دارد یا نه. اگر فقط کسی بتواند به من بگوید چگونه به آنها برسیم... هیچ چیز مهم‌تر از این نیست.»

اما مهم برای چه؟ دفاع ملی، سیاست‌های حزبی، پرستیز یا روحیه ملی؟ به گفته مورخ، جان لاکسدون، کندی فضا را هم در یک چارچوب داخلی و هم خارجی می‌دید. او از یک سو تحقیر شکست در خلیج خوک‌ها و پیشتازی گالارین را تجربه کرده بود و می‌دانست که این روند باید معکوس شود. از سوی دیگر، یک دستور کار گسترده داخلی نیز داشت. آیا یک برنامه فضایی پرهزینه به او در کنگره کمک می‌کرد یا آسیب می‌زد؟ وب معتقد بود که یک ابتکار فضایی بزرگ، کندی را در تعامل با مهره‌های قدرتمند کنگره یاری کرده و پایه‌ای از حمایت را برای تمام برنامه‌هایش ایجاد می‌کند. از آنجا که پیام نهایی کندی درباره فضا، نقطه اوج یک درخواست طولانی بود که تمام برنامه‌های داخلی و خارجی را با رویان جنگ سرد به هم گره می‌زد، محتمل است که او نیز با تحلیل وب موافق بوده باشد.

با این حال، خود وب اکنون محتاط شده بود. او قطعاً طرفدار یک حرکت بزرگ در فضا بود، اما این او بود که باید مسئولیت آن را بر دوش می‌کشید. تأمین پول بیشتر برای پیشرفت سریع‌تر یک چیز بود، اما اعلام یک هدف مشخص و پرخطر، مانند فرود بر ماه، چیز دیگری بود. اگر این سفر غیرممکن از آب درمی‌آمد چه؟ یا اگر حادثه‌ای رخ می‌داد؟ این پروژه، دیگر سفر اکتشافی لوئیس و کلارک نبود که با بودجه‌ای محدود انجام شود؛ یک مأموریت به ماه به معنای تحول بخشی از اقتصاد ملی بود و وب در همان روز پرواز گالارین به رئیس سابق ناسا نوشت: «احساس شخصی من این است که... دو مفهوم اصلی سازمانی ما که قدرت ملت از طریق آنها توسعه یافته است، یعنی شرکت تجاری و سازمان دولتی، باید مورد بازنگری قرار گیرند و شاید ابداعات جدیدی صورت گیرد.» او معتقد بود که رقابت با شوری، ایالات متحده را ملزم می‌کند تا «از تمام منابع خود در آموزش، ارتباطات و حمل و نقل برای ساختن یک ساختار سیاسی و اجتماعی پایدارتر برای جهان آزاد استفاده کند.» این تعریف تکنوکراسی بود و وب قصد نداشت بدون حمایت از بالاترین سطوح قدرت، در این زمینه پیش قدم شود.

کندی به هیچ وجه به بازسازی ساختار ملی نمی‌اندیشید؛ او نگران پرستیز بود. اما مشاورانش، به ویژه لیندون بی. جانسون (ال. بی. جی)، با وب در این باور شریک بودند که الگوهای قدیمی دولت محدود و بودجه‌های متوازن در حال منسوخ شدن هستند. جانسون که در ۱۹ آوریل به کاخ سفید احضار شده بود، از رئیس‌جمهور یک حکم رسمی برای ارائه توصیه‌هایی در زمینه فضا درخواست کرد. کندی پذیرفت و پرسید:

«مایلم شما به عنوان رئیس شورای فضا، مسئولیت یک بررسی جامع درباره جایگاه ما در فضا را بر عهده بگیرید... آیا ما شانس برای شکست دادن شوری از طریق قرارداد یک آزمایشگاه در فضا، یا با یک سفر به دور ماه، یا با یک راکت برای فرود بر ماه و بازگرداندن یک انسان، داریم؟ آیا برنامه فضایی دیگری وجود دارد که نتایج شگرفی را وعده دهد و ما بتوانیم در آن پیروز شویم؟»

توجیه نهایی: منطق اقتصادی و تأیید پس از پرواز شپرد



تا پیش از این، نبرد میان سیاستمداران و مهندسان طرفدار پرواز سرشنین دار از یک سو و دانشمندان و خزانه داران طرفدار پروازهای بدون سرشنین از سوی دیگر بود. اما اکنون، هیبتی از دانشمندان، خود از برنامه سفر به ماه حمایت کرده، بر ارزش علمی آن تأکید نموده و فراتر از منطق خشکی «دستاوردهای علمی به ازای هر دلار» رفته بودند. حالا دیگر پرواز سرشنین دار موضوعی بود که «دانشمندان معتبر بر سر آن اختلاف نظر داشتند» و در نتیجه، وزن مواضع صرفاً سیاسی افزایش یافت.

«به ماه گرفته بود.» به گفته ویزنر، لحظه قطعی زمانی بود که مک نامارا به رئیس جمهور نشان داد که بدون پروژه آپولو، مازاد قطعی نیروی انسانی در صنعت هوافضا به وجود خواهد آمد. این استدلال، «تمام بحث با علیه برنامه فضایی را از بین برد». جانسون در ۲۴ مه از سفر به آسیای جنوب شرقی بازگشت. نامه‌ای از وب در انتظار او بود: «رئیس جمهور برنامه‌ای را که شما ارائه دادید، با تغییرات بسیار اندک، تأیید کرده است و پیام به کنگره [روز چهارشنبه] ارسال خواهد شد.»

آن پیام از کنگره می‌خواست بیش از ۴۰ میلیارد دلار را برای یک «فناوری دستوری» با هدفی سیاسی هزینه کند. آپولو طبعه دار عصر جدیدی بود. مسابقه فناوری که با جنگ افزارها آغاز شده بود، اکنون به یک فعالیت غیرنظامی گسترش می‌یافت که خود نمادی از توانمندی کلی ملی تلقی می‌شد. درحالی که دولت آیزنهاور هزینه‌ها در علم و آموزش را افزایش داده بود، اما قصد داشت تأثیرات آن را بر نهادهای سنتی و رابطه بخش دولتی و خصوصی مهار کند. در مقابل، مردانی که آپولو را آغاز کردند، از مدیریت دولتی موجود ناراضی بودند و برنامه فضایی را کاتالیزوری برای انقلاب فناوریانه، پیشرفت اجتماعی و حتی «بازسازی نهادها» می‌دیدند؛ تحولاتی که ابعاد آن به طور مبهمی پیش بینی می‌شد، اما «مترقی» فرض می‌شد.

اینکه چگونه چنین تغییر بزرگی در مدتی چنین کوتاه رخ داد، یک معما نیست؛ بلکه نمونه‌ای از آزاددهنده‌ترین مسائل تاریخی، یعنی «رویداد چندعلتی» است. مردان جدیدی با ایده‌های «دوران پذیرایی» دهه ۱۹۵۰ به قدرت رسیدند. ایده‌هایی مانند اینکه جهان سوم صحنه اصلی جنگ سرد است و در این صحنه، پرستیژ به اندازه قدرت اهمیت دارد. آنها به نقش بسیار بزرگتر دولت در اجرای تغییرات اجتماعی باور داشتند و پس از ناکامی‌های اولیه در سیاست خارجی، برای نمایش کنترل خود بر اوضاع، فشار فزاینده‌ای احساس می‌کردند. سرانجام، هر یک از چهره‌های اصلی سیاست فضایی، از کندی و جانسون گرفته تا وب و مک نامارا، راهی را می‌دیدند که در آن یک برنامه فضایی شتاب یافته می‌توانست به حل مشکلات حوزه کاری خودشان کمک کند یا مانع‌عشان را تأمین نماید. این به معنای تنگ نظری آنها نبود؛ بلکه به این معنا بود که آنها تکنوکرات بودند و فناوری دستوری را برای حل مسائل سیاسی به کار می‌گرفتند.

در این میان، استدلال‌های مخالف یک به یک کنار گذاشته شدند. تردید اولیه جمهوری خواهان نسبت به مسابقات فضایی، حتی پیش از کارزار انتخاباتی توسط خود نیکسون کنار گذاشته شده بود. دیدگاه نیروی هوایی مبنی بر اینکه تهدید اصلی، نظامی است، نزد غیرنظامیان تصویرمحور راه به جایی نبرد. استدلال دانشمندان علیه پروازهای سرنشین دار پرستیزمحور، زیر پا گذاشته شد. هنگامی که شوروی با بهمدارفرستادن گاگارین، جهان را شگفت زده کرد و پرواز شیرد نیز ثابت کرد که چنین مأموریتی امکان پذیر است، تمام موانع فرو ریخت. تمام موانع، البته، به جز هزینه که آن هم در کاخ سفید جدید اهمیت کمتری داشت. ما شاید هرگز به دقت ندانیم در ذهن کندی چه گذشت، زمانی که تصمیم گرفت آمریکایی‌ها باید به ماه بروند. آنچه احتمالاً کفه ترازو را برای او و برای بسیاری دیگر سنگین کرد، آن سرمای گزنده‌ای بود که با فکر واگذاشتن ماه به شوروی، در ستون فقرات احساس می‌شد. شاید آپولو قابل توجه نبود، اما به خدا قسم، نمی‌توانستیم آن را انجام ندهیم.

از میان تمام کسانی که در این تصمیم نقش داشتند، مهندسان مراکز لانگلی، گادرد و مارشال بیش از همه در پس زمینه بودند؛ بسیاری از آنها زندگی خود را وقف پروازهای فضایی و طراحی رؤیایا کرده بودند. گزارش‌ها و مطالعات آنها، پشتوانه‌های ضروری برای استدلال‌های سیاسی بود؛ آنها باید اثبات می‌کردند که این کار شدنی است. در غیر این صورت، غایب بودند. بخشی از کلام آینده‌نگرانه آنها درباره اکتشاف و سرنوشت، به سخنرانی‌های سیاسی راه یافت؛ اما تلاششان برای کشودن ذهن‌ها و قلب‌های هم‌نوعانشان و برای کاشتن بذر شگفتی به خاطر خود شگفتی، در همان لحظه پذیرفته شدنشان توسط دولت تکنوکرات، گم شد. کاری که گرویدن کنستانتین به کلیسای مسیحی کرد، آپولو با پروازهای فضایی کرد؛ آن را به سزار پیوند داد. این ایمان جدید شاید می‌توانست امپراتوری را فتح کند، اما توانایی بی‌نقص آن برای به‌تپش درآوردن قلب‌ها، به همان نسبت کاهش یافت. البته، جز این نیز نمی‌توانست باشد.

اما معمای اصلی، حمایت رابرت مک نامارا بود. چرا وزیر دفاع، که به مدیریت سرسختانه هزینه‌ها شهرت داشت، باید از یک برنامه فضایی غیرنظامی و بی‌نهایت پرهزینه حمایت می‌کرد؟ او اهمیت پرستیژ در جنگ سرد را درک می‌کرد، اما ارزش یک مأموریت به ماه برایش بدیهی نبود. در واقع، او تا همین اواخر موضعی کاملاً مخالف داشت؛ مطالعات داخلی پنتاگون او را متقاعد کرده بود که برخی برنامه‌های فضایی «خیال‌پردازانه» باید حذف شوند و حتی ترجیح می‌داد بودجه‌های دفاعی پیش‌تر حذف شده را احیا کند تا اینکه پول را صرف این ماجراجویی جدید کند. پاسخ در ملاحظات بزرگ‌تر و پنهان‌تر نهفته بود؛ مهم‌تر از همه، سلامت شکننده صنعت هوافضا. مک نامارا می‌دانست که افسانه «شکاف موشکی» تا حد زیادی ساختگی است و معتقد بود که هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی از کنترل خارج شده. با این حال، اصلاحات مدنظر او برای انضباط مالی، مانند قراردادهای قیمت ثابت، می‌توانست به صنعتی که پس از رونق دهه ۱۹۵۰ با بحران کاهش سود دست و پنجه نرم می‌کرد، ضربه‌ای مهلک بزند. از آنجا که سلامت این صنعت یک نگرانی استراتژیک برای دولت بود، حمایت از آپولو یک راه حل هوشمندانه به نظر می‌رسید.

در چنین شرایطی، یک برنامه فضایی پرهزینه و پیشرفته که خارج از بودجه و کنترل مستقیم پنتاگون باشد، در نگاه دوم به یک راه حل ایده‌آل برای مک نامارا تبدیل می‌شد. سپردن پروژه آپولو به ناسا، لابی قدرتمند هوافضا و کنگره را آرام می‌کرد و همزمان، نیروی هوایی را که متحدانش را از دست داده بود، در حسادت خود منزوی می‌ساخت.

حالا دیگر همه موافق بودند. در روز شنبه پس از پرواز فضایی آلن شیرد، هیئت‌های ناسا، وزارت دفاع و اداره بودجه گرد هم آمدند تا درباره غیرعادی‌ترین موضوع سیاسی بحث کنند: رفتن به ماه. بعد از ظهر، آنها به سراغ آپولو رفتند و مک نامارا آن را تأیید کرد. او معتقد بود نیروی هوایی «از کنترل خارج شده است» و آپولو به او کمک می‌کند تا فشارهای نظامی و صنعتی را کاهش داده و بر تصمیمات دشوار دفاعی تمرکز کند. همه نیز موافق بودند که پروژه‌های فضایی بزرگ «ظرفیت واراده یک ملت برای مهار منابع خود برای یک هدف مشترک را بازتاب می‌دهند.» آپولو پیش نهاد شد و هیچ کس مخالفت نکرد.

پیوند فضا با سزار

«گزارش محرمانه وب-مک نامارا» در ابتدا حاوی یک مقدمه بود که توسط جان روبل از وزارت دفاع تهیه شده بود و به دغدغه‌های مک نامارا درباره نیروی هوایی و صنعت هوافضا می‌پرداخت. این مقدمه کنار گذاشته شد تا جای خود را به لفاظی‌های مرسوم برای توجیه پروازهای فضایی بر اساس علم، تجارت، دفاع و به ویژه پرستیژ بدهد. گزارش نشان می‌داد که دستاوردهای شوروی نتیجه یک برنامه متمرکز و بلندمدت ملی است، درحالی که ایالات متحده بیش از حد بر «توسعه کارآفرینان و شرکت‌های جدید» تکیه کرده است. ایالات متحده باید عادت خود به پیچیده‌تر کردن طرح‌هایش را کنار بگذارد و همان‌طور که روس‌ها می‌گویند، بپذیرد که «بهتر، دشمن خوب است.» در گزارش، این گمانه‌زنی نیز پنهان شده بود که شاید برنامه شوروی چندان هم حساب شده نباشد و شانس در آن نقش داشته باشد؛ اما شواهد، «به طرز چشمگیری» خلاف این را نشان می‌داد. نتیجه‌گیری نهایی گزارش قاطع بود: «از میان تمام برنامه‌های طراحی شده، شاید بزرگ‌ترین پرستیژ بی‌رقیب نصیب ملتی شود که اولین بار انسانی را به ماه بفرستد و او را به سلامت به زمین بازگرداند.»

کندی اولین بار گزارش را در ۸ مه دید و در دهم با اعضای کابینه ملاقات کرد. اداره بودجه همچنان نگران تعیین تاریخ‌های مشخص و پروژه‌هایی بود که نه بر پیشرفت فناوریانه فی‌نفسه، که بر پرستیژ تمرکز داشتند؛ البته هزینه‌ها نیز جای خود را داشت. مشاوران اقتصادی، حتی این را که برنامه فضایی باعث تحریک اقتصاد شود، انکار می‌کردند. اما همان‌طور که مک جورج باندی به یاد می‌آورد، «رئیس جمهور تقریباً تصمیم خود را برای رفتن



آپولو طبعه دار عصر جدیدی بود. مسابقه فناوری که با جنگ افزارها آغاز شده بود. اکنون به یک فعالیت غیرنظامی گسترش می‌یافت که خود نمادی از توانمندی کلی ملی تلقی می‌شد. درحالی که دولت آیزنهاور هزینه‌ها در علم و آموزش را افزایش داده بود، اما قصد داشت تأثیرات آن را بر نهادهای سنتی و رابطه بخش دولتی و خصوصی مهار کند. در مقابل، مردانی که آپولو را آغاز کردند، از مدیریت دولتی موجود ناراضی بودند و برنامه فضایی را کاتالیزوری برای انقلاب فناوریانه، پیشرفت اجتماعی و حتی «بازسازی نهادها» می‌دیدند؛ تحولاتی که ابعاد آن به طور مبهمی پیش بینی می‌شد، اما «مترقی» فرض می‌شد.

پس از جنگ ۱۲ روزه و اقدام به فعال سازی مکانیزم ماشه از سوی تروئیکای اروپایی، هدف قرار گرفتن دوحه سومین ضربه بزرگ به گفتار و جریانی سیاسی ای در ایران بود که پیوسته به دنبال هضم کشورمان در نظم غربی بودند. قطر به علت حفظ روابط گرم با ایالات متحده، هم‌گرایی توأمان با جریان‌های اسلامی و پیگیری ظواهر فرهنگی بومی همواره به عنوان یک نسخه طراز و مطلوب، پیش روی جمهوری اسلامی ایران نهاده می‌شد. نسخه‌ای که به علت ایفای نقش هنرمندانه دوحه فریبنده نیز به نظر می‌رسید. شاید عجیب باشد که حتی پس از تجاوز اسرائیل به خاک این کشور، باز هم چنین جریانی قدرت دیپلماتیک قطر را به رخ ایران می‌کشد و نشست اضطراری سران کشورهای عربی و اسلامی که در نهایت بدون خروجی قابل توجهی به پایان رسید را طرحی واقعی جلوه می‌دهد. در صورتی که مقاومت ملی جانانه کشورمان در برابر هجوم اسرائیل و ایالات متحده به حریم کشورمان و هدف قرار دادن عمق خاک فلسطین اشغالی تنها شیوه‌ای است که امکان خنثی سازی طرح دشمن در منطقه را ناکام می‌سازد. توسل به هر یک از ائتلافات حقوقی یا هنجاری برای مهار نقشه‌ای که زیربنای آن عبور از همین مناسبات و قواعد است، نتیجه‌ای جز خودکشی نخواهد داشت. تنها یکی از موشک‌های ما به عنوان مظهر قدرت درون‌زا و استقلال ملی ایران از هر بیانیۀ پوچ و نمایشی دیگری اثرگذارتر است.